



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

11

تفسير بارك

ترجمہ دیگر بہ قرآن مجید (نصف ص 11)

مَا يَرُدُّونَ ﴿١١﴾ وَمَا الْحَيْرَةَ
نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزَنَكَ الَّذِي يَصُو
رُ رَسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَ
جَاءَكَ مِنْ
أَوْسَلَمَافِي السَّمَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	تفسیر باران جلد ۱۱
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۷	فهرست
۲۷	مقدمه
۲۸	فهرست راهنما
۲۹	سوره فُضِّلَتْ
۲۹	اشاره
۳۱	فُضِّلَتْ: آیه ۵ - ۱
۳۲	فُضِّلَتْ: آیه ۸ - ۶
۳۳	فُضِّلَتْ: آیه ۱۲ - ۹
۳۷	فُضِّلَتْ: آیه ۱۴ - ۱۳
۳۹	فُضِّلَتْ: آیه ۱۶ - ۱۵
۴۰	فُضِّلَتْ: آیه ۱۸ - ۱۷
۴۱	فُضِّلَتْ: آیه ۲۱ - ۱۹
۴۳	فُضِّلَتْ: آیه ۲۳ - ۲۲
۴۴	فُضِّلَتْ: آیه ۲۴
۴۵	فُضِّلَتْ: آیه ۲۵
۴۵	فُضِّلَتْ: آیه ۲۸ - ۲۶
۴۶	فُضِّلَتْ: آیه ۲۹
۴۸	فُضِّلَتْ: آیه ۳۲ - ۳۰
۵۱	فُضِّلَتْ: آیه ۳۶ - ۳۳
۵۷	فُضِّلَتْ: آیه ۳۸ - ۳۷

٥٩	فُضِّلَتْ: آیه ٣٩
٦١	فُضِّلَتْ: آیه ٤٤ - ٤٠
٦٦	فُضِّلَتْ: آیه ٤٨ - ٤٥
٧٠	فُضِّلَتْ: آیه ٥١ - ٤٩
٧٤	فُضِّلَتْ: آیه ٥٢
٧٦	فُضِّلَتْ: آیه ٥٣
٧٩	فُضِّلَتْ: آیه ٥٤
٨١	سوره شوری
٨١	اشاره
٨٣	شوری: آیه ٦ - ١
٨٤	شوری: آیه ٨ - ٧
٨٧	شوری: آیه ٩
٨٨	شوری: آیه ١٣ - ١٠
٩٠	شوری: آیه ١٥ - ١٤
٩٣	شوری: آیه ١٦
٩٤	شوری: آیه ١٨ - ١٧
٩٥	شوری: آیه ١٩
٩٦	شوری: آیه ٢٠
٩٦	شوری: آیه ٢٢ - ٢١
٩٨	شوری: آیه ٢٤ - ٢٣
١٠٣	شوری: آیه ٢٦ - ٢٥
١٠٤	شوری: آیه ٢٧
١٠٨	شوری: آیه ٢٩ - ٢٨
١١٢	شوری: آیه ٣١ - ٣٠
١١٥	شوری: آیه ٣٥ - ٣٢
١١٦	شوری: آیه ٣٩ - ٣٦

۱۲۰	شوری: آیه ۴۳ - ۴۰
۱۲۲	شوری: آیه ۴۴
۱۲۳	شوری: آیه ۴۶ - ۴۵
۱۲۴	شوری: آیه ۴۷
۱۲۵	شوری: آیه ۵۰ - ۴۸
۱۲۹	شوری: آیه ۵۱
۱۳۴	شوری: آیه ۵۳ - ۵۲
۱۳۷	سوره زُخْرُف
۱۳۷	اشاره
۱۳۹	زُخْرُف: آیه ۴ - ۱
۱۴۱	زُخْرُف: آیه ۵
۱۴۲	زُخْرُف: آیه ۸ - ۶
۱۴۲	زُخْرُف: آیه ۹
۱۴۳	زُخْرُف: آیه ۱۰
۱۴۴	زُخْرُف: آیه ۱۱
۱۴۵	زُخْرُف: آیه ۱۴ - ۱۲
۱۴۷	زُخْرُف: آیه ۱۸ - ۱۵
۱۵۰	زُخْرُف: آیه ۱۹
۱۵۰	زُخْرُف: آیه ۲۰
۱۵۱	زُخْرُف: آیه ۲۱
۱۵۲	زُخْرُف: آیه ۲۵ - ۲۲
۱۵۳	زُخْرُف: آیه ۲۸ - ۲۶
۱۵۶	زُخْرُف: آیه ۳۰ - ۲۹
۱۵۶	زُخْرُف: آیه ۳۵ - ۳۱
۱۶۱	زُخْرُف: آیه ۳۹ - ۳۶
۱۶۳	زُخْرُف: آیه ۴۰

١٦٤	زُخْرَف: آیه ٤٢ - ٤١
١٦٤	زُخْرَف: آیه ٤٤ - ٤٣
١٦٥	زُخْرَف: آیه ٤٥
١٦٨	زُخْرَف: آیه ٥٠ - ٤٦
١٧١	زُخْرَف: آیه ٥٣ - ٥١
١٧٥	زُخْرَف: آیه ٥٦ - ٥٤
١٧٨	زُخْرَف: آیه ٦٥ - ٥٧
١٨٤	زُخْرَف: آیه ٦٦
١٨٤	زُخْرَف: آیه ٦٧
١٨٥	زُخْرَف: آیه ٧٣ - ٦٨
١٨٧	زُخْرَف: آیه ٧٧ - ٧٤
١٨٨	زُخْرَف: آیه ٨٠ - ٧٨
١٨٨	زُخْرَف: آیه ٨٢ - ٨١
١٩٠	زُخْرَف: آیه ٨٣
١٩٠	زُخْرَف: آیه ٨٦ - ٨٤
١٩٢	زُخْرَف: آیه ٨٩ - ٨٧
١٩٥	سوره دُخَان
١٩٥	اشاره
١٩٧	دُخَان: آیه ٨ - ١
٢٠١	دُخَان: آیه ١٦ - ٩
٢٠٤	دُخَان: آیه ٢٤ - ١٧
٢٠٧	دُخَان: آیه ٢٨ - ٢٥
٢٠٨	دُخَان: آیه ٢٩
٢١٠	دُخَان: آیه ٣٣ - ٣٠
٢١١	دُخَان: آیه ٣٦ - ٣٤
٢١٢	دُخَان: آیه ٣٧

٢١٣	دُخَان: آیه ٤٢ - ٣٨
٢١٧	دُخَان: آیه ٥٠ - ٤٣
٢١٨	دُخَان: آیه ٥٧ - ٥١
٢١٩	دُخَان: آیه ٥٨
٢١٩	دُخَان: آیه ٥٩
٢٢١	سوره جاثیه
٢٢١	اشاره
٢٢٣	جاثیه: آیه ٥ - ١
٢٢٤	جاثیه: آیه ٩ - ٦
٢٢٥	جاثیه: آیه ١١ - ١٠
٢٢٦	جاثیه: آیه ١٣ - ١٢
٢٢٧	جاثیه: آیه ١٥ - ١٤
٢٣٠	جاثیه: آیه ١٧ - ١٦
٢٣٣	جاثیه: آیه ٢٠ - ١٨
٢٣٥	جاثیه: آیه ٢٢ - ٢١
٢٣٧	جاثیه: آیه ٢٣
٢٣٨	جاثیه: آیه ٢٧ - ٢٤
٢٣٩	جاثیه: آیه ٣٣ - ٢٨
٢٤١	جاثیه: آیه ٣٥ - ٣٤
٢٤٣	جاثیه: آیه ٣٧ - ٣٦
٢٤٥	سوره أَحْقَاف
٢٤٥	اشاره
٢٤٧	أَحْقَاف: آیه ٣ - ١
٢٤٨	أَحْقَاف: آیه ٦ - ٤
٢٥٠	أَحْقَاف: آیه ٨ - ٧
٢٥٢	أَحْقَاف: آیه ٩

٢٥٣	أحقاف: آيه ١٠
٢٥٤	أحقاف: آيه ١٤ - ١١
٢٥٨	أحقاف: آيه ١٦ - ١٥
٢٦٠	أحقاف: آيه ١٨ - ١٧
٢٦٢	أحقاف: آيه ٢٠ - ١٩
٢٦٤	أحقاف: آيه ٢٥ - ٢١
٢٦٦	أحقاف: آيه ٢٨ - ٢٦
٢٦٩	أحقاف: آيه ٣٢ - ٢٩
٢٧٣	أحقاف: آيه ٣٣
٢٧٤	أحقاف: آيه ٣٤
٢٧٤	أحقاف: آيه ٣٥
٢٧٧	سوره محمّد (صلى الله عليه وآله)
٢٧٧	اشاره
٢٧٩	محمّد: آيه ٦ - ١
٢٨٤	محمّد: آيه ١٢ - ٧
٢٨٤	محمّد: آيه ١٣
٢٨٧	محمّد: آيه ١٥ - ١٤
٢٨٩	محمّد: آيه ١٧ - ١٦
٢٩٠	محمّد: آيه ١٨
٢٩٤	محمّد: آيه ١٩
٢٩٤	محمّد: آيه ٢١ - ٢٠
٢٩٧	محمّد: آيه ٢٣ - ٢٢
٢٩٨	محمّد: آيه ٢٤
٢٩٨	محمّد: آيه ٢٨ - ٢٥
٣٠١	محمّد: آيه ٣١ - ٢٩
٣٠٣	محمّد: آيه ٣٢

۳۰۴	-----	محمد: آیه ۳۳
۳۰۴	-----	محمد: آیه ۳۴
۳۰۵	-----	محمد: آیه ۳۵
۳۰۶	-----	محمد: آیه ۳۸ - ۳۶
۳۱۱	-----	سوره فُتَح
۳۱۱	-----	اشاره
۳۱۳	-----	فُتَح: آیه ۱
۳۲۱	-----	فُتَح: آیه ۲ - ۳
۳۲۷	-----	فُتَح: آیه ۴
۳۲۸	-----	فُتَح: آیه ۵
۳۲۸	-----	فُتَح: آیه ۶ - ۷
۳۳۰	-----	فُتَح: آیه ۸ - ۹
۳۳۱	-----	فُتَح: آیه ۱۰
۳۳۳	-----	فُتَح: آیه ۱۱ - ۱۲
۳۳۵	-----	فُتَح: آیه ۱۳ - ۱۴
۳۳۵	-----	فُتَح: آیه ۱۵
۳۳۶	-----	فُتَح: آیه ۱۶ - ۱۷
۳۴۱	-----	فُتَح: آیه ۱۸ - ۲۱
۳۴۳	-----	فُتَح: آیه ۲۲ - ۲۴
۳۴۴	-----	فُتَح: آیه ۲۵
۳۴۶	-----	فُتَح: آیه ۲۶
۳۴۹	-----	فُتَح: آیه ۲۷
۳۵۴	-----	فُتَح: آیه ۲۸
۳۵۵	-----	فُتَح: آیه ۲۹
۳۵۹	-----	پیوست های تحقیقی
۳۷۷	-----	منابع تحقیق

۳۸۵ فهرست کتب نویسنده

۳۸۸ بیوگرافی نویسنده

۳۸۹ درباره مرکز

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۳. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۴. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۵. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۶. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۷. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۸. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۹. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۰. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره. ج. ۲. آل عمران، نساء. ج. ۳. مائده، انعام، اعراف. ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود. ج. ۵. یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل. ج. ۶. اسراء، کهف، مریم، طه. ج. ۷. انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان. ج. ۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم. ج. ۹. لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر. ج. ۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر. ج. ۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح. ج. ۱۲. حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر.... ج. ۱۳. جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک.... ج. ۱۴. جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : ۱۳۹۶۷/۳۶ت BP۹۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص: ۱

اشاره

خدایان آرانى، مهدى

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد یازدهم (فصلت تا فتح) / مهدی خدایان آرانى . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۶۱) ۱ - ۱۵۹ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸:ISBN

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فصلت تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صف جلد ۱۳: جمعه تا مراسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص. [۳۴۹] - ۳۵۰

۱. قرآن - - تحقیق ۲. خداشناسی. الف. عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد یازدهم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خدایان آرانى

ناشر: انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

شابک: ۱ - ۱۵۹ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

آدرس انتشارات: قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ - همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۵۷۰۰

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

□ تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

□ تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

□ آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

□ کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین ۴۴۶۴۹۰۲

□ کاشان: میدان امام خمینی، خیابان ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

□ اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

ص: ۲

سورہ فُصِّلَتْ

فُصِّلَتْ: آیہ ۵ - ۱۱...۱

فُصِّلَتْ: آیہ ۸ - ۱۲...۶

فُصِّلَتْ: آیہ ۱۲ - ۱۳...۹

فُصِّلَتْ: آیہ ۱۴ - ۱۷...۱۳

فُصِّلَتْ: آیہ ۱۶ - ۱۹...۱۵

فُصِّلَتْ: آیہ ۱۸ - ۲۰...۱۷

فُصِّلَتْ: آیہ ۲۱ - ۲۱...۱۹

فُصِّلَتْ: آیہ ۲۳ - ۲۳...۲۲

فُصِّلَتْ: آیہ ۲۴...۲۴

فُصِّلَتْ: آیہ ۲۵...۲۵

فُصِّلَتْ: آیہ ۲۸ - ۲۵...۲۶

فُصِّلَتْ: آیہ ۲۹...۲۶

فُصِّلَتْ: آیہ ۳۲ - ۲۸...۳۰

فُصِّلَتْ: آیہ ۳۶ - ۳۱...۳۳

فُصِّلَتْ: آیہ ۳۸ - ۳۷...۳۷

فُصِّلَتْ: آیہ ۳۹...۳۹

فُصِّلَتْ: آیہ ۴۴ - ۴۱...۴۰

فُصِّلَتْ: آیہ ۴۸ - ۴۶...۴۵

فُصِّلَتْ: آیه ۵۱ - ۴۹...۵۰

فُصِّلَتْ: آیه ۵۲...۵۴

فُصِّلَتْ: آیه ۵۳...۵۶

فُصِّلَتْ: آیه ۵۴...۵۹

سوره شوری

شوری: آیه ۶ - ۱...۶۳

شوری: آیه ۸ - ۷...۶۴

شوری: آیه ۹...۶۷

شوری: آیه ۱۳ - ۱۰...۶۸

شوری: آیه ۱۵ - ۱۴...۷۰

شوری: آیه ۱۶...۷۲

شوری: آیه ۱۸ - ۱۷...۷۴

شوری: آیه ۱۹...۷۵

شوری: آیه ۲۰...۷۶

شوری: آیه ۲۲ - ۲۱...۷۶

شوری: آیه ۲۴ - ۲۳...۷۸

شوری: آیه ۲۶ - ۲۵...۸۳

شوری: آیه ۲۷...۸۴

شوری: آیه ۲۹ - ۲۸...۸۸

شوری: آیه ۳۱ - ۳۰...۹۲

شوری: آیه ۳۵ - ۳۲...۹۵

شوری: آیه ۳۹ - ۳۶...۹۶

شوری: آیه ۴۳ - ۴۰...۱۰۰

شوری: آیه ۴۴...۱۰۲

شوری: آیه ۴۶ - ۴۵...۱۰۳

شوری: آیه ۴۷...۱۰۴

شوری: آیه ۵۰ - ۴۸...۱۰۵

شوری: آیه ۵۱...۱۰۹

شوری: آیه ۵۳ - ۵۲...۱۱۴

سوره زُخْرُفُ

زُخْرُفُ: آیه ۴ - ۱...۱۱۹

زُخْرُفُ: آیه ۵...۱۲۱

زُخْرُفُ: آیه ۸ - ۶...۱۲۲

زُخْرُفُ: آیه ۹...۱۲۲

زُخْرُفُ: آیه ۱۰...۱۲۳

زُخْرُفُ: آیه ۱۱...۱۲۴

زُخْرُفُ: آیه ۱۴ - ۱۲...۱۲۵

زُخْرُفُ: آیه ۱۸ - ۱۵...۱۲۷

زُخْرُف: آیه ۱۹... ۱۳۰

زُخْرُف: آیه ۲۰... ۱۳۰

زُخْرُف: آیه ۲۱... ۱۳۱

زُخْرُف: آیه ۲۵ - ۲۲... ۱۳۲

زُخْرُف: آیه ۲۸ - ۲۶... ۱۳۳

زُخْرُف: آیه ۳۰ - ۲۹... ۱۳۶

زُخْرُف: آیه ۳۵ - ۳۱... ۱۳۶

زُخْرُف: آیه ۳۹ - ۳۶... ۱۴۱

زُخْرُف: آیه ۴۰... ۱۴۳

زُخْرُف: آیه ۴۲ - ۴۱... ۱۴۴

زُخْرُف: آیه ۴۴ - ۴۳... ۱۴۴

زُخْرُف: آیه ۴۵... ۱۴۵

زُخْرُف: آیه ۵۰ - ۴۶... ۱۴۸

زُخْرُف: آیه ۵۳ - ۵۱... ۱۵۰

زُخْرُف: آیه ۵۶ - ۵۴... ۱۵۵

زُخْرُف: آیه ۶۵ - ۵۷... ۱۵۸

زُخْرُف: آیه ۶۶... ۱۶۴

زُخْرُف: آیه ۶۷... ۱۶۴

زُخْرُف: آیه ۷۳ - ۶۸... ۱۶۵

زُخْرُف: آیه ۷۷ - ۷۴... ۱۶۷

زُخْرُف: آیه ۸۰ - ۷۸...۱۶۸

زُخْرُف: آیه ۸۲ - ۸۱...۱۶۸

زُخْرُف: آیه ۸۳...۱۷۰

زُخْرُف: آیه ۸۶ - ۸۴...۱۷۰

زُخْرُف: آیه ۸۹ - ۸۷...۱۷۲

سوره دُخَان

دُخَان: آیه ۸ - ۱...۱۷۷

دُخَان: آیه ۱۶ - ۹...۱۸۱

ص: ۴

دُخَان: آیه ۲۴ - ۱۷... ۱۸۴

دُخَان: آیه ۲۸ - ۲۵... ۱۸۷

دُخَان: آیه ۲۹... ۱۸۸

دُخَان: آیه ۳۳ - ۳۰... ۱۹۰

دُخَان: آیه ۳۶ - ۳۴... ۱۹۱

دُخَان: آیه ۳۷... ۱۹۲

دُخَان: آیه ۴۲ - ۳۸... ۱۹۳

دُخَان: آیه ۵۰ - ۴۳... ۱۹۷

دُخَان: آیه ۵۷ - ۵۱... ۱۹۸

دُخَان: آیه ۵۸... ۱۹۹

دُخَان: آیه ۵۹... ۱۹۹

سوره جاثیه

جاثیه: آیه ۵ - ۱... ۲۰۳

جاثیه: آیه ۹ - ۶... ۲۰۴

جاثیه: آیه ۱۱ - ۱۰... ۲۰۵

جاثیه: آیه ۱۳ - ۱۲... ۲۰۶

جاثیه: آیه ۱۵ - ۱۴... ۲۰۶

جاثیه: آیه ۱۷ - ۱۶... ۲۱۰

جاثیه: آیه ۲۰ - ۱۸... ۲۱۳

جاثیه: آیه ۲۲ - ۲۱... ۲۱۵

جائیه: آیه ۲۳...۲۱۷

جائیه: آیه ۲۷ - ۲۴...۲۱۸

جائیه: آیه ۳۳ - ۲۸...۲۱۹

جائیه: آیه ۳۵ - ۳۴...۲۲۱

جائیه: آیه ۳۷ - ۳۶...۲۲۳

سوره أَحْقَاف

أَحْقَاف: آیه ۳ - ۱...۲۲۷

أَحْقَاف: آیه ۶ - ۴...۲۲۸

أَحْقَاف: آیه ۸ - ۷...۲۳۰

أَحْقَاف: آیه ۹...۲۳۲

أَحْقَاف: آیه ۱۰...۲۳۳

أَحْقَاف: آیه ۱۴ - ۱۱...۲۳۶

أَحْقَاف: آیه ۱۶ - ۱۵...۲۳۸

أَحْقَاف: آیه ۱۸ - ۱۷...۲۴۰

أَحْقَاف: آیه ۲۰ - ۱۹...۲۴۲

أَحْقَاف: آیه ۲۵ - ۲۱...۲۴۴

أَحْقَاف: آیه ۲۸ - ۲۶...۲۴۶

أَحْقَاف: آیه ۳۲ - ۲۹...۲۴۹

أَحْقَاف: آیه ۳۳...۲۵۳

أَحْقَاف: آیه ۳۴...۲۵۴

أحقاف: آيه ٣٥...٢٥٤

سوره محمد (صلى الله عليه وآله)

محمد (صلى الله عليه وآله): آيه ٦ - ١...٢٥٩

محمد (صلى الله عليه وآله): آيه ١٢ - ٧...٢٦٤

محمد (صلى الله عليه وآله): آيه ١٣...٢٦٦

محمد (صلى الله عليه وآله): آيه ١٥ - ١٤...٢٦٧

محمد (صلى الله عليه وآله): آيه ١٧ - ١٦...٢٦٩

ص: ٥

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ١٨... ٢٧٠

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ١٩... ٢٧٤

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ٢١ - ٢٠... ٢٧٦

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ٢٣ - ٢٢... ٢٧٧

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ٢٤... ٢٧٨

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ٢٨ - ٢٥... ٢٧٨

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ٣١ - ٢٩... ٢٨١

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ٣٢... ٢٨٣

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ٣٣... ٢٨٤

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ٣٤... ٢٨٤

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ٣٥... ٢٨٥

محمّد (صلى الله عليه وآله): آيه ٣٨ - ٣٦... ٢٨٦

سوره فَتْح

فَتْح: آيه ١... ٢٩٣

فَتْح: آيه ٣ - ٢... ٣٠١

فَتْح: آيه ٤... ٣٠٧

فَتْح: آيه ٥... ٣٠٨

فَتْح: آيه ٧ - ٦... ٣٠٨

فَتْح: آيه ٩ - ٨... ٣١٠

فَتْح: آيه ١٠... ٣١١

فَتْح: آیه ۱۲ - ۱۱...۳۱۳

فَتْح: آیه ۱۴ - ۱۳...۳۱۵

فَتْح: آیه ۱۵...۳۱۵

فَتْح: آیه ۱۷ - ۱۶...۳۱۶

فَتْح: آیه ۲۱ - ۱۸...۳۲۰

فَتْح: آیه ۲۴ - ۲۲...۳۲۲

فَتْح: آیه ۲۵...۳۲۳

فَتْح: آیه ۲۶...۳۲۵

فَتْح: آیه ۲۷...۳۲۷

فَتْح: آیه ۲۸...۳۳۲

فَتْح: آیه ۲۹...۳۳۳

* پیوست های تحقیقی...۳۳۷

* منابع تحقیق...۳۴۹

* فهرست کتب نویسنده...۳۵۱

* بیوگرافی نویسنده...۳۵۲

ص: ۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد یازدهم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاند تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت (علیهم السلام) آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M12.ir مراجعه کنید.

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

ص: ۷

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰ یس، صافات، ص، زمر، غافر.

جلد ۱۱ انفصّلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲ حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳ جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمل، مُدثر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴ جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطَفِّفین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره فُصِّلَت

اشاره

ص: ۹

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۱ قرآن می باشد.

۲ - «فُصِّلَتْ» به معنای «روشن و شیوا بیان شد» می باشد. در آیه سوم این سوره چنین می خوانیم: «این قرآن، کتابی است که مطالب آن به روشنی بیان شده است». به همین خاطر این سوره را به این نام می خوانند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن، نشانه های قدرت خدا در آسمان و زمین، اشاره ای به هلاکت قوم عاد و ثمود، اشاره ای به ماجرای موسی (علیه السلام)، عظمت قرآن، ویژگی های انسان کافر، ناسپاسی انسان، سرانجام انسانی که راه کفر را برمی گزیند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم (۱) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۴) وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْنَا إِنَّنَا عَامِلُونَ (۵)

در ابتدا، دو حرف «حا» و «میم» را ذکر می‌کنی، این دو حرف از حروف الفبا می‌باشند، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

این کتابی است که از طرف تو برای هدایت انسان‌ها نازل شده است، تو خدای بخشنده و مهربان هستی و گناهان بندگان را می‌بخشی و توبه آنان را می‌پذیری.

این قرآن، کتابی است که مطالب آن به روشنی بیان شده است. تو در قرآن به شیوایی برای آگاهان سخن گفتی. کسانی که از فهم و آگاهی بهره‌دارند از نور

قرآن استفاده می کنند.

قرآن مؤمنان را به رحمت و بهشت وعده می دهد و کافران را از عذاب می ترساند، اما بیشتر انسان ها از این قرآن روی گردان می شوند و سخن حق را نمی شنوند.

تو محمد (صلی الله علیه وآله) را فرستادی و او قرآن را برای مردم مکه می خواند و آنان را به یکتاپرستی دعوت می کرد، اما آن مردم در جهل و نادانی گرفتار شده بودند و به خرافاتی ایمان داشتند که از نیاکانشان شنیده بودند. آنان بت ها را دختران تو می دانستند و در مقابل آن بت ها به سجده می افتادند.

محمد (صلی الله علیه وآله) از هر فرصتی استفاده می کرد تا با آنان سخن بگوید، شاید از خواب غفلت بیدار شوند و به رستگاری برسند، اما آن مردم به محمد (صلی الله علیه وآله) چنین گفتند: «ای محمد! به دنبال چه هستی؟ هدف تو چیست؟ چرا این قدر خودت را خسته می کنی؟ چرا برای ما دل می سوزانی؟ ما نمی فهمیم تو چه می گویی! ما به سخن تو گوش نمی دهیم، ما هرگز بت پرستی را رها نمی کنیم. این دین پدران ماست. به خودت زحمت نده! با ما سخن مگو! ما را به حال خود بگذار، تو بر دین خودت باش و ما هم بر دین خود!».

فُصِّلَتْ: آیه ۸ - ۶

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ (۶) الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸)

ص: ۱۲

بزرگان بُت پرستان از محمّد (صلی الله علیه وآله) پرسیدند که هدف او چیست و به دنبال چه می باشد؟

اکنون از محمّد (صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین پاسخ دهد: «ای مردم! من هم مثل شما انسانی هستم ولی به من وحی می شود که خدای شما، خدایی یگانه است و هیچ شریکی ندارد، پس به او رو آورید و از او بخواهید تا گناه شما را ببخشد. بدانید که عذاب شدیدی در انتظار مشرکان است، همان کسانی که زکات نمی دهند و به نیازمندان کمک نمی کنند، همان کسانی که به روز قیامت ایمان ندارند و آن را دروغ می شمارند. ای مردم! کسانی که به خدای یگانه ایمان آورند و عمل نیکو انجام دهند، پاداش بی پایان خواهند یافت.» (۱)

حکمت تو در این است که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری برسانی و آنان را الگوی همه قرار دهی. کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها باشد.

محمّد (صلی الله علیه وآله) انسان است، امّا انسانی که برگزیده توست، او آن قدر شایستگی داشت که توانست با دنیای ملکوت ارتباط برقرار کند و وحی را دریافت کند. وحی، بزرگ ترین اتفاق جهان است و قلب پیامبر محلّ نزول وحی بود.

فُصِّلَتْ: آیه ۱۲ - ۹

قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹) وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءِ لِلسَّائِلِينَ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا

ص: ۱۳

وَلِلْأَرْضِ إِيْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲)

بُت پرستان چقدر جاهل و نادان هستند که قطعه های سنگ بی جان را می پرستند، بُت ها چه چیزی را آفریده اند تا شایسته پرستش باشند؟

فقط تو شایستگی پرستش را داری زیرا جهان با این عظمت را آفریدی. چرا گروهی از پرستش تو سر باز می زنند؟ چرا آنان قطعه های سنگ را همتای تو می دانند؟ مگر آن بُت ها چه چیزی را آفریده اند؟

تو آن خدایی هستی که زمین را در دو دوره آفریدی، تو پروردگار جهانیان هستی. در زمین کوه ها را برافراشتی تا مایه آرامش زمین باشند و مواد غذایی مختلف را اندازه نیاز انسان ها در زمین قرار دادی.

برای این که زمین، مناسب رشد گیاهان و زندگی حیوانات و انسان ها بشود، نیاز بود که دو روز دیگر را پشت سر بگذارد، در واقع از لحظه اولی که زمین آفریده شد تا لحظه ای که برای زندگی انسان آماده شد، چهار دوران طول کشید.

اکنون از آفرینش آسمان سخن به میان می آید: (۲)

تو به آفرینش آسمان پرداختی، ماده اصلی آسمان از دود بود.

آفرینش آسمان و زمین برای تو بسیار آسان بود، تو به آسمان و زمین گفتی: «به وجود آید!! چه بخواهید چه نخواهید به فرمان من باشید!».

این گونه بود که آسمان و زمین خلق شدند و در جواب چنین گفتند: «ما تسلیم فرمان تو هستیم».

ابتدا آسمان از دود بود. تو در دو دوران آن را به صورت هفت آسمان کامل ایجاد کردی و وظیفه و نظم هر آسمان را به آن وحی کردی.

تو آسمان نزدیک به زمین را با خورشید و ماه و ستارگان زینت دادی، تو آسمان را از رخنه شیطان ها حفظ نمودی.

آری، تو جهان را این گونه آفریدی و این گونه آن را تدبیر و مدیریت کردی، تو خدای توانا و دانا هستی!

* * *

لازم است در اینجا شش نکته بنویسم:

* نکته اول

در این آیات از واژه «یوم» استفاده شده است، بعضی ها این کلمه را در این آیه به معنای «روز» گرفته اند، امّا این مطلب درست نیست.

منظور از «یوم» در اینجا، «دوران» است، نه ۲۴ ساعت، زیرا در آن زمان هنوز زمین و آسمان آفریده نشده بود، نه کره زمین بود و نه حرکت بیست و چهارساعته آن به دور خودش.

* نکته دوم

ماده اولیّه آسمان ها از «دُخان» بود. این واژه را در فارسی به «دود» ترجمه می کنیم. «دُخان» چیزی است که به دنبال شعله آتش برمی خیزد. امروزه دانشمندان معتقدند که اصل پیدایش جهان از توده های بزرگ گاز بوده است.

* نکته سوم

در آیه ۵۴ سوره اعراف آمده است: «خدا زمین و آسمان ها را در شش دوران آفرید».

در اینجا این شش مرحله چنین بیان شده است:

ص: ۱۵

مرحله اول: آغاز خلقت اولیّه زمین که دو دوران طول کشید.

مرحله دوم: کامل شدن زمین برای زندگی که دو دوران بود. جمع مرحله اول و دوم، چهار دوران می شود. در آیه ۱۰ این سوره به «چهار روز» اشاره شده است که منظور جمع مرحله های اول و دوم است. (۳)

مرحله سوم: خلقت آسمان ها که دو دوران طول کشید.

جمع این سه مرحله، شش دوران می شود. خدا می توانست که در یک چشم به هم زدن هم جهان را بیافریند اما او این گونه اراده کرد تا نشانه بهتری از قدرتش باشد.

* نکته چهارم

جهان از هفت مجموعه بزرگ یا هفت آسمان تشکیل شده است که فقط یک مجموعه از آن در برابر دیدگان انسان است.

زمین، ماه و خورشید و همه ستارگان و همه کهکشان ها، همه در این مجموعه اول می باشند. به مجموعه ستارگان، کهکشان گفته می شود، در آسمان میلیون ها کهکشان وجود دارد. هر کهکشان میلیون ها ستاره دارد.

در آسمان «ده هزار میلیارد میلیارد» ستاره وجود دارد. این چیزی است که علم بشر تا به امروز به آن رسیده است.

آیه ۱۲ از آسمانی که به زمین، نزدیک تر است، سخن می گوید.

این همان آسمان اول است که زمین، ماه و خورشید و ستارگان و کهکشان ها در آن قرار دارند.

این آسمان اول است که ما آن را می بینیم، اما شش آسمان دیگر چگونه می باشند؟ از چه تشکیل شده اند؟ این را فقط خدا می داند.

گویا این شش مجموعه، «ملکوت» می باشند، دنیایی که از دنیای مادی، برتر

است و نمی توان آن را با چشم دید.

من نمی توانم فرشتگان را ببینم، چون فرشتگان از دنیای دیگری هستند، آنان از «ملکوت» می باشند، اما به فرشتگان باور دارم زیرا قرآن از آنان بارها سخن گفته است، همین طور من نمی توانم شش مجموعه دیگر جهان را ببینم، اما چون قرآن از آن سخن گفته است به آن باور دارم.

* نکته پنجم

زمین و آسمان در جواب چنین گفتند: «ما تسلیم فرمان تو هستیم».

آیا زمین و آسمان هم سخن می گویند؟

قرآن از ستایش موجودات بی جان سخن گفته است، آسمان، زمین، ماه، خورشید، درختان، کوه ها... همه خدا را حمد و ستایش می کنند. آنان از قوانین تو در آفرینش فرمان برداری می کنند.

هر موجودی به اندازه درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، خدا را ستایش می کند.

* نکته ششم

در آیه ۱۲ به این مطالب اشاره شده است که خدا آسمان را از رخنه شیاطین حفظ می کند. در آیه ۷ سوره «صافات» به شرح این مطلب پرداخته ام و در اینجا از تکرار پرهیز می کنم.

فُصِّلَتْ: آیه ۱۴ - ۱۳

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ (۱۳) إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا

ص: ۱۷

محمد (صلی الله علیه وآله) بارها با مردم سخن گفت و آنان را از عذاب ترساند و از آنان خواست دست از بُت پرستی بردارند، اما آنان به سخنان او اعتنا نکردند و او را دروغگو خواندند.

اکنون از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید:

ای مردم! من شما را از صاعقه ای همچون صاعقه «عاد» و «ثمود» می ترسانم!

شما نام قوم عاد و ثمود را شنیده اید، خدا برای هدایت آنان پیامبرانی را فرستاد و آن پیامبران از هر راهی که ممکن بود با آنان سخن گفتند، شاید بتوانند در دل آن سیاه دلان نفوذ کنند. پیامبران از آنان خواستند تا دست از بُت پرستی بردارند و یکتاپرست شوند، امّا آنان به پیامبران خود چنین گفتند: «اگر خدا می خواست پیامبری برای ما بفرستد، فرشته ای را می فرستاد. شما انسانی همانند ما هستید و هرگز پیامبر نیستید، این قدر با ما سخن نگوئید که هیچ فایده ای ندارد، ما به سخن شما ایمان نداریم و هرگز از شما پیروی نمی کنیم».

آنان دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین بفرستی، سؤال آنان این بود که چرا تو یک انسان را به پیامبری فرستاده ای؟ اگر تو فرشته ای را به پیامبری می فرستادی، حتماً آنان به او ایمان می آوردند!

آنان از حکمت تو بی خبر بودند که چنین سخنانی گفتند، حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری برسانی و آنان را الگوی همگان قرار بدهی، کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها

باشد.

* * *

فُصِّلَتْ: آیه ۱۶ - ۱۵

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۱۵) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِيرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَدِيَقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ (۱۶)

تو به قوم «عاد» و «ثمود» مهلت دادی و آنان روز به روز بر کفر خود افزودند، اکنون می خواهی از سرنوشت آنان سخن بگویی.

ابتدا سرنوشت قوم «عاد» را بیان می کنی: تو هود(علیه السلام) را به سوی قوم «عاد» فرستادی، آنان جمعیت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه بت پرست بودند.

آنان روی زمین به ناحق و به بهانه های واهی سر به عصیان گذاشتند. آنان گفتند: «هیچ کس از ما نیرومندتر نیست».

آیا آنان نمی دانستند تو که آنان را آفریده ای، بسیار نیرومندتر از آنان می باشی؟

به راستی قدرت ناچیز آنان کجا و قدرت تو کجا؟

آنان تصور می کردند که قدرت زیادی دارند، به همین خاطر با این که می دانستند حق با پیامبرانشان است، اما پیامبران خود را دروغگو خواندند و به آنان ایمان نیاوردند.

سرانجام تندبادی شدید و هولناک را فرستادی، هوا بسیار سرد شد و تندباد

ص: ۱۹

در روزهایی سرد بر آنان وزید، این گونه بود که تو عذاب خوارکننده را به ایشان چشاندی و عذاب روز قیامت، خوارکننده تر است، آنان در آتش جهنم می سوزند و فریاد برمی آورند و هیچ کس آنان را یاری نمی کند. (۴)

* * *

فُصِّلَتْ: آیه ۱۸ - ۱۷

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷) وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸)

اکنون از سرنوشت قوم «ثمود» سخن می گویی: تو به آنان نعمت های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره مند بودند، آنان در تابستان ها به مناطق کوهستانی می رفتند و در آنجا خانه هایی در دل کوه تراشیده بودند. وقتی زمستان فرا می رسید از کوهستان به دشت کوچ می کردند و در آنجا هم خانه های زیبایی برای خود ساخته بودند.

تو صالح (علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستادی، آنان از صالح (علیه السلام) تقاضای معجزه ای بزرگ کردند، آنان از او خواستند تا شتری را از دل کوه بیرون آورد، صالح (علیه السلام) به اذن تو شتر بزرگی را از دل کوه بیرون آورد و به آنان گفت: «مبادا به شتر آسیب برسانید و گرنه عذاب آسمانی بر شما فرود خواهد آمد».

آنان دست به دست هم دادند و آن شتر را کشتند، تو هم عذاب را بر آنان نازل کردی، صبحگاهان صیحه ای همه آنان را نابود کرد و خانه هایی که در دل کوه تراشیده بودند، برای آنان فایده ای نکرد و نتوانست آنان را از عذاب برهاند.

آری، تو قوم ثمود را هدایت کردی و راه حق و باطل را به آنان نشان دادی، اما آنان گمراهی را انتخاب کردند، پس صاعقه ای آسمانی فرا رسید، عذابی

خوارکننده و همه آنان را نابود کرد.

در میان قوم «عاد» و «ثمود»، گروه اندکی بودند که به پیامبران تو ایمان آورده بودند و پرهیزکار بودند، تو قبل از آن که عذاب فرا رسد، آنان را نجات دادی. آری، هود و صالح (علیهما السلام) و پیروان آن ها از عذاب های آسمانی به دور بودند.

(۵)

فُصِّلَتْ: آیه ۲۱ - ۱۹

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹) حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَقَالُوا لِمَ لُجُودُنَا لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱)

از محمّد (صلی الله علیه و آله) خواستی تا عذاب قوم «عاد» و قوم «ثمود» را برای مردم بیان کند، اکنون از او می خواهی تا از عذاب روز قیامت، چنین سخن بگوید:

در آن روز، فرشتگان همه کافران را جمع می کنند و آنان را به سوی جهنم می برند و آنان را از متفرق شدن باز می دارند. آتش جهنم زبانه می کشد و آنان به نزدیکی جهنم می رسند.

آنان وقتی می فهمند که نزدیک جهنم رسیده اند، فریاد برمی آورند: «چرا می خواهید ما را به جهنم ببرید؟ ما گناهی نکرده ایم؟».

در این هنگام تو فرمان می دهی و گوش و چشم و اندام آنان به سخن در می آیند و به گناه آنان گواهی می دهند.

آنان می بینند که هر عضوی از گناهی سخن می گوید، چشم خبر می دهد که در کجا و چه زمانی گناه کرده است...

ص: ۲۱

اینجاست که کافران فریاد برمی آورند و به اندام خود می گویند:

— چرا بر زیان ما گواهی می دهید؟ ما که سال ها شما را از گرما و سرما حفظ کردیم و مواظب شما بودیم، چرا چنین سخن می گوئید؟

— ما از پیش خود گویا نشده ایم، خدا ما را به سخن آورد، همان خدایی که هر چیزی را به سخن می آورد. همان خدایی که شما را در دنیا نخستین بار آفرید و امروز به پیشگاه او حاضر شده اید.

آن وقت است که گناهکاران می فهمند هیچ راهی برای نجات از آتش جهنم نیست، وقتی اندام ها شهادت می دهند، دیگر نمی توان چیزی را انکار کرد.

آری، تو بر هر کاری که اراده کنی، توانا هستی، وقتی اراده می کنی تا دست انسان سخن بگویند، دست به سخن می آید و همه کارهایی را که در دنیا انجام داده است می گویند: در فلان روز به صورت بی گناهی، سیلی زدم، فلان روز دست به سوی زن نامحرمی دراز کردم و...

در آیات ۲۰ و ۲۱ واژه «جُلود» ذکر شده است، این واژه در کتاب های لغت به معنای «پوست ها» می باشد.

بعضی این آیات را چنین معنا کرده اند: «آنان به پوست های بدن خود می گویند: چرا بر اعمال ما گواهی می دهید».

این ترجمه به نظر من، ترجمه زیبایی نیست!

وقتی تحقیق می کنم به این نتیجه می رسم که این «کنایه» است.

کنایه دیگر چیست؟ به این مثال دقت کنید:

در فارسی می گوئیم: «دهان فرهاد، بوی شیر می دهد». این یک کنایه است. اگر من بخواهم این جمله را به زبان دیگری ترجمه کنم، باید دقت کنم که آن

را این گونه منتقل کنیم: «فرهاد بی تجربه است و مانند کودک است».

اکنون چنین می‌گوییم: واژه «جلود» در زبان عربی به معنای «پوست‌ها» می‌باشد، آری در اینجا به معنای «اعضای بدن» می‌باشد. در روز قیامت وقتی گناهکاران می‌بینند، اندام بدن آنان بر گناه آنان شهادت می‌دهند، به آن‌ها می‌گویند: «چرا بر اعمال ما گواهی می‌دهید؟». (۶)

* * *

فُصِّلَتْ: آیه ۲۲ - ۲۳

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳)

مردم مکه بُت‌ها را شریک تو قرار داده بودند و آن‌ها را دختران تو می‌دانستند. آن‌ها فکر می‌کردند که اگر گناهی را پنهانی انجام دهند تو از آن باخبر نمی‌شوی.

اگر یکی از آنان می‌خواست گناهی انجام دهد، تلاش می‌کرد که این کار را مخفیانه انجام دهد. این مخفی کاری برای این بود که تو از گناه آنان باخبر نشوی.

برای مثال، اگر یکی از آنان می‌خواست با زن نامحرمی ارتباط حرام برقرار کند، خواسته خود را به زبان نمی‌آورد، او با اشاره چشم، پیام خود را به آن زن منتقل می‌کرد و خیال می‌کرد تو این اشاره چشم را نمی‌فهمی.

روز قیامت که فرا می‌رسد تو به او می‌گویی: «آیا به یاد داری که چگونه با اشاره چشم گناه کردی؟ چرا خواسته خود را به زبان نگفتی؟ آیا می‌ترسیدی

که اگر سخنی بگویی، زبان تو در روز قیامت شهادت بدهد؟ نه. تو باور نداشتی روزی، اندام تو به گناه تو شهادت دهند. پس تو با اشاره چشم گناه کردی تا من از آن باخبر نشوم! تو خیال می کردی که اگر گناهی را مخفیانه انجام دهی، من آن را نمی فهمم و همین خیال باطلی که درباره من داشتی، سبب هلاکت تو گردید و تو زیانکار شدی. من از همه اعمال شما باخبرم، هیچ چیز از من پنهان نیست».

* * *

فُصِّلَتْ: آیه ۲۴

فَإِنْ يَضْرِبُوا فَلَنَأْرُقْمُوهُ لَكُمْ وَإِنْ يَسْتَعِثُّوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴)

در روز قیامت فرمان می دهی تا فرشتگان، همه کافران را به جهنم بیندازند و به راستی که جهنم، چه بدجایگاهی است. فرشتگان زنجیر به دست و پای آنان می بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای می دهند.

کافران چاره ای جز تحمل آتش جهنم ندارند، زیرا جهنم جایگاه همیشگی آنان است، فرشتگان به آنان می گویند: «عذاب شما یکی دو روز نیست، شما برای همیشه در اینجا عذاب خواهید شد». (۷)

اگر آنان تقاضای عفو و بخشش کنند و التماس کنند، تو از آنان راضی نمی شوی، هر چه فریاد بزنند و یاری بخواهند، هیچ کس آنان را از آتش نجات نمی دهد، آنان چاره ای جز سوختن ندارند، زیرا تو در دنیا به آنان فرصت کافی برای توبه دادی، تو پیامبران را برای هدایتشان فرستادی، اما آنان با پیامبران تو دشمنی کردند و سخن آنان را دروغ شمردند، آتشی که در روز قیامت به آن مبتلا می شوند، حاصل کارهای خودشان است.

ص: ۲۴

فُصِّلَتْ: آیه ۲۵

وَقَيْضَنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَرَزَيْنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۲۵)

از کیفر روز قیامت کافران سخن گفتمی، اکنون از کیفر آنان در دنیا سخن می گویی: تو برای آنان دوستان و همنشینانی قرار می دهی تا اعمال بد گذشته و حال را برایشان زیبا جلوه دهند و آنان را به ادامه مسیر گناه تشویق کنند و سپس در غفلت فرو روند تا آنجا که سزاوار عذابی شوند که بر امت های قبلی نازل شد.

آری، سرنوشت این کافران همانند امت هایی می شود که از جن ها و انسان ها بودند و با عذاب آسمانی هلاک شدند.

فُصِّلَتْ: آیه ۲۸ - ۲۶

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (۲۶) فَلَنذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷) ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۲۸)

محمد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکه قرآن می خواند، کسانی که سخن او را می شنیدند به فکر فرو می رفتند و تعدادی از آنان مسلمان می شدند، بزرگان مکه در جلسه ای دور هم جمع شدند و به یکدیگر چنین گفتند: «هر وقت دیدید که محمد(صلی الله علیه وآله) قرآن می خواند، فریاد برآورید، سوت و کف بزنید تا صدای او به

گوش مردم نرسد، باشد که بر او پیروز گردید» (۸)

محمد (صلی الله علیه وآله) بیشتر وقت ها کنار کعبه با مردم سخن می گفت و برای آنان قرآن می خواند، آنان هر وقت می دیدند که محمد (صلی الله علیه وآله) مشغول خواندن قرآن شده است، سوت و کف می زدند و سر و صدا راه می انداختند تا کسی صدای او را نشنود.

تو در این دنیا چند روزی به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما در روز قیامت آنان را عذاب سختی خواهی نمود و بدتر از آنچه می کردند آنان را کیفر می کنی، کیفر دشمنان تو آتش جهنم است، همان جهنمی که جایگاه همیشگی آنان خواهد بود و هرگز از آن نجات پیدا نخواهند کرد، زیرا آنان حق را شناختند و آن را انکار کردند.

فُصِّلَتْ: آیه ۲۹

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ (۲۹)

اگر کسی به بلایی مبتلا شود و راه نجاتی پیدا نکند، به فکر آن می افتد که مقصّر را پیدا کند و انتقام خود را از او بگیرد. کسانی هم که در جهنم گرفتار می شوند به فکر یافتن مقصّر می افتند.

کافرانی که در جهنم هستند دو گروه می باشند:

۱ - گروه رهبران: شیاطین و رهبران کافر که مردم را به کفر فرا خواندند.

۲ - گروه پیروان: کسانی که از گروه رهبران پیروی کردند.

در روز قیامت پیروان می فهمند که به خاطر پیروی از رهبران خود، چه سعادت را از دست داده اند و آرزو می کنند که انتقام خود را از رهبران خود

ص: ۲۶

بگیرند، برای همین چنین دعا می کنند: «بارخدا یا! آنانی که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آن ها را لگدمال کنیم تا با آن همه غرور و تکبر، ذلیل ترین مردم شوند!».

پیروان یک عمر از رهبران خود اطاعت کردند و حاضر بودند جان خود را فدای رهبران خود کنند، اما در آن روز آرزو دارند که آنان را زیر پای خود قرار دهند، شاید سوز دل آنان فرو نشیند.

ص: ۲۷

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَمَّا تَحَرُّنَا وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) نَحْنُ
أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (۳۱) نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲)

اکنون یکی از پاداش هایی که به مؤمنان می دهی، بیان می کنی، در آیات قبل، از کسانی که راه کفر را برگزیدند سخن گفتی و از آینده آنان خبر دادی، در اینجا از مؤمنان و سرگذشت آنان یاد می کنی.

به راستی چه سرنوشتی در انتظار کسانی است که به یگانگی تو ایمان آوردند و در برابر سختی ها شکیبایی کردند؟

تو فرشتگان را نزد مؤمنان می فرستی تا به آنان چنین بگویند: «ای مؤمنان! نهراسید، نگران و اندوهناک نباشید، به بهشتی که خدا به شما وعده داده است،

شاد باشید. در دنیا و آخرت، ما یاران و دوستان شما هستیم، بدانید در بهشت هر چه بخواهید برایتان آماده شده است، خدا آن سفره احسان را برای شما گسترده است».

نام او ابوبصیر بود، وقتی او آیه ۳۰ این سوره را خواند به فکر فرو رفت، سال ها از عمر او گذشته بود، او مردی مؤمن بود، به خدا و پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) ایمان داشت، او امام زمان خود را می شناخت و از او اطاعت می کرد، اما آن روز از خود پرسید: «خدا در این آیه می گوید فرشتگان بر مؤمنانی که بر سختی ها شکیبایی کنند، نازل می شوند و مؤمنان فرشتگان را می بینند اما من هنوز هیچ فرشته ای را ندیده ام، پس معلوم می شود من مؤمن واقعی نیستم!».

او خیلی ناراحت شد، او در راه دفاع از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) سختی های زیادی تحمل کرده بود، او در این راه استقامت کرده بود و هرگز به خاطر ثروت دنیا، دست از عقیده خود برنداشته بود، پس چرا او فرشتگان را ندیده بود؟

او قدری فکر کرد و سرانجام تصمیم گرفت به خانه امام باقر (علیه السلام) برود و در این باره سؤال کند. وقتی او این آیه را برای امام باقر (علیه السلام) خواند، امام در جواب به او فرمود:

___ این آیه از کسانی سخن می گوید که راه توحید، نبوت و امامت را پیمودند و امام زمان خود را شناختند.

___ آقای من! اگر این طور است، پس چرا من در زندگی خود هیچ فرشته ای را ندیدم؟ این آیه می گوید فرشتگان بر مؤمنان نازل می شوند. پس ما کی آن ها را می بینیم؟

___ مؤمنان فرشتگان را در لحظه جان دادن و در روز قیامت می بینند. (۹)

وقتی او این سخن را شنید، قلبش آرام شد و به فکر فرو رفت، او فهمید که همه کارهای خدا، حکمتی دارد، خدا در سخت ترین لحظه ها، پرده از چشم مؤمن برمی دارد و او فرشتگان را می بیند، به راستی چه لحظه ای سخت تر از لحظه جان دادن است؟

لحظه ای که زبان بند می آید و انسان نمی تواند سخن بگوید، فرزندان و دوستان دور او را گرفته اند و گریه می کنند و هیچ کاری نمی توانند کنند، انسان باید از همه آنان جدا شود و تنهایی تنها سفر کند، قبر، تاریکی آن و سفری که ناشناخته است، شیطان هم از راه می رسد، او می خواهد کاری کند که انسان بی ایمان از دنیا برود.

این سخت ترین لحظه برای انسان است، اینجاست که خدا فرشتگان را به یاری مؤمنان می فرستد.

روز قیامت هم روز ترس و وحشت است، وقتی که انسان ها سر از قبر برمی دارند، جهان را دگرگون می بینند، آتش جهنم شعله می کشد و کافران در انتظار عذابی سخت هستند، آن روز فرشتگان نزد مؤمنان می آیند و آنان را به بهشت مژده می دهند.

* * *

هنگامی که مرگ بنده خوب خدا فرا می رسد، عزرائیل با پانصد فرشته نازل می شود در حالی که هر کدام از آن ها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند.

این فرشتگان، نزد مؤمن می آیند و با نهایت احترام خدمت او سلام می کنند و هر کدام به مؤمن بشارت و مژده دیدار خداوند را می دهند.

آن فرشتگان به احترام مؤمن، با کمال نظم می ایستند، بوی خوش شاخه های گل، فضا را خوشبو می کند. (۱۰)

عزرائیل جلو می آید و به مؤمن چنین می گوید: «نترس! هراس نداشته باش، من از پدر به تو مهربان تر هستم، بهشت در انتظار توست، ای مؤمن! چشم خود را باز کن! این محمد (صلی الله علیه و آله) است، آنجا را نگاه کن، علی و فاطمه (علیهما السلام) را بین! امامان خود را نگاه کن! آنان به دیدن تو آمده اند».

مؤمن چشم خود را باز می کند و می بیند که چهارده معصوم (علیهم السلام) در کنار اویند، باور نمی کند، اما این وعده ای است که آنان به دوستان خود داده اند و در لحظه جان دادن به دیدارشان می آیند.

پیامبر به مؤمن می گوید: «دیگر نگران نباش که تو در امان هستی». پس از آن، علی (علیه السلام) رو به مؤمن می کند و می گوید: «شاد باش و غم مخور. آیا مرا می شناسی؟ من همان کسی هستم که همواره مرا دوست می داشتی، آمده ام تا تو را یاری کنم». (۱۱)

ناگهان پرده ها از جلوی چشم مؤمن کنار می رود و او نگاه می کند و خانه خود را در بهشت می بیند. پیامبر به او می گوید: «این خانه تو در بهشت است، اکنون، اختیار با خودت است اگر بخواهی می توانی در دنیا بمانی».

مؤمن چنین پاسخ می دهد: «آقای من! دیگر با دنیا کاری ندارم».

آری، وقتی مؤمن پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) را دید و جایگاه بهشتی خود را مشاهده کرد، دیگر نمی خواهد در دنیا بماند، دنیا برای او قفسی تنگ جلوه می کند، او با قلبی آرام به سوی بهشت پر می کشد. (۱۲)

فُصِّلَتْ آيَةُ ۳۶ - ۳۳

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۳) وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ

ص: ۳۱

وَلَمَّا السَّيِّئَةُ اذْفَعُ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴) وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا دُو
حَظٌّ عَظِيمٌ (۳۵) وَإِنَّمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۶)

محمد (صلی الله علیه و آله) مردم مکه را به یکتاپرستی فراخواند و کسانی که فطرتی بیدار داشتند به سخن او ایمان آوردند و تعداد پیروان او روز به روز زیاد می شد، بزرگان مکه که منافع خود را در بُت پرستی می دیدند تصمیم گرفتند هر طور که شده مانع رشد اسلام شوند.

بزرگان مکه چند نفر از جاهلان را به خانه خود دعوت کردند و به آنان گفتند: «دین شما در خطر است، مردم فریب محمد را می خورند، شما باید به بت ها خدمت نمایید، باید به همه مردم خبر بدهید که محمد دروغگو، جادوگر و گمراه است».

جاهلان نیز به میان مردم آمدند و آن سخنان را به همه گفتند، عده ای از مسلمانان وقتی این سخنان را شنیدند، ناراحت شدند. آن ها طاقت شنیدن این سخنان ناروا را نداشتند.

چند نفر رو به آنان کردند و گفتند: «شما خودتان جادوگر و دیوانه اید، شما دروغگو هستید!». مردمی که این منظره را دیدند با خود فکر کردند پس فرق مسلمانان با کافران چیست؟

این دو گروه که هر دو دشنام می دهند! گویا هر دو از یک قماش هستند.

آیا تو دوست داری که مسلمانان به دشمنان خود دشنام دهند؟ آیا تو این کار مسلمانان را دوست داری؟

درست است که در آن روز، دشمنان اسلام برای رسیدن به هدف خود، روشی جز ناسزا و دشنام نداشتند، اما مسلمانان باید برای رسیدن به هدف خود از روش سخن حقّ و محبّت استفاده می کردند. روش تبلیغ اسلام، محبّت و حق گویی است، با دشنام و ناسزا نمی توان در دل ها جایی باز کرد.

اکنون این آیات را بر محمّد (صلی الله علیه وآله) نازل می کنی، تو با محمّد (صلی الله علیه وآله) سخن می گویی، اما منظور تو از این سخنان، پیروان او می باشند:

* * *

ای محمّد! آیا می دانی چه کسی از همه زیباتر سخن می گوید؟

کسی از همه زیباتر سخن می گوید که مردم را به سوی یکتاپرستی فراخواند و عمل نیک انجام دهد و به مردم بگوید که در برابر فرمان خدا تسلیم هستم.

ای محمّد! تو مردم را به ایمان دعوت می کنی و دشمنان مردم را به کفر می خوانند، تو مردم را به خوبی ها فرا می خوانی و دشمنان آن ها را به بدی ها. تو آنان را به سعادت فرا می خوانی و آنان به تو دشنام می دهند.

هرگز، خوبی با بدی یکسان نیست. من به تو پاداش نیک خواهم داد و کسانی را که به تو ناسزا می گویند، کیفر خواهم کرد.

ای محمّد! از تو می خواهم تا بدی آن ها را با خوبی پاسخ دهی، اگر چنین کنی دشمنان به دوستان صمیمی تبدیل می شوند.

ای محمّد! من می دانم این کار سختی است که دشنام بشنوی و محبّت کنی! دشمنان به تو ناسزا گویند و تو با آنان مهربانی کنی، فقط کسانی به این مقام می رسند که دارای صبر و استقامت هستند و بهره ای از بزرگی و ایمان و تقوا ندارند.

ای محمّد! من از تو چنین خواسته‌ام: دشنام بشنوی و محبت کنی، این راه توست، هر گاه شیطان تو را در این راه وسوسه کرد، به من پناه ببر که من شنوا و دانا هستم و از حال تو آگاه هستم و تو را یاری می‌کنم.

* * *

لازم است در اینجا پنج نکته بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۳۶ خدا به پیامبرش چنین می‌گوید: «هرگاه شیطان تو را وسوسه نمود، به من پناه ببر». ما اعتقاد داریم که پیامبر، معصوم است و هرگز شیطان نمی‌تواند او را وسوسه کند. تأکید می‌کنم که خدا در این آیه با پیامبر سخن گفته است، اما منظور خدا این است که مسلمانان از وسوسه‌های شیطان به او پناه ببرند.

در زبان فارسی ضرب المثلی وجود دارد. این ضرب المثل می‌گوید: «به در می‌گویم تا دیوار بشنود».

در زبان عربی ضرب المثل دیگری استفاده می‌شود:

«ایاک أعنی و اسمعی یا جاره». «مخاطب من تو هستی، اما ای همسایه! سخنم را گوش کن!».

مثلاً گاهی من با کسی سخن می‌گویم، اما منظور اصلی من این است که همسایه ام این سخن را بشنود. این نوع سخن گفتن، شیوه قرآن در بعضی از آیات است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید که قرآن گاهی با این شیوه سخن گفته است. (۱۳)

مسلمانانی که این آیه را شنیدند، فهمیدند که وظیفه آنان چیست، وقتی خدا از پیامبرش چنین می‌خواهد، پس آنان دیگر حساب کار خود را می‌کنند. این

ص: ۳۴

نوع سخن، اثر تربیتی خوبی دارد.

* نکته دوم

قرآن از مسلمانان خواست تا در برابر دشمنان، چیزی جز خوبی نگویند، البته این کار سختی است که دشمنان بشنوی و با محبت پاسخ دهی! ولی این تنها راه پیروزی اسلام در آن شرایط سخت بود. همین دستور قرآن سبب شد تا دشمنان هم به این دین آسمانی علاقه مند شوند.

کسی که دشمنان و ناسزا می گوید، معمولاً انتظار دارد که طرف مقابل هم جواب او را با دشمنی بدهد، وقتی او ببیند که طرف مقابل نه تنها دشمنی نمی دهد بلکه از عشق و محبت سخن می گوید به فکر فرو می رود و همین باعث می شود وجدان خفته او بیدار شود، او شرمند می شود و احساس حقارت می کند، در وجودش طوفانی برپا می شود. اینجاست که کینه ها و دشمنی ها با آن طوفان از بین می رود و جای آن را محبت و دوستی می گیرد.

* نکته سوم

قرآن در آیه ۳۶ از مسلمانان می خواهد که اگر شیطان آنان را وسوسه کرد به او پناه ببرند، به راستی منظور از این وسوسه ها چیست؟

خدا از مسلمانان خواست تا در برابر دشمنان و ناسزاهای چیزی جز خوبی و زیبایی نگویند، شیطان می دانست اگر مسلمانان به این دستور عمل کنند، پیروزی از آن آنان خواهد بود. شیطان می دانست که به زودی دشمنان اسلام به طرفداران آن تبدیل خواهند شد، پس شیطان تلاش می کرد تا هرطور که شده نگذارد مسلمانان به این دستور عمل کنند.

شیطان به آنان می گفت: «مردم را فقط با زور می توان هدایت نمود، باید دشمنان را با دشمنان جواب داد تا فکر نکنند ما ضعیف هستیم و از آنان

ص: ۳۵

می ترسیم».

این سخنان، همه وسوسه های شیطان بود، خدا از مسلمانان می خواهد که گرفتار این وسوسه ها نشوند، راه خشونت، راهی است که نتیجه اش جز دشمنی نیست.

* نکته چهارم

اساس اسلام بر محبت بنا شده است، با مردمی که در جهل و نادانی هستند و اسیر خرافات شده اند، باید با محبت رفتار کرد. اگر آنان دشمنی می کنند فریب خوره اند، اگر به آنان محبت شود، فطرت آنان بیدار می شود و به حق ایمان می آورند.

البته گروهی هم هستند که حق را شناخته اند، اما آن را انکار می کنند، آنان اسیر جهل نیستند، آنان حق را می دانند و اسیر لجاجت شده اند، هر چقدر هم به آنان محبت کنی، فایده ای ندارد.

پیامبر ناسزای آنان را تحمل می کرد، آنان خاکستر بر سر او می ریختند و سنگ به او پرتاب می کردند، اما باز با محبت با آنان سخن می گفت، اما این محبت تا کجا باید ادامه داشته باشد؟

آنان تصمیم به قتل پیامبر گرفتند و پیامبر مکه را ترک کرد و به مدینه رفت، آن ها چندین بار با سپاهی انبوه به جنگ او آمدند. اینجا بود که تو به پیامبر فرمان دادی تا با آنان مبارزه کند، با کسی که شمشیر در دست گرفته است و به جنگ آمده است، نمی توان محبت کرد.

* نکته پنجم

کسانی که با اسلام دشمنی می کنند، دو گروه هستند:

گروه اول: کسانی که در جهل و نادانی گرفتار شده اند و رهبران کفر آنان را

ص: ۳۶

فریب داده اند. آنان حق را نمی دانند.

با این افراد باید با محبت رفتار کرد.

گروه دوم: کسانی که می دانند اسلام حق است، اما تصمیم گرفته اند ایمان نیاورند و مردم را هم گمراه کنند.

به چنین افرادی در آغاز باید محبت نمود، اما اگر به لجبازی خود ادامه دادند می توان مثل خودشان رفتار کرد، اگر به جنگ آمدند باید به جنگ آنان رفت.

* * *

فصلت: آیه ۳۸ - ۳۷

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷) فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ (۳۸)

اکنون از قدرت و توانایی خود سخن می گویی، تو روز و شب، ماه و خورشید را آفریدی، گروهی از جاهلان، ماه و خورشید را می پرستیدند و در برابر آن ها به سجده می افتادند.

اکنون به آنان چنین می گویی: «در برابر ماه و خورشید سجده نکنید، اگر می خواهید برای کسی سجده کنید، برای من سجده کنید که من آفریدگار ماه و خورشید هستم».

به راستی چرا این انسان ها به پرستش ماه و خورشید رو آورده اند؟ چرا به سراغ تو نمی آیند که این دو را آفریده ای؟ چرا سر بر آستان تو نمی ساینند؟

آنان باید به سوی تو بیایند و در مقابل عظمت تو سر به خاک بسایند که تو آفریدگار این جهان هستی و با قدرت خویش همه موجودات را آفریدی! تو

ص: ۳۷

بر هر کاری توانا هستی، فقط تو شایسته پرستش هستی که از راز دل بندگان خود باخبری، می دانی چه می گویند و چه می خواهند، تو توانا هستی و می توانی دعای آنان را مستجاب کنی.

اگر انسان ها از پرستش تو سر باز می زنند، مسأله ای نیست، تو این جهان را وسیع آفریده ای، فرشتگان در جای جای جهان تو را می پرستند و تو را تسبیح و ستایش می کنند و هرگز از عبادت کردن، خسته نمی شوند.

تو نه به عبادت انسان ها نیاز داری و نه به عبادت فرشتگان! تو خدای یگانه ای، از همه عیب ها و نقص ها دور می باشی، تو به هیچ چیز نیاز نداری!

اگر بندگان را به عبادت خود فرا می خوانی، می خواهی تا بندگان به رشد و کمال و سعادت برسند.

* * *

در این آیه روز و شب، ماه و خورشید از نشانه های قدرت خدا بیان شده است، اکنون سه نکته را در اینجا می نویسم:

* نکته اول

از گردش زمین به دور خود شب و روز به وجود می آید، اگر همیشه روز بود و شبی وجود نداشت، زمین برای زندگی مناسب نبود و گرمای خورشید همه گیاهان را از بین می برد، اگر همیشه شب بود، انسان چگونه می توانست در تاریکی و سرما زندگی کند؟

* نکته دوم

ماه شب ها زمین را با نور خود روشن می کند، همچنین جزر و مدّ آب دریاها به خاطر ماه است. اگر جزر و مدّ نبود، آب دریاها را کد می ماند و دریاها تبدیل به مرداب می شد و هیچ موجود زنده ای نمی توانست در آن زنده بماند، جزر

ص: ۳۸

و مدّ سبب حرکت و جریان آب دریا می شود.

* نکته سوم

حرارت سطح خورشید به شش هزار درجه سانتیگراد می رسد، حرارت در عمق آن به چهارده میلیون درجه می رسد.

خورشید در هر ثانیه، چهار میلیون تن از وزن خود را به انرژی تبدیل می کند. با این وجود خورشید می تواند بیش از پنج میلیارد سال دیگر نورافشانی کند.

* * *

در آیه ۳۷ خدا چنین سخن می گوید: «در برابر ماه و خورشید سجده نکنید، اگر می خواهید برای کسی سجده کنید، برای من سجده کنید که من آفریدگار ماه و خورشید هستم».

این آیه، سجده واجب دارد، یعنی اگر کسی متن عربی این آیه را بشنود، واجب است به سجده برود و کافی است که سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید.

اکنون که من این آیه را به زبان فارسی نوشتم، مستحب است به سجده بروم و پیشانی بر خاک بسایم و با سجده نشان بدهم که در برابر خدای خویش، فروتن هستم.

* * *

فُصِّلَتْ: آیه ۳۹

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَرَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
(۳۹)

ص: ۳۹

یکی از بزرگ ترین نشانه های قدرت تو باران است.

باران را چگونه باید معنا کرد؟

باران یعنی زندگی!

زمین خشک و بی جان است، تو باران را از آسمان فرو می فرستی، بارانی که نشانه مهربانی توست، زمین به حیات و شکوفایی می رسد و انواع گیاهان زیبا و سرورآفرین می رویاند.

تو که قدرت داری خاک مرده را این گونه زنده کنی، قدرت داری انسان ها را هم زنده کنی که تو بر هر کاری توانا هستی.

چرا انسان ها چشم خویش را بر این شگفتی ها بسته اند؟

چه کسی دانه های گندم را سبز می کند و کشتزاری را چنان زیبا، پدیدار می سازد؟

دانه گندم در دل خاک است، وقت بهار که فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر برمی آورد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

آری، وعده تو حق است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می کنی و تو بر هر کاری که خواهی، توانایی، روز قیامت سرانجام فرا می رسد، هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

تو مردگان را از قبرها برمی انگیزی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند تا نتیجه اعمال خود را ببینند.

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را فرستادی تا قرآن را برای آنان بخواند، قرآن، همچون بارانی بود که دل های مشتاق را زنده می کرد، اما بزرگان مکه او را دروغگو، جادوگر، گمراه و دیوانه خواندند، این سخنان دل پیامبر را به درد آورد.

ص: ۴۰

اگر آنان کفر ورزیدند، هیچ عیبی بر محمد(صلی الله علیه وآله) نیست!

حکایت آن زمین است که با باریدن باران، تبدیل به شوره زار شد!

عیب از باران نبود، عیب از زمینی بود که باران بر آن باریده است. وقتی دل کسی شیفته دنیا و لذت‌ها و شهوت‌های دنیا شد، سخن حق در آن اثر نمی‌کند، چنین انسانی برای این که بتواند به لذت‌ها و خوشی‌های دنیای خود ادامه دهد، راه کفر را در پیش می‌گیرد و از حق نفرت پیدا می‌کند و روز به روز نفرتش بیشتر می‌شود.

فُصِّلَتْ: آیه ۴۴ - ۴۰

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَمَّا يَخْفُونَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۱) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲) مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَد قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۳) وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشَفَاءً وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ لَمَّا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۴۴)

این سخن بزرگان مکه بود: «ای مردم! به هوش باشید، محمد با قرآنش، جادو می‌کند، مبادا با شنیدن سخنش جادو شوید! محمد دروغگویی بیش نیست، او شما را به گمراهی فرا می‌خواند، او مردی دیوانه است، قرآن او، افسانه است.»

تو از محمد (صلی الله علیه وآله) خواستی تا در برابر سخنان آنان شکیبایی کند که پیروزی از آن اوست، تو می دانی که محمد (صلی الله علیه وآله) با شنیدن این سخنان دلگیر شده است، پس با او این گونه سخن می گویی:

ای محمد! کسانی که با شنیدن قرآن، راه کفر را می پیمایند هرگز از نظر من پنهان نیستند. من در این دنیا به آنان چند روزی مهلت می دهم و آنان خیال می کنند که عذابی در کار نیست و سرانجام آنان با مؤمنان یکسان است، اما آنان اشتباه می کنند، هرگز سرنوشت کافران با مؤمنان یکسان نیست. کافران در آتش جهنم افکنده می شوند و مؤمنان در امن و امان خواهند بود.

ای محمد! به کافران بگو که هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند که من از همه کارهای آنان آگاهم و آنان را می بینم.

من قرآن را برای هدایت آنان فرستادم و آنان به آن کفر ورزیدند و آن را جادو و افسانه و دروغ پنداشتند، آنان باید بدانند که عذابی سخت در انتظارشان است.

مگر تو از آنان نخواستی که اگر در قرآن، شک دارند فقط یک سوره مانند آن بیاورند؟ چرا به این سخن تو گوش نکردند؟ چرا یک سوره مانند قرآن نیاوردند.

ای محمد! اگر همه انسان ها و جن ها هم جمع شوند، نمی توانند یک سوره مانند آن بیاورند.

ای محمد! آنان حق را شناختند و فهمیدند قرآن، معجزه است، اما به آن ایمان نیاوردند.

قرآن، سخن و کلام من است. معجزه ای بزرگ و شکست ناپذیر!

معجزه ای برای حال و آینده!

نه یک کلمه از آن کم می شود و نه یک کلمه به آن اضافه می شود!

این وعده من است: قرآن هرگز تحریف نمی شود، زیرا من آن را نگهبانم که من فرزانه و ستودنی هستم.

ای محمد! این مردم تو را دروغگو، جادوگر و دیوانه خواندند، بدان که این سخنان آنان، تازگی ندارد، پیامبرانی که قبل از تو بودند نیز این سخنان را شنیده اند، تو از این سخنان اندوهناک مباش و وظیفه خودت را انجام بده و به وعده من دل خوش دار! من پیروان تو را از لطف خود بهره مند می سازم و گناهشان را می بخشم و دشمنانت را به عذابی دردناک گرفتار می سازم.

ای محمد! دشمنان قرآن به تو گفتند: «چرا قرآن به زبان عربی است؟ باید قرآن به زبان دیگری می بود». این چه سخنی است که آنان به زبان می آورند؟

اگر من قرآن را به زبان دیگری می فرستادم، آن وقت به تو می گفتند: «ای محمد! چرا سخنان این کتاب برای ما روشن نیست؟ زبان ما، عربی است، پس چرا قرآن به زبان دیگری است؟».

ای محمد! قرآن برای مؤمنان مایه هدایت است و دردهای روح و جانشان را شفا می دهد، اما کافران نمی خواهند سخن حق را بشنوند و نمی خواهند حقیقت قرآن را ببینند، آنان خودشان را به کری و کوری زده اند و نمی خواهند حقیقت را بفهمند.

* * *

بزرگان مکه وقتی دیدند که مردم به شنیدن قرآن علاقه پیدا کردند، نگران شدند، آنان می دانستند که قرآن می تواند دل های مردم را به سوی خود جذب کند زیرا قرآن با زبانی شیوا و روشن و به دور از پیچیدگی با مردم سخن می گفت و همه پیام آن را می فهمیدند.

ص: ۴۳

آنان نزد محمّد (صلی الله علیه و آله) آمدند و به او گفتند: «ما نشنیده ایم که کتابی از آسمان به زبان عربی نازل شود! کتاب تورات به زبان عبری نازل شده است، چرا قرآن تو به زبان عبری نیست، اگر قرآن به زبان عبری بود، ما به آن ایمان می آوردیم، چون در نظر ما اهمّیت ویژه ای پیدا می کرد.»

آنان این سخن را به محمّد (صلی الله علیه و آله) گفتند و فکر کردند که محمّد (صلی الله علیه و آله) دیگر به زبان عبری سخن خواهد گفت، اما هرگز چنین اتفاقی نیفتاد. خدا می دانست که هدف اصلی آنان از این سخن چیست.

آنان دوست داشتند تا قرآن به زبان عبری باشد، تا مردم آن را نفهمند و کسی برای شنیدن قرآن نزد محمّد (صلی الله علیه و آله) جمع نشود و دیگر لازم نباشد آنان پنبه به مردم بدهند.

برای چه آنان به مردم پنبه می دادند؟

روزی بزرگان مکه دور هم جمع شدند و با یکدیگر چنین سخن گفتند:

— ایام حجّ نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمّد است و بزرگ ترین تهدید برای ما! ما باید فکری کنیم.

— محمّد برای مردم قرآن می خواند. نمی دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته آن می شوند.

— حال چه کنیم؟

— باید پنبه های زیادی خریداری کنیم.

— پنبه برای چه؟

— ما پنبه های تمیز و درجه یک خریداری می کنیم و کنار کعبه می ایستیم و وقتی مردم می خواهند طواف کنند این پنبه ها را به آنان می دهیم تا در گوش هایشان بگذارند. آن وقت دیگر آن ها صدای محمّد را نمی شنوند.

___ فکر خوبی است. باید از فردا این کار را آغاز کنیم.

آن ها فکر می کردند که با این کار می توانند حقیقت را پنهان نمایند، اما آنان هرگز نتوانستند به هدف خود برسند.

اگر قرآن به زبان عبری نازل می شد، همین کافران به محمّد می گفتند: «ای محمّد! تو می گویی برای هدایت این مردم مبعوث شده ای، این مردم به عربی سخن می گویند، چرا قرآن تو به زبان عبری است؟ این مردم که سخن تو را نمی فهمند. به جایی برو که سخت را بفهمند و با آنان سخن بگو!».

آری، این کافران بیماردلانی بیش نیستند که هر برنامه ای پیاده گردد، به آن ایراد می گیرند و بهانه ای می تراشند. اگر قرآن به زبان عربی باشد، جادو و افسانه اش می خوانند، اگر به زبان عبری باشد، آن را نامفهوم می دانند.

* * *

پیامبر در میان مردمی به پیامبری رسید که به زبان عربی سخن می گفتند و برای آن که آنان قرآن را بفهمند، باید قرآن به زبان عربی نازل می شد، در آن زمان، زبان عربی به اوج شکوفایی رسیده بود، هیچ زبان دیگری در آن زمان، این ویژگی را نداشت. در واقع، خدا با کامل ترین و زیباترین زبان با بندگانش سخن گفته است. (۱۴)

* * *

مناسب است درباره جمله ای که در آخر آیه ۴۴ ذکر شده است، توضیحی بدهم: در بسیاری از ترجمه های قرآن آن را این گونه ترجمه کرده اند: «آنان از جای دوری خوانده می شوند»، سپس در معنای این جمله سخن ها گفته اند. (۱۵)

بعضی ها در شرح آن نوشته اند که در روز قیامت، کافران را از جای دوری

ص: ۴۵

وقتی دقت بیشتری کردم متوجه شدم که در آخر آن آیه، یک ضرب المثل به کار رفته است.

در زبان عربی وقتی می خواهند به کسی بگویند: «تو نمی فهمی، تو درک نمی کنی»، به او می گویند: «تُنَادِي مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ». (۱۷)

من نباید این جمله را در فارسی این گونه ترجمه کنم: «تو از جای دوری صدا می زنی»، این ترجمه اشتباه است، مثالی می زنم: در زبان فارسی من به پسر می گویم: «چرا خودت را به آن راه می زنی؟».

کسی که با فارسی آشنایی دارد، منظور مرا به خوبی می فهمد، اگر کسی بخواهد این جمله را به زبان عربی ترجمه کند، اگر این الفاظ را به همین صورت ترجمه کند، شخص عرب زبان اصلاً متوجه منظور من نمی شود، او باید سخن مرا چنین ترجمه کند: «پسر! چرا خودت را به بی خبری می زنی».

قرآن از یک ضرب المثل استفاده کرده است، معنای آن را باید فهمید و آن را ترجمه کرد. قرآن به کافران چه می گوید؟

در بیشتر ترجمه ها چنین می خوانیم: «کافران از جای دوری صدا زده می شوند».

اما ترجمه بهتر این است: «کافران خود را به آن راه زده اند، آنان خود را به نفهمی زده اند».

* * *

فُصِّلَتْ: آیه ۴۸ - ۴۵

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

مُرِيبٌ (۴۵) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۴۶) إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدَّانَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ (۴۷) وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ (۴۸)

تو می دانستی که محمد (صلی الله علیه و آله) دوست دارد همه مردم ایمان بیاورند، وقتی او می دید که گروهی از بزرگان مکه این چنین راه کفر را برگزیده اند، اندوهناک می شد، اینجا بود که تو با محمد (صلی الله علیه و آله) چنین سخن گفتی:

ای محمد! من به انسان ها حق انتخاب دادم، همواره مؤمن و کافر در همه زمان ها بوده است، موسی پیامبر من بود، به او کتاب تورات را دادم، اما قوم او دچار اختلاف شدند، عده ای ایمان آوردند و عده ای هم کافر شدند.

من در مجازات دشمنان خود عجله نمی کنم، به آنان فرصت می دهم، این قانون من است که به همه انسان ها مهلت می دهم، اگر این قانون من نبود، من همه کافران را نابود می کردم.

ای محمد! بارها از تو خواسته ام تا بت پرستان را از عذاب روز قیامت بترسانی، اما آنان همواره در شک و تردیدند، اگر آنان به روز قیامت ایمان داشتند، دست از بت پرستی برمی داشتند.

من در روز قیامت سزای اعمال همه را به صورت کامل می دهم و آنان نتیجه کارهای خود را می بینند. هر کس عمل نیکی انجام دهد سود کرده است و هر کس هم بدی کند ضرر کرده است و من کمترین ظلم و ستمی به بندگان روا نمی دارم.

ای محمّد! آنان از تو می پرسند که قیامت چه زمانی برپا می شود؟ فقط من زمان برپایی قیامت را می دانم. هیچ کس دیگری از آن خبر ندارد. من خواسته ام زمان برپایی قیامت مخفی باشد تا انسان ها، قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند و خود را برای رهایی از سختی های آن روز آماده کنند.

ای محمّد! کافران فکر می کنند که می توانند چیزی را از من پنهان کنند، اما هرگز چیزی از من مخفی نمی ماند، من می دانم چه شکوفه ای میوه می شود، هر زنی که باردار می شود من جنس آن را می دانم، من می دانم چه زمانی کودکش به دنیا می آید، من آنچه در زمین و آسمان است را می دانم و به رفتار همه انسان ها آگاهی کامل دارم.

ای محمّد! امروز آن ها بُت ها را می پرستند و به خاطر بُت ها با تو دشمنی می کنند و قرآن تو را جادو و دروغ می پندارند، در روز قیامت من آنان را زنده می کنم، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آنان را با صورت بر روی زمین می کشند و به سوی جهنّم می برند. در آن روز به آنان می گویم: «آن بُت هایی که شما می پرستیدید و خیال می کردید شریک من هستند، کجایند؟ چرا شما را یاری نمی کنند؟ چرا از شما شفاعت نمی کنند؟». آنان در جواب می گویند: «ما اقرار می کنیم که هیچ دلیلی بر این ادّعای خود نداریم»، آن وقت است که همه بُت ها از نظرشان محو و نابود می شوند و آنان می فهمند که هیچ راه نجاتی ندارند و در آتش جهنّم گرفتار خواهند شد.

* * *

در اینجا دو نکته را می نویسم:

* نکته اوّل

ص: ۴۸

فصل بهار که فرا می رسد، درختان میوه، شکوفه می دهند، وقتی من به باغی بروم، هزاران هزار شکوفه می بینم، اما هیچ کس نمی داند کدام یک از این شکوفه ها، تبدیل به میوه خواهد شد؟ کدام با وزش باد به زمین خواهد افتاد؟ خدا به آینده این شکوفه ها علم دارد، می داند کدام شکوفه میوه می شود، میوه آن به کجا می رود، چه کسی در چه زمانی و در کجا، آن میوه را می خورد؟

همچنین خدا می داند که کدام نطفه تبدیل به فرزند می شود، او می داند که آیا این نطفه تا مرحله تولد، زنده می ماند؟ آیا سقط می شود یا نه؟ او از بارور شدن حیوانات هم خبر دارد.

* نکته دوم

روز قیامت هیچ تکیه گاهی جز خدا نیست، در آن روز، همه بُت هایی که آنان برای خود ساخته بودند، نابود می شوند و آنان هیچ اثری از آن بُت ها نمی یابند.

آن وقت است که امید بُت پرستان ناامید می شود و افسوس می خورند که چرا بُت هایی را پرستش کردند که نابودشدنی بود.

ص: ۴۹

لَمَّا يَسِيْرًا مِّنَ الْإِنْسَانِ مَن دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ الشَّرُّ فَيُتَوَسَّسْ قَنُوطٌ (۴۹) وَلَئِن أَدْفَنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِّن بَعِيدٍ ضَرَاءَ مَسَّتُهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسَيْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِّن عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۰) وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ (۵۱)

محمد (صلی الله علیه و آله) بزرگان مکه را به ایمان و یکتاپرستی فرا خواند، اما آنان با او دشمنی کردند و راه کفر را در پیش گرفتند، آنان به روز قیامت ایمان نداشتند و می گفتند ما پس از مرگ با مشتی خاک فرقی نداریم و برای همیشه نابود می شویم، به راستی چرا انسان کارش به آنجا می رسد که قیامت را دروغ می شمارد؟

جواب یک کلمه است:

بخل.

کافران شیفته مال دنیا شده بودند، آنان می دانستند اگر مسلمان شوند باید قدری از ثروت خود را به فقیران و نیازمندان بدهند. تو در قرآن از کمک به دیگران سخن گفته بودی، از مؤمنان خواسته بودی تا نیازمندان را در مال خود سهیم کنند.

بزرگان مکه به مال و ثروت خویش دل بسته بودند، آن ها دوست نداشتند از ثروت خود به دیگران بدهند، اکنون می خواهی پرده از حقیقت انسان برداری، انسانی که قلبش از نور ایمان به تو خالی است، همیشه از فقر می ترسد، او هرگز از مال دنیا سیر نمی شود، اگر او همه خزانه های تو را هم داشته باشد، باز از فقر می ترسد و بخل میورزد و هرگاه که ضرر و زیانی به او برسد، ناامید و مأیوس می شود.

خزانه های تو، همان اراده توست! هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بدون هیچ وقفه ای به وجود می آید. هرچه را که بخواهی بیافرینی، کافی است بگویی: «باش!» و آن، خلق می شود.

اگر انسان چنین قدرتی داشت که هرچه در دنیا اراده می کرد، همان خلق می شد، باز هم این انسان بخل میورزید و از فقر می ترسید و در جستجوی ثروت بیشتر بود. (۱۸)

این چه راز بزرگی است که تو از آن سخن می گویی!

من باید در این سخن تو فکر کنم. اگر من همه دنیا را طلا می کردم و همه آن را

ص: ۵۱

برای خودم قرار می دادم، باز هم از فقر می ترسیدم و در جستجوی ثروت بیشتر بودم.

تو با این سخن چه درسی می خواهی به من بدهی؟

من که شب و روز به فکر دنیا هستم، باید بدانم دنیا هرگز مرا به آرامش نمی رساند، اگر کسی همه دنیا را طلا کند و آن را برای خود قرار دهد، باز هم روی آرامش را نخواهد دید!

دلی که در جستجوی دنیاست و شیفته آن است همواره در ترس از فقر به سر خواهد برد، این قانون توست و قانون تو هرگز تغییر نمی کند.

چرا چنین است؟

تو روح انسان را بزرگ تر از همه دنیا آفریده ای، روح انسان از دنیای ملکوت است، همه دنیا در مقابل ملکوت، ذره ای بیش نیست، روح انسان گمشده ای دارد، کسی که به دنبال دنیاست، فکر می کند که دنیا گمشده اوست، اما او اشتباه می کند، او اگر همه دنیا را هم به دست آورد، باز هم آرامش ندارد، چون گمشده اش را پیدا نکرده است، او فکر می کند باید ثروت بیشتر به دست آورد، اما زهی خیال باطل، هیچ کس با دنیا به آرامش نرسید و هرگز دنیا هم به کسی وفا نکرد.

فقط یک چیز به انسان آرامش می دهد آن هم یاد توست، برای همین است که یاد تو از دنیا و هرچه در دنیاست بهتر است.

کسی که به تو ایمان دارد، از فقر نمی ترسد، چرا؟

زیرا او خدایی همچون تو دارد، خدای مهربان و بخشنده!

ص: ۵۲

کافران برای این که ثروت خود را از دست ندهند به قرآن ایمان نمی آورند، آنان به ثروت خود دل بسته اند و به همین خاطر همیشه ترس از فقر را تجربه خواهند کرد، اما مؤمنان به دنیا دل نبسته اند، تو دستور دادی تا به نیازمندان کمک کنند، زکات دهند، آنان این کار را با علاقه انجام می دهند، دل های آنان شیفته دنیا نیست، بلکه شیفته توست و تو هم به آنان آرامش را هدیه می کنی.

* * *

اگر تو به انسان پس از آن که سختی و ضرری به او رسیده است، نعمتی عطا کنی، او دچار غرور می شود و می گوید: «این نعمت و ثروت، حقّ من بود، من شایستگی آن را داشتم. من فکر نمی کنم که قیامت در کار باشد، بر فرض اگر قیامت راست باشد و خدا مرا بار دیگر زنده کرد، من به زندگی بهتری می رسم، در آنجا هم با تلاش و کوشش خود زندگی خوبی برای خود فراهم می سازم».

آری، غرور و خودخواهی، انسان را سرمست می کند و او این سخنان کفرآمیز را بر زبان جاری می کند و قیامت را انکار می کند.

آیا کافران در روز قیامت، زندگی بهتری خواهند داشت؟

هرگز.

تو در روز قیامت همه گناهانشان را به آنان نشان می دهی و سپس آنان را به عذاب سختی گرفتار می سازی.

انسانی که دلش از نور ایمان خالی است، بین «غرور» و «ناامیدی» پرسه می زند، اگر تو به او نعمت و ثروت بدهی، تکبر می کند و از حقّ روی

ص: ۵۳

برمی گردانند و راه کفر را برمی گزینند، اگر به او ضرر و زیانی برسد و به بلایی گرفتار شود، داد و فریاد راه می اندازد و شکیبایی را از دست می دهد و فکر می کند که تو به او ظلم کرده ای، در حالی که تو هرگز بر بندگان خود ظلم نمی کنی. (۱۹)

آری، انسان حکمت کار تو و مصلحت خود را نمی داند، پس زود قضاوت می کند و تو را ستمگر می خواند و با اعتراض می گوید: «چرا خدا آن ثروت را از من گرفت؟».

این گونه است که او از رحمت تو ناامید می شود و راه ناسپاسی در پیش می گیرد، اگر او باور داشته باشد که تو خیر بندگان خود را می خواهی، هرگز چنین نمی گوید.

گاهی تو نعمتی را به صلاح بنده ای نمی دانی پس آن نعمت را از او می گیری، اما او ناله می کند و فریاد سر می دهد.

این حکایت بیشتر انسان ها می باشد، اما مؤمنانی که در سختی ها صبر پیشه می کنند و عمل نیک انجام می دهند، از ناشکری و غرور و فخرفروشی دورند، آنان هرگز از محدوده اطاعت و بندگی تو بیرون نمی روند، هنگام سختی ها، صبر می کنند و هنگام نعمت ها شکر تو را به جا می آورند.

فُصِّلَتْ: آیه ۵۲

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقِ بَعِيدٍ (۵۲)

ص: ۵۴

کافران قرآن را دروغ می پنداشتند و به آن ایمان نیاوردند، اکنون تو به محمد(صلی الله علیه وآله)فرمان می دهی تا به آنان چنین بگویند: «شما قرآن را دروغ می پندارید، اما لحظه ای فکر کنید و جواب سؤال مرا بدهید: اگر قرآن از طرف خدا باشد، چه کسی گمراه تر از شما می باشد؟ اگر قرآن حق باشد، شما که این گونه با آن مخالفت می کنید در گمراهی هستید».

هر انسانی در جستجوی ایمنی است و از خطر می گریزد، آن کافران که به قرآن ایمان نمی آوردند اسیر غرور و تکبر شده اند و به ندای فطرت خویش گوش نمی دهند.

محمد(صلی الله علیه وآله) برای آنان قرآن را خواند و از آن ها خواست دست از بُت پرستی بردارند و گرنه به عذاب جهنم گرفتار خواهند شد.

کافران می گفتند که قرآن دروغ است، روز قیامت دروغ است، بهشت و جهنم دروغ است. گروهی به محمد(صلی الله علیه وآله) ایمان آوردند اما آنان راه کفر را برگزیدند، به راستی کدام یک ضرر کرده اند؟

برای کدام گروه احتمال خطر وجود دارد؟

کافران می گفتند: «وقتی انسان بمیرد، نیست و نابود می شود»، اگر این سخن درست باشد، مؤمنان ضرر نکرده اند، خطری آنان را تهدید نمی کند، زیرا در نیستی و نابودی هیچ خطری نیست! کسی که نابود شده است، چیزی را درک نمی کند.

اما اگر بهشت و جهنم راست باشد، کافران ضرر بزرگی کرده اند، زیرا برای همیشه در آتش جهنم خواهند بود! آیا کافران نباید قدری فکر کنند؟ آیا آنان

احتمال نمی دهند قرآن راست باشد؟

اگر فطرت آنان بیدار باشد، همین احتمال باید آنان را از کفر باز دارد، زیرا فطرت انسان فرمان می دهد که انسان از احتمال خطر هم بگریزد!

پیام این سخن تو این است: «اگر هم قرآن و قیامت دروغ باشد، مؤمنان هرگز ضرر نمی کنند، زیرا در این صورت، مؤمن و کافر مساوی هستند و هر دو نابود شده اند، اما اگر قرآن و قیامت حق باشد، آتش سوزان جهنم در انتظار کافران است».

فُصِّلَتْ: آیه ۵۳

سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوْلَمَ يَكْفِرُ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳)

محمد (صلی الله علیه وآله) مردم را به یکتایی تو فرا می خواند و بزرگان مکه سخن او را انکار کردند، اکنون تو با محمد (صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی:

ای محمد! من نشانه های قدرت خود را به آنان نشان می دهم، نشانه هایی که در جهان هستی و در وجود خود آنان است، آنان وقتی این نشانه ها را می بینند می فهمند که حقیقت چیست و می فهمند که قرآن، چیزی جز حق نبود.

ای محمد! آنان تو را دروغگو خواندند، بدان که من رفتار آنان را می بینم، آنان با تو دشمنی می کنند زیرا باور ندارند که بعد از مرگ، زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه من خواهند آمد، آنان به روز قیامت شک دارند و خیال می کنند من از کارهای آنان بی خبرم، به آنان بگو که هیچ چیز از من پنهان

ص: ۵۶

نیست، علم من بر هر چیزی، چیره است. در روز قیامت همه آنان زنده می شوند و من به آنان خبر می دهم که چه کرده اند و سپس آنان را به عذاب سختی گرفتار می سازم.

* * *

نشانه های قدرت خدا، دو نوع است:

۱ - نشانه های آفاقی: نشانه هایی که در جهان قرار دارد.

۲ - نشانه های انفسی: نشانه هایی که در وجود خود انسان قرار دارد.

مناسب است که در اینجا، این دو نکته را بنویسم:

* نشانه های آفاقی

در جهان هستی، هر جا را نگاه کنیم، نشانه های قدرت خدا را می بینیم:

ابر و باد و باران، بهاری که سبب زنده شدن درختان می شود و پاییزی که باعث مرگ آنان می گردد.

ماه و خورشید و ستارگان، کهکشان ها!

اگر انسان به آسمان دقت کند، در آن شگفتی هایی می بیند: خورشید و منظومه شمسی در کهکشان راه شیری قرار دارند، در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد. علم بشر هنوز توانایی کشف آمار دقیق کهکشان ها را ندارد. هزاران هزار کهکشان در جهان وجود دارد.

دورترین کهکشانی که تاکنون کشف شده است، کهکشان «تار عنکبوت» نام دارد، این کهکشان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد و با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه در حال حرکت می باشد. نور وقتی از ستارگان این کهکشان

ص: ۵۷

جدا می شود، ده میلیارد سال طول می کشد تا به زمین برسد.

نظم عجیبی که در جهان برپاست، همه را به وجود خدایی یکتا رهنمون می گردد. هر گیاهی که از زمین می روید، نشانه ای از قدرت اوست، دل هر ذره ای را بشکافیم، عجایب قدرت او را می بینیم.

* نشانه های آنفسی

اگر انسان در وجود خودش به خوبی بنگرد، به قدرت خدا پی می برد، خدا انسان را از نطفه ای ناچیز می آفریند که اصل آن نطفه از خاک است.

در ریه های انسان، هفتصد و پنجاه میلیون بادکنک کوچک وجود دارد که همواره از هوا پر و خالی می شوند و اکسیژن را به خون می رسانند.

در سیستم گردش خون انسان، شگفتی های زیادی است، در خون هر انسان ۳۰ هزار میلیارد سرباز سرخ پوش (گلبول های قرمز) وجود دارد، آن ها اکسیژن را از ریه به سلول های بدن می رسانند و گاز کربنیک را (که یک ماده کشنده و سمی است) از آن ها گرفته و به ریه ها می آورند. ریه ها این گاز را از بدن خارج می کنند.

این گلبول های قرمز به تمام سلول های بدن سرکشی می کنند و این کار فقط ۳۰ ثانیه طول می کشد، آنان در این مدت هم به سلول ها غذا می رسانند و هم بدن را از آلودگی ها پاک می کنند.

روزانه ۲۰۰ میلیارد از این سربازان سرخ پوش در راه انجام وظیفه خود فدا می شوند و برای این که در این سازمان خدمت رسانی، خللی ایجاد نشود معادل همین مقدار، هر روز تولید می شود.

ص: ۵۸

در خون انسان ۵۰ میلیارد سرباز سفیدپوش (گلبول های سفید) وجود دارد که در بدن نقش یک ارتش مجهز را ایفا می کنند و به همه قسمت های بدن ما سر می زنند و هر گاه نقطه ای از بدن مورد هجوم میکروب ها قرار بگیرد با آن ها مبارزه می کنند و در راه سلامت بدن، فداکاری می کنند، اگر این سربازان مدافع نبودند، سلامت بدن ما در مقابل هجوم میکروب ها به خطر می افتاد.

این ها گوشه ای از نشانه های قدرت توست.

فُصِّلَتْ: آیه ۵۴

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ (۵۴)

در آخرین آیه این سوره با محمد (صلی الله علیه و آله) چنین سخن می گویی:

ای محمد! آنان تو را دروغگو خواندند، بدان که من رفتار آنان را می بینم.

آیا می خواهی بدانی چرا چنین می کنند؟

آنان با تو دشمنی می کنند، زیرا باور ندارند که پس از مرگ، زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه من خواهند آمد. آنان به روز قیامت شک دارند و خیال می کنند من از کارهای آنان بی خبرم.

ای محمد! به آنان بگو که هیچ چیز از من پنهان نیست، علم من بر هر چیزی، چیره است. در روز قیامت همه آنان زنده می شوند و من به آنان خبر می دهم که چه کرده اند. (۲۰)

ص: ۵۹

سوره شوری

اشاره

ص: ۶۱

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۲ قرآن می باشد.

۲ - «شوری» به معنای «مشورت کردن» می باشد، در آیه ۳۸ خدا درباره مؤمنان چنین می گوید: «آنان در کارهای خود با دیگران مشورت می کنند و از تجربیات آنان بهره مند می شوند». به همین خاطر این سوره را به این نام می خوانند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن، نشانه های قدرت خدا، سفارش به صبر و استقامت، حقیقت زندگی دنیا، سرانجام کافران در روز قیامت و ترس و وحشت آنان، بشارت به مؤمنان، سفارش به محبت خاندان پیامبر، ویژگی های مؤمنان، سفارش به تقوا و پرهیز از گناهان..

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم (۱) عسق (۲) كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۴) تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵) وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۶)

در ابتدا، حروف «حا»، «میم»، «عین»، «سین» و «قاف» را ذکر می کنی، این پنج حرف، از حروف الفبا می باشند، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

تو این قرآن را بر محمد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی همان گونه که بر پیامبران دیگر وحی فرو فرستادی و به راستی که تو توانا و فرزانه هستی، هر چه در آسمان ها و زمین است از آن توست و تو خدای بزرگ و عالی مقام هستی!

آسمان ها عظمت تو را درک کردند و نزدیک است که از بالا- (یکی پس از دیگری) در مقابل عظمت تو شکافته شوند، فرشتگانی که در آسمان ها هستند تو را از هر نقص و عیبی پاک می دانند و تو را ستایش می کنند، آنان برای کسانی که در زمین هستند، طلب بخشش می کنند و به راستی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی و گناه بندگان را می بخشی. (۲۱)

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را به پیامبری برگزیدی تا او مردم را از بُت پرستی برهاند، او قرآن تو را برای آنان خواند، اما گروهی از آنان او را دروغگو پنداشتند و به پرستش بُت ها ادامه دادند، آن ها بُت ها را شریک تو قرار دادند، تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما مراقب کارهای آنان هستی و از کردار و رفتارشان باخبری.

محمد (صلی الله علیه و آله) دوست داشت که همه مردم ایمان آورند و برای هدایت آنان تلاش می کرد، اما جاهلان سخن او را به مسخره گرفتند و دروغگو و جادوگرش خواندند، اکنون تو چنین می گویی: «ای محمد! تو فقط مأموری تا پیام مرا به آنان برسانی، تو وظیفه نداری که آنان را مجبور به پذیرش حق کنی».

* * *

شوری: آیه ۸ - ۷

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷)
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۸)

ص: ۶۴

تو قرآن را با زبانی شیوا و گویا بر محمد (صلی الله علیه و آله) فرو فرستادی تا مردم شهر مکه و هر که در اطراف آن است را از عذاب بیم دهد و آنان را از بُت پرستی برهاند، همچنین از محمد (صلی الله علیه و آله) خواستی تا آنان را از سختی روز قیامت بترساند، همان روزی که همه انسان ها زنده می شوند و برای حسابرسی در پیشگاه تو جمع می شوند، به راستی که روز قیامت حق است و هیچ شکّی در آن نیست، در آن روز همه سر از خاک برمی دارند و گروهی به بهشت می روند و گروهی هم در آتش جهنم گرفتار می شوند.

تو از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا پیام تو را برای مردم بیان کند، دیگر کار نداشته باشد که آنان ایمان می آورند یا نه، محمد (صلی الله علیه و آله) باید کار خودش را انجام دهد، تو انسان ها را آزاد آفریده ای، آنان به اختیار و انتخاب خود، ایمان می آورند یا کافر می شوند.

برای تو هیچ مانعی وجود نداشت تا مردم را به اجبار، مؤمن کنی، ولی ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد. ایمانی ارزش دارد که انسان از روی اختیار و با آزادی، آن را برگزیند. اگر تو می خواستی که انسان ها به اجبار ایمان بیاورند، همه مؤمن می شدند و هیچ اختلافی بین آنان نبود، اما تو چنین نخواستی، همیشه بین انسان ها اختلاف خواهد بود، گروهی ایمان را انتخاب می کنند و گروهی هم راه کفر را برمی گزینند.

کافران تصوّر می کنند که سرانجام مؤمنان با آنان یکسان است، آنان می پندارند که همه انسان ها به مشتی خاک و استخوان تبدیل می شوند و پس از آن دیگر هیچ کس زنده نمی شود و از بهشت و جهنم خبری نیست.

این پندار باطلی است!

چگونه ممکن است که تو مؤمنانی را که عمل نیک انجام دادند، همانند

مفسدان قرار دهی؟ چگونه ممکن است تو پرهیزکاران را همانند گناهکاران قرا دهی؟

تو همه انسان ها را در روز قیامت زنده می کنی، مؤمنان در بهشت که نشانه رحمت توست، جای می دهی و کافران را در آتش جهنم گرفتار می سازی، در آن روز هیچ یار و یابوری نخواهد بود.

لازم است در اینجا نکته مهمی را بنویسم:

یکی از نام های شهر مکه، «أُمُّ الْقُرَى» می باشد، در آیه ۷ این سوره می خوانیم که خدا به محمد (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد تا مردم «أُمُّ الْقُرَى» و هر که در اطراف آن است را از عذاب بیم دهد.

اکنون این سؤال مطرح می شود: اسلام دینی جهانی است، پس چرا این آیه می گوید که اسلام فقط برای شهر مکه و اطراف آن است؟

در جواب باید چنین گفت: گسترش اسلام به آرامی و در چهار مرحله بوده است، پیامبر در هر زمانی مأمور بود تا تنها به وظیفه ای که خدا بر عهده او گذاشته بود، عمل کند. این چهار مرحله به این شرح است:

۱ - مرحله اول

پیامبر در این مرحله، بستگان نزدیک خود را به اسلام دعوت کرد تا زمینه های اولیه رشد اسلام فراهم گردد. در آیه ۲۱۴ سوره «شعرا» چنین می خوانیم: «ای محمد! بستگان نزدیک خود را به اسلام دعوت کن».

وقتی من این آیه را می خوانم، حق ندارم بگویم اسلام دینی است که مخصوص بستگان پیامبر است. من باید بدانم که این آیه در چه مرحله ای نازل شده است.

ص: ۶۶

۲ - مرحله دوم

وقتی شرایط قدری بهتر شد، پیامبر مردم شهر مکه را به اسلام دعوت کرد. در آیه ۴۴ سوره «زخرف» چنین می خوانیم: «این قرآن مایه پند و موعظه برای تو و قوم توست». منظور از قوم، مردم شهر مکه می باشند.

۳ - مرحله سوم

در این مرحله پیامبر مأمور بود تا مردم مکه و کسانی که پیرامون آن شهر هستند را به اسلام فراخواند. این دستور در آیه ۷ این سوره آمده است.

وقتی این آیه را می خوانم، نباید بگویم اسلام دینی است که مخصوص شهر مکه و اطراف آن است. باید فکر کنم که این آیه در چه مرحله ای نازل شده است.

۴ - مرحله چهارم

وقتی پایه های اسلام قوی شد و تعداد مسلمانان بیشتر شد، پیامبر مأموریت گسترده تری یافت. در آیه ابتدایی سوره فرقان چنین می خوانیم: «خدا قرآن را بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرد تا جهانیان را هدایت کند». از این آیه معلوم می شود که اسلام، دینی جهانی است.

شوری: آیه ۹

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۹)

گروهی از جاهلان به جای آن که تو را پرستند، بُت ها را می پرستند و از روی نادانی، بُت ها را سرپرست خود پنداشته اند، چرا آنان فکر نمی کنند؟ مگر بُت ها چه چیزی آفریده اند؟ آن ها قطعه ای از سنگ هستند، موجوداتی

ص: ۶۷

بی جان که به هیچ کاری توانایی ندارند.

فقط تو شایسته پرستش می باشی، فقط تو سرپرست بندگان هستی، تو مردگان را زنده می کنی و بر هر کاری توانایی، آیا بُت ها می توانند مرده ای را زنده کنند؟ بُت ها مرده ای بیش نیستند، چگونه می توانند به دیگری، جان ببخشند؟ چرا این مردم، فکر نمی کنند؟

شوری: آیه ۱۳ - ۱۰

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۱۰) فَطَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱۱) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۲) شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳)

گروهی از مردم مکه به محمد (صلی الله علیه وآله) ایمان آوردند، بزرگان مکه وقتی آنان را می دیدند چنین می گفتند: «چرا از آیین پدران خود دست برداشتید؟ خدا ما را به پرستش بُت ها امر کرده است، هیچ انسانی نمی تواند خدا را پرستد، این بت ها شفیعان ما در درگاه خدا هستند، چرا شما راه گمراهی را برگزیدید».

چرا بزرگان مکه چنین سخن دروغی را به تو نسبت می دادند؟ تو کجا فرمان دادی که انسان ها بُت ها را پرستند؟ این چه سخن باطلی است که آنان بر زبان

جاری می کردند؟

مسلمانان به یگانگی تو ایمان آوردند و راه خود را از بُت پرستان جدا کردند و حقّ را برگزیدند. تو در روز قیامت بین آنان و کافران داوری می کنی و آن روز معلوم می شود حقّ با کیست.

تو خدای یگانه ای! خدایی جز تو نیست، از محمّد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا فقط بر تو توکل کند و به درگاه تو پناه آورد و به پیروان خویش نیز فرمان دهد که بر تو توکل کنند و به درگاهت رو آورند.

تو آسمان ها و زمین را آفریده ای و نعمت های فراوان به انسان ها داده ای، همسرانی از جنس خود انسان ها آفریدی تا نسل بشر ادامه پیدا کند، همچنین چهارپایان را زوج آفریدی تا بر تعداد آن ها افزوده گردد و انسان بتواند از آن ها بهره ببرد.

تو خدای یکتایی، هیچ چیز مثل تو نیست، تو مثل و مانند نداری، تو شنوا و بینایی!

کلیدهای خزائن آسمان ها و زمین از توست، تو روزی هر کس را که بخواهی، زیاد می کنی و روزی هر کس را که بخواهی، کم می گردانی و تو به هر چیزی، دانایی.

تو دین یکتاپرستی را برای پیروان محمّد (صلی الله علیه و آله) برگزیدی، این دین، همان دینی است که تو نوح (علیه السلام) را به آن سفارش کردی، تو به محمّد (صلی الله علیه و آله) و ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) سفارش مهمی نمودی، تو از آنان خواستی تا یکتاپرستی را بر پا دارند و مردم را به آن فرا خوانند و از اختلاف بپرهیزند.

این فرمان توست، محمّد (صلی الله علیه و آله) باید بُت پرستان را به یکتاپرستی فرا خواند هر چند این کار برای بُت پرستان ناگوار باشد.

ص: ۶۹

مقام پیامبری، مقامی والا است، تو هر کس را که بخواهی به مقام پیامبری برمی‌گزینی، هر کس که به سوی تو توبه کند را هدایت می‌کنی، تو گناه بندگانت را می‌بخشی و آنان را به سوی بهشت رهنمایی می‌کنی، تو پیامبران را برای هدایت انسان‌ها فرستادی، هر کس از آنان اطاعت کند در روز قیامت به بهشت رهنمون خواهد شد و هر کس هم که کفر ورزد راهی به بهشت نخواهد داشت.

* * *

در آیه ۱۳ از بزرگ‌ترین پیامبران نام برده شده است: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد (علیهم السلام).

به آنان پیامبران «اولوالعزم» می‌گویند. آنان از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند و مردم را به یکتاپرستی، ایمان به قیامت، نماز و یاد خدا و کمک به نیازمندان فراخواندند.

این پیامبران، دین و آیین تازه‌ای آوردند و پیامبرانی که بعد از آنان آمدند از آنان پیروی می‌کردند. برای مثال، بین ابراهیم و موسی (علیهما السلام) پیامبران زیادی بودند، اما همه آن‌ها وظیفه داشتند دین ابراهیم (علیه السلام) را تبلیغ کنند، وقتی موسی (علیه السلام) آمد، دین تازه‌ای آورد، پیامبرانی که پس از موسی (علیه السلام) آمدند وظیفه داشتند دین او را تبلیغ کنند.

* * *

شوری: آیه ۱۵ - ۱۴

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسِيئٍ لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ (۱۴)

ص: ۷۰

فَلَدَلِكْ فَادْعُ وَاسْتَيْقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَمَّا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعِيدَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۵)

چندین سال است محمد (صلی الله علیه وآله) در مکه است، او مردم را به یکتاپرستی دعوت می کند، گروه کوچکی از یهودیان و مسیحیان وقتی این خبر را شنیدند، به مکه آمدند و به سخنان او گوش کردند، آنان نشانه های محمد (صلی الله علیه وآله) را در کتاب های خود خوانده بودند، چند نفر از آنان ایمان آوردند و نزد هم کیشان خود بازگشتند و ماجرا را برای آنان تعریف کردند، بیشتر آنان از قبول حق خودداری کردند و محمد (صلی الله علیه وآله) را دروغگو خواندند.

بُت پرستان مکه از این ماجرا باخبر شدند، آنان به مسلمانان چنین گفتند: «شما خود را یکتاپرست می دانید و بُت ها را قبول ندارید، پس چرا یهودیان و مسیحیان محمد را دروغگو می دانند، چرا آنان به او ایمان نیاوردند؟ چرا آنان با شما اختلاف دارند؟».

اکنون می خواهی جواب این سؤال را بدهی: ریشه این همه اختلافات مذهبی چیست؟

آیا سرچشمه این اختلافات، جهل و نادانی است؟ آیا یهودیان و مسیحیان، حق را نمی دانند؟ آیا آخرین پیامبر تو را نمی شناسند؟

هرگز. بلکه این اختلافات به خاطر محبت به دنیا و حسادت و ریاست است!

تو حجت را بر آنان تمام کردی و حق را آشکار کردی، در تورات و انجیل،

نشانه های محمد(صلی الله علیه و آله) را برای آنان بیان کردی، اما دنیاپرستی و حسادت کار خودش را کرد، آنان راه انکار را برگزیدند تا پایه های ریاست خود را محکم کنند و به ثروت دنیا برسند!

اگر آنان به سخن تو عمل می کردند، هیچ اختلافی در کار نبود و همه پیرو یک دین آسمانی بودند. تو همواره بر اساس قانون «مهلت» رفتار نموده ای و به کسانی که حق را انکار کردند تا زمانی خاص، فرصت می دهی و آنان را به حال خود رها می کنی. اگر تو در عذاب آنان عجله می کردی، همه آنان نابود می شدند.

آیا آنان به کتاب آسمانی خود ایمان داشتند؟

هرگز.

آنان به کتاب آسمانی خود شک داشتند، اگر آنان واقعاً به آن ایمان داشتند، هرگز به خاطر ریاست و ثروت دنیا، چنین راهی را نمی رفتند.

اکنون از محمد(صلی الله علیه و آله) می خواهی تا مردم را به سوی یکتاپرستی فرا خواند و در راه خود ثابت قدم باشد، از سخنان جاهلان پیروی نکند و چنین بگوید: «من به تمام کتاب هایی که از سوی خدا نازل شده است، ایمان دارم و مأمورم بین شما دادگری کنم و حق را آشکار نمایم. خدای ما و شما یکی است، هر کدام از ما در مقابل اعمال خود مسئول هستیم، بین ما و شما هیچ دشمنی شخصی نیست، خدا همه ما را در روز قیامت زنده می کند و ما برای حسابرسی به پیشگاه او حاضر می شویم».

ص: ۷۲

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۱۶)

وقتی یهودیان دیدند که گروهی از مردم مکه به محمد (صلی الله علیه وآله) ایمان آورده اند و دعوت او را اجابت کرده اند به فکر فرو رفتند، آنان از این ترسیدند که دین محمد (صلی الله علیه وآله) همه جا را فرا گیرد، پس تصمیم گرفتند با او مبارزه کنند.

آنان نشانه های محمد (صلی الله علیه وآله) را در تورات خوانده بودند ولی تصمیم گرفتند حق را پنهان کنند. آنان دست به خیانتی بزرگ زدند، آن قسمت های تورات را که نشانه های محمد (صلی الله علیه وآله) در آن بود، تغییر دادند و سپس به مردم گفتند که محمد (صلی الله علیه وآله) دروغ می گوید، او آخرین پیامبر خدا نیست. (۲۲)

آنان به خیال خود خواستند دین اسلام را به چالش بکشند و قرآن را شکست بدهند.

چه خیال باطلی!

مگر کسی می تواند قرآن تو را شکست دهد؟

آن یهودیان با چه سخنی می خواهند قرآن را شکست دهند؟ دلیلی که می آورند، باطل و بی اساس است. هر کاری کنند، سرانجام شکست می خورند زیرا از باطل پیروی می کنند، قرآن حق است و حق پیروز است. تو در این دنیا به آنان چند روزی مهلت می دهی، اما تو بر آنان خشم گرفته ای و عذابی سخت در انتظار آنان است.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعِيَةَ قَرِيبٌ (۱۷) يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَمْ يَأْمِنُوا بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۱۸)

تو آن خدایی هستی که قرآن را از آسمان فرو فرستادی، قرآنی که هم «کتاب» است و هم «میزان».

قرآن، کتاب است، کتابی که راه سعادت بشر را بیان می کند.

قرآن، «میزان» است. به چیزی که وسیله سنجش باشد، «میزان» می گویند. قرآن، وسیله سنجش حق و باطل است. قرآن برای همیشه حق را از باطل آشکار می کند و انسان را از گمراهی نجات می دهد.

تو از نزول قرآن، هدفی داشتی، تو کاری بیهوده نکردی، کار تو حق بود و می خواستی انسان در پرتو قرآن به رستگاری دنیا و آخرت برسد.

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را برای پیامبری برگزیدی و وحی خود را بر او فرو فرستادی تا راه سعادت را به انسان ها نشان دهد. محمد (صلی الله علیه و آله) به فرمان تو مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، اما گروهی سخنان او را انکار کردند و به او گفتند: «ای محمد! این قیامت که از آن سخن می گویی، کی می رسد؟ اگر راست می گویی و تو پیامبر خدا هستی، کاری کن که زودتر آن روز بیاید».

اکنون تو با محمد (صلی الله علیه و آله) چنین سخن می گویی:

ای محمد! تو چه می دانی شاید زمان برپایی قیامت نزدیک باشد، کسانی که به قیامت باور ندارند این چنین درباره آن شتاب می کنند، ولی مؤمنان پیوسته از آن روز هراسانند و می دانند که قیامت، حق است.

آنان که در قیامت شک دارند، در گمراهی آشکاری هستند، این نشانه نادانی آنان است که در عذاب خود عجله می کنند؟ اگر می دانستند که یک روز عذاب آنان در قیامت به اندازه هزار سال این دنیا طول می کشد، هرگز این چنین سخن نمی گفتند. (۲۳)

* * *

شوری: آیه ۱۹

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۱۹)

تو بت پرستان و کافران را در روز قیامت به جهنم گرفتار می سازی، امّا در این دنیا به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند و توبه کنند. آری، تو خدای مهربانی ها هستی، به بندگان خود لطف و مهربانی می کنی و تو قوی و توانا هستی.

ص: ۷۵

شوری: آیه ۲۰

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰)

انسان ها در این دنیا به دو گروه تقسیم می شوند:

* گروه اول: کسانی که آخرت را می خواهند و برای رسیدن به آن تلاش می کنند و ایمان درستی دارند. تو به سعی و تلاش آنان ارج می نهی و به آنان پاداش بزرگی می دهی.

* گروه دوم: کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فقط به این دنیا فکر می کنند و در جستجوی لذت ها و خوشی های دنیا هستند، آنان به روز قیامت ایمان ندارند، تو به آنان به مقداری که بخواهی از نعمت های دنیا می دهی، تو به آنان فرصت می دهی تا زندگی خود را داشته باشند، سرانجام مرگ آنان فرا می رسد، آنان در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند و در آن روز، هیچ بهره ای از نعمت ها نخواهند داشت.

آری، تو به هر دو گروه از عطای خود یاری می رسانی و آنان را از لطف خود بهره مند می سازی. تو در این دنیا فضل و کرم خود را از هیچ کس دریغ نمی کنی. مؤمن و دنیاطلب، هر دو از نعمت های تو در این دنیا بهره مند می شوند، امّا در روز قیامت فقط مؤمنان هستند که از نعمت های تو بهره مند می شوند و کافران در عذاب گرفتار می شوند.

شوری: آیه ۲۱ - ۲۲

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ

يَأْذَنُ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَفُضِّتِ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱) تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲)

کسانی که بُت ها را می پرستند از چه پیروی می کنند؟ آیا بُت ها برای آنان دینشان را انتخاب کرده اند؟

آیا بُت ها به آنان گفته اند: «ما شریک خدا هستیم، هیچ کس نمی تواند خدا را پرستد، شما فقط با عبادت ما می توانید به خدا نزدیک شوید؟».

این سخنان کفرآمیز را چه کسی گفته است؟ سخنانی که تو هرگز به آن راضی نیستی.

هرگز بُت ها چنین چیزی نگفته اند، زیرا بُت ها نمی توانند سخنی بگویند، بت ها چیزی جز قطعه های سنگ و چوب نیستند، نه چیزی می فهمند و نه کاری می توانند انجام بدهند، بُت ها نمی توانند دین و آیینی بسازند.

بُت پرستان به دنبال هوس خود رفتند، آنان برای این که منافع خود را در بُت پرستی دیدند این آیین کفرآمیز را تبلیغ کردند، هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند.

آنان این سخنان کفرآمیز را بر زبان آوردند و تو بر اساس قانون «مهلت» با آنان رفتار می کنی و در عذابشان شتاب نمی کنی، به آنان فرصت می دهی.

اگر این قانون تو نبود، عذاب آسمانی بر آنان نازل می شد و همگی نابود می شدند.

آنان ستمگرانی هستند که به خود و دیگران ظلم کردند و عذاب سختی در

انتظار آنان است.

در روز قیامت آنان از کردار خویش سخت بیمناک می شوند و هراس و وحشت در دل آنان می نشیند و البتّه به سزای اعمالشان می رسند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشند و به سوی جهنّم می برند، وقتی آنان در میان شعله های آتش گرفتار می شوند، فریاد برمی آورند اما هیچ کس آنان را یاری نمی کند. (۲۴)

این سرگذشت آنان است، اما کسانی که به تو ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند در باغ های سرسبز بهشت خواهند بود، آنان در رحمت و مهربانی تو هستند و هر چه بخواهند و آرزو کنند برایشان فراهم است، این همان فضل و رحمت بی پایان توست.

شوری: آیه ۲۴-۲۳

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْنِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴)

سخن از بهشت به میان آمد، بهشتی که هر کس در آن وارد شود، رستگار شده است، بهشت همان پاداشی است که تو مژده آن را به کسانی می دهی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، آنان به محمّد (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند و از او پیروی کردند و تو در قیامت آنان را در بهشت جای می دهی.

آری، تو دوست داشتی که بندگان از جهل و نادانی نجات یابند و به

ص: ۷۸

رستگاری برسند، برای همین بود که محمد(صلی الله علیه و آله) را به پیامبری فرستادی و به او فرمان دادی همگان را به سوی تو راهنمایی کند، محمد(صلی الله علیه و آله) در این راه سختی بسیاری تحمل نمود و با مشکلات زیادی روبرو شد، اما ثابت قدم ماند و برای هدایت مردم تلاش زیادی نمود. گروهی از مسلمانان با خود فکر می کردند: «خوب است به پیامبر چیزی به عنوان مزد رسالت او بدهیم، به راستی که او ما را از جهل و نادانی نجات داد و برای هدایت ما تلاش بسیاری نمود».

اکنون تو از محمد(صلی الله علیه و آله) می خواهی تا به مسلمانان خبر بدهد که از آنان هیچ مزدی جز دوستی خاندانش را نمی خواهد، دوستی خاندان او، «کار نیک» است، هر کس خاندان محمد(صلی الله علیه و آله) را دوست بدارد تو بر ثواب او می افزایی که تو خدایی آمرزنده هستی و اگر کسی شکر نعمت های تو را به جا آورد از او قدردانی می کنی. (۲۵)

آری، دوستی خاندان محمد(صلی الله علیه و آله) بزرگ ترین شکر نعمت توست، تو محمد(صلی الله علیه و آله) را برای هدایت مردم فرستادی، هر کس خاندان او را دوست بدارد، شکر این نعمت را به جا آورده است. (۲۶)

تو دوستی خاندان پیامبر را مزد رسالت او قرار دادی. کسی که می خواهد راهی به سوی تو داشته باشد باید خاندان پیامبر را دوست بدارد.

پیامبر از مسلمانان مزد و پاداش مادی نخواست، بلکه چیزی از آنان خواست که نفعش به خود آنان بازمی گردد، دوستی خاندان پیامبر راه سعادت را برای آنان هموار می سازد.

منظور از این دوستی چیست؟

دوستی خاندان پیامبر یعنی ادامه راه نبوت!

راه امامت، استمرار راه پیامبران است، تو انسان ها را بدون امام رها نمی کنی، برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه داری، دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

محمد (صلی الله علیه وآله) این سخن تو را برای مردم گفت، گروهی از آنان چنین گفتند: «آیا واقعاً خدا این دستور را به محمد (صلی الله علیه وآله) داده است؟ شاید او این سخن را از پیش خودش، گفته باشد!». (۲۷)

این جا بود که تو آیه ۲۴ را نازل کردی:

ای محمد! آنان می گویند که تو بر من دروغ بسته ای و سخنی را از پیش خود بافته ای.

اکنون از تو می خواهم به آنان چنین بگویم: «اگر من به خدا دروغ بندم و سخن باطل بگویم، خدا بر دل من مهر می زند و دیگر من نمی توانم این آیات را برای شما بخوانم، اگر سخن من باطل باشد، خدا آن را نابود می کند و با فرمان خود، حق را آشکار و پابرجا می کند».

ای محمد! من به آنچه درون دل هاست، آگاه هستم و می دانم آنان چه می گویند.

خدا در آیه ۲۳ از مسلمانان خواست تا به خاندان پیامبر محبت بورزند، اکنون می خواهم ماجرای را نقل کنم که هر کس آن را بشنود به فکر فرو می رود:

ص: ۸۰

وقتی امام حسین (علیه السلام) در کربلا شهید شد، دشمنان، خاندان او را اسیر کردند و آنان را به شام (سوریه) حرکت دادند. یزید می خواست قدرت خود را به همه مردم نشان دهد، او دستور داده بود تا شهر را برای ورود کاروان اسیران زینت کنند و مردم به جشن و پایکوبی پردازند.

کاروان اسیران کربلا به میدان شهر نزدیک می شد، در این هنگام پیرمردی که از بزرگان شهر بود به کاروان نزدیک شد، مردم راه را برای او باز کردند، پیرمرد جلو آمد و به امام سجاد (علیه السلام) گفت: «خدا را شکر که مسلمانان از شرّ شما راحت شدند و یزید بر شما پیروز شد». سپس هر چه ناسزا در خاطر داشت، بر زبان آورد. (۲۸)

امام سجاد (علیه السلام) مدّتی سکوت کرد و بعد چنین فرمود:

___ ای پیرمرد! هر آنچه که خواستی گفתי و عقده دلت را خالی کردی. آیا اجازه می دهی تا با تو سخنی بگویم؟ (۲۹)

___ هر چه می خواهی بگو!

___ آیا قرآن خوانده ای؟

پیرمرد تعجب کرد، با خود گفت: «این چه اسیری است که قرآن را می شناسد. مگر این ها از دین خارج نشده اند؟ پس چگونه از قرآن سؤال می کند؟». او در جواب گفت:

___ آری! من حافظ قرآن هستم و همواره آن را می خوانم.

___ آیا آیه ۲۳ سوره «شوری» را خوانده ای، آنجا که خدا می فرماید: «ای پیامبر! به مردم بگو که من مزد رسالت از شما نمی خواهم، فقط به خاندان من مهربانی کنید». (۳۰)

پیرمرد خیلی تعجب کرد، آخر این چه اسیری است که قرآن را هم حفظ

است؟ آشوبی در دل او به پا شده بود، او در جواب گفت:

___ آری! من این آیه را خوانده ام و معنی آن را خوب می دانم که هر مسلمان باید خاندان پیامبرش را دوست داشته باشد.

___ ای پیرمرد! آیا می دانی ما همان خاندانی هستیم که باید ما را دوست داشته باشی؟!

پیرمرد به یک باره منقلب شد و بدنش لرزید. این چه سخنی بود که می شنید؟ امام سخنش را با او ادامه داد:

___ ای پیرمرد! آیا آیه ۳۳ سوره احزاب را خوانده ای، آنجا که آمده است: «خداوند می خواهد که گناه را از شما خاندان دور کرده و شما را از هر پلیدی پاک سازد». (۳۱)

___ آری! خوانده ام.

___ ما همان خاندان هستیم که خدا ما را از گناه پاک نموده است. (۳۲)

___ شما را به خدا قسم می دهم آیا شما خاندان پیامبر هستید؟

___ به خدا قسم ما فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستیم.

پیرمرد دیگر تاب نیاورد و عمامه خود را از سر برداشت و پرتاب کرد و گریه سر داد: «عجب! یک عمر قرآن خواندم و نفهمیدم چه می خوانم!».

او دست های خود را به سوی آسمان گرفت و سه بار گفت: «ای خدا! من به سوی تو توبه می کنم. خدایا! من از دشمنان این خاندان، بیزارم». (۳۳)

پیرمرد فهمید که بنی امیه چگونه یک عمر او را فریب داده اند، یزید، پسر پیامبر را کشته است و اکنون زن و فرزندان او را این گونه به اسارت آورده است!

نگاه همه مردم به سوی پیرمرد بود، او کف پای امام سجّاد (علیه السلام) را بر صورت

خود گذاشت و گفت: «آیا خدا توبه مرا می پذیرد؟ من یک عمر قرآن خواندم، ولی قرآن را نفهمیدم». (۳۴)

آری! بنی اُمیه مردم را از فهم قرآن دور نگه داشتند، زیرا هر کس که قرآن را خوب بفهمد، شیعه اهل بیت (علیهم السلام) می شود.

امام سجّاد (علیه السلام) به او نگاهی کرد و فرمود: «آری، خدا توبه تو را می پذیرد و تو با ما هستی». (۳۵)

پیرمرد توبه کرد. او از این که امام خود را شناخته، خوشحال بود و فریاد برآورد: «ای مردم! من از یزید بیزارم. او دشمن خداست که خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را کشته است. ای مردم! بیدار شوید!».

مردم همه به این منظره نگاه می کردند و به فکر فرو رفتند. خبر به یزید رسید. او دستور داد تا فوراً گردن آن پیرمرد را بزنند تا دیگر کسی جرأت نکند به بنی اُمیه دشنام بدهد.

پیرمرد با مردم سخن می گفت و می خواست آنان را از خواب غفلت بیدار کند، اما پس از لحظاتی، سربازان با شمشیرهایشان از راه رسیدند و او را مظلومانه به شهادت رساندند.

شوری: آیه ۲۶ - ۲۵

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۲۵) وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۲۶)

ص: ۸۳

تو آن خدایی هستی که توبه بندگان خود را می پذیری و گناهان آنان را می بخشی و به همه رفتار آنان آگاهی داری.

دعای کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند را مستجاب می کنی و از فضل و رحمت خویش بیش از آنچه آرزو کرده اند به آنان عطا می کنی و برای کافران عذابی شدید آماده کرده ای.

شوری: آیه ۲۷

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ نُنزِّلُ بَقْدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۷)

تو وعده دادی که دعای مؤمنان را مستجاب کنی، من قدری فکر می کنم: من مؤمنان زیادی را می شناسم که در فقر زندگی می کنند، آنان همواره دعا می کنند تا تو به آنان ثروت بدهی! پس چرا دعای آنان را مستجاب نمی کنی؟ چه رازی در میان است؟

اکنون می خواهی جواب این سؤال را به من بدهی. در آیه ۲۷ چنین می گویی: «اگر من روزی و ثروت فراوان به بندگانم دهم، آنان در زمین طغیان و ستم می کنند، برای همین است که من به اندازه ای که می خواهم، روزی به آنان می دهم که من بر بندگانم آگاه و بینا هستم.»

آری، بیشتر انسان ها این گونه اند، وقتی دنیا به آن ها رو می آورد، دیگر تو را فراموش می کنند و در دریای شهوت ها غرق می شوند و به خود یا دیگران ظلم می کنند.

مناسب است در اینجا سه نکته بنویسم:

ص: ۸۴

این آیه می گوید: «خدا به بندگان خود ثروت زیاد نمی دهد تا مبادا آنان طغیان کنند».

اکنون سؤالی به ذهنم می رسد: من گروهی را می شناسم که ثروت زیادی دارند و سر به طغیان نهاده اند. پس چرا خدا به آنان این ثروت را داده است؟ چرا آن ثروت را از آنان نمی گیرد تا دیگر طغیان نکنند؟

این خاطره را در اینجا می نویسم: وقتی کلاس اول ابتدایی بودم، خیلی دوست داشتم به حیاط مدرسه بروم و بازی کنم، من کوچک بودم و خیال می کردم به مدرسه آمده ام تا بازی کنم، در ساعت های درس به معلم اصرار می کردم اجازه بدهد که به حیاط بروم و بازی کنم، معلم گاهی به من اجازه می داد ولی بیشتر وقت ها از من می خواست تا به درس گوش کنم.

یادم می آید سعید هم کلاسی من بود و ما در یک نیمکت نشسته بودیم، سعید خیلی بازیگوش بود، هر وقت که او می خواست به حیاط برود، معلم به او اجازه می داد، او گاهی نیم ساعت در حیاط بازی می کرد و وقتی خسته می شد به کلاس می آمد.

آن روزها من خیلی از دست معلم خود ناراحت بودم و با خود می گفتم: چرا معلم بین ما فرق می گذارد؟ چرا همیشه به سعید اجازه می دهد به حیاط برود، اما به من گاهی وقت ها اجازه می دهد؟

بعدها فهمیدم که معلم سعید را به حال خود رها کرده است، ماندن او در کلاس درس با نماندن او فرقی نداشت، او بچه درس خوانی نبود. سال ها بعد او را دیدم که بیکار و... بود.

خدا هم عده ای از بندگان را به حال خود رها می کند، هر چقدر آنان طغیان

می کنند ثروتشان را از آنان نمی گیرد، زیرا آنان از مسیر هدایت خارج شده اند، خدا آنان را به حال خود رها می کند، اما اگر کسی در مسیر هدایت باشد، خدا او را به حال خود رها نمی کند، اگر بداند که ثروت به صلاح او نیست، او را به فقر مبتلا می کند.

* نکته دوم:

این آیه می گوید: «خدا به اندازه ای که می خواهد، روزی به بندگانش می دهد».

معنای این سخن چیست؟ اگر من در فقر و محرومیت بودم، باید دست روی دست بگذارم و هیچ کاری نکنم؟ اگر من تنبلی و سستی کنم به فقر مبتلا می شوم، این فقر را خودم با دست خودم ساخته ام. من وظیفه دارم برای زندگی خود تلاش کنم.

من باید این آیه را به خوبی تفسیر کنم: اگر انسانی در فقر و محرومیت باشد، باید تلاش و فعالیت بیشتری کند، اگر او چنین کاری کرد ولی هیچ دری به روی او باز نشد و فقر او برطرف نشد، نباید ناامید شود، باید بداند که مصلحتی در کار است، او نباید بی تابی کند و مأیوس شود، او نباید فکر کند که خدا او را دوست ندارد.

نه ثروت نشانه این است که خدا ثروتمند را دوست دارد و نه فقر نشانه آن است که خدا فقیر را دشمن می دارد.

* نکته سوم:

بار دیگر این جمله را می خوانم: «خدا به بندگان خود ثروت زیاد نمی دهد تا مبادا آنان طغیان کنند».

لحظه ای فکر می کنم، سؤالی به ذهنم می رسد: آیا ثروت چیز بدی است؟ آیا

هر کس ثروتمند باشد، طغیان می کند؟

زمانی می توانم این آیه را به خوبی تفسیر کنم که با قرآن بیشتر آشنا باشم، در قرآن سرگذشت سلیمان(علیه السلام) آمده است. قرآن سلیمان(علیه السلام) را به عنوان «بنده خوب» معرفی می کند.(۳۶)

سلیمان(علیه السلام) حکومتی بزرگ و ثروتی بیشمار داشت، جنّ ها برای او جواهرات قیمتی از دریاها می آوردند.

در قرآن از پادشاهی سلیمان(علیه السلام) و فقر ایوب(علیه السلام) سخن به میان آمده است، نه ثروت بد است و نه فقر! مهم این است که انسان به وظیفه اش عمل کند.

خدا ایوب(علیه السلام) را به سختی های زیادی مبتلا کرد، او بیمار شد و فرزندانش از دنیا رفتند و به فقر گرفتار شد، سلیمان(علیه السلام) هم پادشاه شرق و غرب دنیا شد. آن دو شکرگزار خدا بودند و تسلیم امر او.

مهم نیست که من پُست، مقام و ثروت دارم یا ندارم، مهم این است که بنده خدا باشم، ارزش انسان به ثروت نیست. فقر و بیماری هم نشانه بدبختی انسان نیست. اگر کسی بنده مؤمنی باشد، همواره شکرگزار خداست، در هر حالی که باشد، تسلیم امر اوست. خدا صلاح و مصلحت بندگان خود را می داند، یکی را بر تخت پادشاهی می نشاند و یکی را آماج سختی ها قرار می دهد.

وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (۲۸) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۲۹)

وقتی بندگانت گرفتار خشکسالی می شوند و از همه جا ناامید می شوند، تو باران را از آسمان فرو می فرستی و رحمت و نعمت خود را فراوان می گردانی، به راستی که تو سرپرست انسان ها و ستودنی می باشی، همه خوبی ها از آنِ توست.

تو آسمان ها و زمین را خلق نمودی، عظمت آسمان ها هر انسانی را به فکر وامی دارد، هزاران هزار ستاره آفریدی که در آسمان نورافشانی می کنند.

تو در آسمان ها و زمین، فرشتگان و انسان ها و حیوانات را آفریدی، همه این ها نشانه قدرت توست، تو هر وقت بخواهی بر جمع کردن آنان در روز

* * *

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اول

در این آیه چنین می خوانیم: «خدا در آسمان ها و زمین جنبندگان را آفرید». معنای این سخن چیست؟

در این آیه واژه «دابه» استفاده شده است. این واژه به معنای «جنبنده» می باشد و به انسان و همه موجودات زنده (پرنندگان، ماهیان دریا، حشرات و...) گفته می شود. خداوند در کره زمین، موجودات بیشماری آفریده است که هر کدام از آنان، نشانه ای از قدرت او می باشند.

قرآن می گوید که در آسمان ها هم «دابه» وجود دارد، منظور از این سخن چیست؟

به این سخن گوش کنید:

«علی شیر است».

واژه «شیر» دو معنا می تواند داشته باشد:

۱ - معنای اصلی: شیر جنگل

۲ - معنای مجازی: شجاع

وقتی من می گویم: «علی شیر است»، می خواهم بگویم: «علی شجاع است و از هیچ کس نمی ترسد».

بار دیگر سخن قرآن را می خوانم: در آسمان ها «دابه» وجود دارد، منظور از این مطلب چیست؟ من باید دقت کنم.

واژه «دابه» می تواند دو معنا داشته باشد:

۱ - معنای اصلی: جنبنده که شامل انسان و حیوان می شود.

۲ - معنای مجازی: موجودی که زنده است. این معنا شامل فرشته، انسان و حیوان می شود.

به این جمله قرآن دقت می کنم: «در آسمان ها دابّه وجود دارد»، گویا واژه «دابّه» در اینجا در معنای مجازی آن استفاده شده است. فرشتگان موجوداتی هستند که زنده اند و فرمان خدا را می شنوند و آن را اطاعت می کنند، با توجه به این مطلب، می توان به آنان «دابّه» گفت. (البته به معنای مجازی این واژه).

اکنون این آیه را معنا می کنم: «خدا در آسمان ها و زمین، فرشتگان و انسان و حیوانات را آفرید». معلوم است که جایگاه بسیاری از فرشتگان در آسمان ها می باشد. شبی که پیامبر به سفر آسمانی معراج رفت، در هر آسمانی تعداد بیشماری از فرشتگان را دید.

زمین و خورشید و همه کهکشان ها در آسمان اول قرار دارند، آسمان اول یعنی مجموعه اول جهان. این مجموعه از جنس ماده است که ما می توانیم آن را با چشم ببینیم. ولی غیر از این دنیای مادی، شش دنیای دیگر یا شش مجموعه دیگر هم وجود دارد که از آن به دنیای بالا یا ملکوت یاد می شود، در آنجا فرشتگان زیادی وجود دارند.

عده ای از این آیه چنین فهمیده اند که در آسمان ها موجوداتی زندگی می کنند که می توان آن ها را با چشم دید و آنان از دنیای مادی هستند، با توجه به این نکته ای که نوشتم، روشن شد که منظور این آیه چیست، این آیه می گوید که در آسمان ها فرشتگان وجود دارند. هیچ انسانی نمی تواند آن ها را با چشم ببیند، آنان از دنیای دیگری غیر از دنیای مادی هستند. (۳۷)

* نکته دوم

ص: ۹۰

در آخر این آیه چنین می خوانم: «خدا هر وقت بخواهد بر جمع کردن فرشتگان، انسان ها و حیوانات قدرت دارد».

منظور از جمع کردن، همان زنده کردن آنان در روز قیامت است. وقتی که اسرافیل در «صور» یا «شیپور» می دمدمد، همه موجودات زنده (فرشتگان، انسان ها و حیوانات) نابود می شوند، بعد از آن خود اسرافیل هم می میرد. پس از مدتی (که زمان آن را فقط خدا می داند)، خدا اسرافیل را زنده می کند و او بار دیگر در صور می دمدمد و همه انسان ها و فرشتگان زنده می شوند.

اما آیا حیوانات هم زنده خواهند شد؟

آیه ۳۸ سوره انعام از روز قیامت سخن می گوید، روزی که همه گروه ها و امت ها زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند تا کسی که ستمگری نموده است، سزای ستم خویش را ببیند. در آن روز خدا حیوانات را هم زنده می کند.

اگر حیوانی به حیوان دیگر، یک شاخ هم زده است، هر دوی آنان زنده می شوند، حیوانی که مورد ظلم واقع شده است، شاخ را به دیگری می زند، آری، نظام هستی بر اساس عدالت برقرار شده است، هر کس ظلمی کند، باید سزای آن را ببیند. البته وقتی حسابرسی حیوانات تمام شد، آنان به خاک تبدیل می شوند و بهشت و جهنم ندارند. (۳۸)

خدا برای حیوانات فهم و شعوری به اندازه خودشان قرار داده است. قرآن از سخن گفتن مورچگان با سلیمان (علیه السلام) و سخن گفتن هدهد با او سخن به میان آورده است.

شعور و درک آنان، چیزی است که به فهم ما در نمی آید، چگونگی زنده شدن آن ها در روز قیامت هم چیزی است که از فهم ما پوشیده است. قرآن

می خواهد بگوید خدا قدرت دارد که فرشتگان، انسان ها و حیوانات را زنده نماید. (۳۹)

* * *

شوری: آیه ۳۱ - ۳۰

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (۳۰) وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ
وَلَا نَصِيرٍ (۳۱)

به انسان ها نعمت های زیادی داده ای و هرگز نعمت های خود را بی دلیل از آنان نمی گیری، اگر انسانی به گناه و معصیت رو آورد، آن وقت نعمت های خود را از او می گیری. گناهیانی مثل ظلم به دیگران، کفران نعمت و ناسپاسی سبب می شود که نعمت ها از من گرفته شود. (۴۰)

وقتی نعمتی از من گرفته می شود یا بلایی بر من نازل می شود، باید بدانم که نتیجه کارهای خود من است.

تو به من نعمت سلامتی دادی، امّا من به دیگران ظلم می کنم، نتیجه ظلم من آن است که حادثه ای برای من پیش بیاید و سلامتی و تندرستی از من گرفته شود، تو مرا به حال خود رها می کنی و لطف خودت را از من می گیری، آن وقت است که آن حادثه برای من پیش می آید.

آری، هر مصیبت و سختی که به من می رسد به خاطر گناهانم است و تو از گناهان زیادی می گذری و مرا به کیفر آن مبتلا نمی کنی، هیچ کس نمی تواند از قدرت تو فرار کند و هیچ یار و یآوری غیر از تو برای نجات نیست.

آری، وقتی با پدر و مادر و خویشان خویش بدرفتاری کنم، عمرم کوتاه می شود، وقتی در جامعه ای زنا زیاد شود، زلزله فرا می رسد، وقتی ظلم

و ستم زیاد شود، باران کم می شود و خشکسالی می شود. وقتی مردم زکات واجب خویش را ندهند، فقر و فلاکت در جامعه زیاد می شود، وقتی مردم شکر نعمت های تو را به جا نیاورند و همواره ناسپاسی کنند، برکت از میان آنان می رود. (۴۱)

این قانون را دانستم، سعی می کنم که از گناهان دوری کنم تا به بلاها گرفتار نشوم، اما اکنون یک سؤال دارم:

«اگر بلاها به خاطر گناهان است، پس چرا پیامبر و امامان که معصوم بودند، این قدر به بلاها گرفتار شدند؟ ما باور داریم آنان از هر گناهی به دور بوده اند، پس چرا آماج انواع بلاها بوده اند؟».

برای یافتن جواب سؤال خویش مطالعه می کنم...

* * *

در زندگی انسان ها، حوادث ناگواری پیش می آید، از این پس بهتر است این حوادث را به دو «عنوان» نام گذاری کنیم:

* بلاها: بلا- حادثه ای است که در اثر گناه و معصیت پیش می آید و در واقع نتیجه گناهان است. اگر کسی هرگز به گناه آلوده نشود، بلاها سراغ او نمی آیند.

* سختی ها: ممکن است کسی اصلاً گناهی نکند، اما برای او حادثه ای پیش بیاید، این حادثه هیچ ربطی به گناه ندارد، این حادثه برای او پیش می آید تا مقام او بالاتر برود.

شنیده ام که تو هر کس را بیشتر دوست داری، سختی بیشتری برای او می فرستی.

روح انسان فقط در کوره سختی ها است که می تواند از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شود و به اصلاح آن ها پردازد. سختی ها بد نیست، بلکه

ص: ۹۳

سبب می شود تا از دنیا دل بکنیم و بیشتر به یاد تو باشیم و تنها به درگاه تو رو آورده و تضرع کنیم!

اگر سختی ها نباشد دل ما اسیر دنیا می شود، ارزش ما کم و کم تر می شود، سختی ها، دل های ما را آسمانی می کند. سختی ها می تواند کفاره گناهان ما باشد و روح و جان ما را از تاریکی های گناهان پاک کند.

وقتی که پیامبران و امامان را آفریدی، از آنان عهد گرفتی که بر سختی ها صبر کنند و آنان به این پیمان تو وفادار باقی ماندند و از جان برای حفظ دین، مایه گذاشتند و خود را در راه تو فدا نمودند.

آنان سختی های زیادی را تحمل کردند، اما آن سختی ها، بلا نبود!

این پاسخ سؤال من است: تو پیامبران و امامان را به سختی ها گرفتار می کنی، ولی آنان به بلایی که نتیجه گناهان باشد، هرگز گرفتار نمی شوند.

ص: ۹۴

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِي فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۳۲) إِنَّ يَشَأُ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۳) أَوْ يُوقِفُهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ (۳۴) وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۵)

از نشانه های قدرت تو کشتی ها می باشند که در دریا همچون کوه ها به نظر می آیند، کشتی های بادبانی با قدرت باد حرکت می کنند، اگر تو بخواهی از وزیدن باد جلوگیری می کنی و آن کشتی ها از حرکت باز می ایستند. مؤمنانی که شکیبیا و شکر گزار هستند نشانه های قدرت تو را در کشتی ها می بینند.

اگر تو اراده کنی می توانی طوفانی سهمگین بفرستی تا مسافران کشتی را به خاطر گناهایی که انجام داده اند، نابود سازی، البته تو از گناهان زیادی می گذری و بندگانت را به خاطر آن کیفر نمی کنی.

کسی که با کشتی به دریا سفر می کند، وقتی طوفان سهمگین فرا می رسد، هیچ چیز غیر از لطف تو نمی تواند او را نجات دهد، کسانی که با قرآن ستیزه می کنند و با آن دشمنی می کنند باید بدانند که اگر عذاب تو فرا رسد، هرگز راه فراری ندارند، تو چند روزی به آنان فرصت می دهی اما سرانجام مهلت آنان به پایان می رسد و آن وقت هیچ پناهگاهی ندارند.

* * *

خدا آب را به گونه ای آفریده است که کشتی ها می توانند بر روی آن شناور باشند و این نشانه ای از قدرت اوست.

امروزه بیش از نود درصد حمل کالا- در جهان با کشتی انجام می پذیرد، صادرات و واردات، برای توسعه یک کشور، لازم است، اما اگر کشتی ها نبودند، هرگز تجارت جهانی این قدر رونق نداشت. بعضی از کشتی ها می توانند ۱۴ هزار کانتینر را به راحتی حمل کنند. در سال ۱۳۹۲ هجری شمسی اعلام شد که کشور کره جنوبی، کشتی جدیدی می سازد که می تواند ۹۰ هزار کانتینر را در خود جای دهد.

* * *

شوری: آیه ۳۹ - ۳۶

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۶) وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَإِئِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ وَإِذَا مَرَّ بِمَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹)

ص: ۹۶

گروهی از کافران برای این که ثروت و منافع خود را از دست ندهند به محمّد (صلی الله علیه و آله) ایمان نیاوردند، آنچه به آنان داده شده است، دنیا و زینت های آن است، ثروت دنیا، زودگذر و بیوفاست، آنچه نزد توست برای مؤمنان بهتر و پایدارتر است.

آری، کافران از ترس این که ثروت و ریاست خود را از دست بدهند، ایمان نمی آورند، در حالی که دیر یا زود، مرگ سراغ آنان می آید و آنان باید با دست خالی از این دنیا بروند، چرا آنان فکر نمی کنند اگر ایمان بیاورند، بهشت جاودان از آن آنان خواهد بود؟

بهشت تو از همه دنیا و آنچه در دنیاست بهتر است، دنیا به هیچ کس وفا نکرده است، دنیا نابود می شود اما این بهشت است که باقی است و هرگز نعمت های آن تمام نمی شود.

تو این بهشت را برای مؤمنان آماده کرده ای، من دوست دارم بدانم این مؤمنان چه ویژگی هایی دارند.

در اینجا هشت ویژگی آنان را برایم برمی شماری:

توکل، تقوا، عفو، اطاعت، اقامه نماز، مشورت، انفاق و ظلم ستیزی.

هر کس که این ویژگی ها را داشته باشد، جایگاه او بهشت خواهد بود و از نعمت های زیبای آن بهره مند خواهد شد.

اکنون وقت آن است که این ویژگی ها بیشتر روشن شود:

* ویژگی اوّل: توکل

مؤمنان در همه کارهای خود بر تو توکل می کنند.

معنای توکل چیست؟ بعضی ها معنای توکل را خوب نفهمیده اند، آنان تصوّر می کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو امیدوار باشند، این درست نیست. توکل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، پس از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

* ویژگی دوم: تقوا

مؤمنان از گناهان بزرگ و زشتی ها پرهیز می نمایند. گناهان به دو دسته تقسیم می شوند:

الف. گناه بزرگ (گناه کبیره)

به هر گناهی که از نظر تو، بزرگ و پر اهمیت است، گناه بزرگ می گویند، در قرآن برای بعضی از گناهان، وعده آتش جهنّم داده ای، همه آن ها گناه بزرگ اند. مثل قتل، رباخواری، زنا.

ب. گناه کوچک (گناه صغیره)

به گناهایی که در قرآن درباره آنان وعده آتش داده نشده است، گناه کوچک یا صغیره می گویند.

پرهیز از گناهان بزرگ سبب بخشش گناهان کوچک می شود، در واقع دوری از انجام گناهان بزرگ، نوعی حالت تقوا در انسان ایجاد می کند که می تواند آثار گناهان کوچک را بشوید. با این مثال مطلب واضح تر می شود: در علم پزشکی می گویند: اگر انسان از مواد سمّی خطرناک پرهیز کند، خود بدن می تواند آثار نامطلوب برخی غذاها را از بین ببرد.

این فهرست گناهان کبیره است:

۱ - شرک و بُت پرستی ۲ - ناامیدی از رحمت و مهربانی خدا ۳ - ایمن

ص: ۹۸

دانستن خود از عذاب خدا ۴ - عاقق پدر و مادر شدن (نارضایتی پدر و مادر از انسان) ۵ - کشتن بی گناه، خودکشی ۶ - جادوگری ۷ - نسبت دادن زنا به زنان پاک ۸ - خوردن مال یتیم ۹ - فرار از میدان جنگ ۱۰ - رباخواری ۱۱ - زنا (همجنس بازی و خودارضایی نیز گناه کبیره است) ۱۲ - سوگند دروغ ۱۳ - خیانت در امانت های مردم ۱۴ - ندادن زکات واجب ۱۵ - گواهی ناحق دادن، کتمان شهادت، (کتمان شهادت یعنی: در جایی که باید شهادت بدهم، از این کار، خودداری کنم) ۱۶ - شرابخواری ۱۷ - ترک عمدی نماز ۱۸ - ترک عمدی هر عملی که خدا واجب کرده است ۱۹ - قطع ارتباط با خویشان (صله ارحام نکردن). ۲۰ - اصرار بر گناهان صغیره ۲۱ - غیبت کردن مؤمنان. (۴۲)

* ویژگی سوم: عفو

مؤمنان وقتی عصبانی می شوند خود را کنترل می کنند و دست به ظلم و ستم نمی زنند بلکه دیگران را می بخشند.

قرآن نمی گوید: «مؤمنان عصبانی نمی شوند»، هر انسانی ممکن است عصبانی شود، مهم این است که در آن حالت، ظلم و ستمی انجام ندهد و با عفو و بخشش رفتار کند.

* ویژگی چهارم: اطاعت

مؤمنان فرمان تو را با جان و دل می پذیرند و به آنچه تو به آنان دستور داده ای، عمل می کنند، زندگی آنان، رنگ و بوی قرآن تو را دارد، آنان قرآن را کتاب زندگی می دانند.

* ویژگی پنجم: اقامه نماز

مؤمنان نماز را برپا می دارند، وقتی صدای اذان را می شنوند، از کار خود دست می کشند و به نماز می ایستند. آنان روح خویش را با نماز جانی دوباره

می بخشند، از دنیای خاکی دل برمی کنند و به معراج یاد تو می آیند که نماز معراج اهل ایمان است.

* ویژگی ششم: مشورت

آنان در کارهای خود با دیگران مشورت می کنند و از تجربیات آنان بهره مند می شوند، کسی که در کارهای خود مشورت کند از لغزش ها و خطاها در امان خواهد بود. هیچ کس از مشورت کردن پشیمان نشده است. (۴۳)

* ویژگی هفتم: انفاق

مؤمنان از هر آنچه که به آنان داده ای، به دیگران انفاق می کنند و نیازمندان را فراموش نمی کنند. آنان می دانند که از خود چیزی ندارند، این تو هستی که به آنان علم و دانش یا ثروت و دارایی داده ای، آنان خود را صاحب دارایی های خود نمی دانند، وقتی آنان به دیگران کمک می کنند، جلوه مهربانی تو می شوند.

* ویژگی هشتم: ظلم ستیزی.

اگر به آنان ستم شود، تسلیم ظلم نمی شوند و دیگران را به یاری می طلبند. شخص ستمدیده اگر نتواند به تنهایی شر ستمگر را از سر خود کوتاه کند، باید از دیگران کمک بخواهد و وظیفه مسلمانان است که ستمدیده را یاری کنند.

شوری: آیه ۴۳ - ۴۰

وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِّثْلَهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَلَمَنِ انْتَصِرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴۱) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ

ص: ۱۰۰

النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۲) وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ الْأُمُورِ (۴۳)

من با هشت ویژگی مؤمنانی که بهشت در انتظار آنان است، آشنا شدم، ویژگی هشتم درباره این بود که مؤمن هرگز در برابر ظلم، سازش نمی کند، او با ستمگر مبارزه می کند و از دیگران کمک می خواهد.

در اینجا درباره شخص ستمدیده و شخص ستمگر، شش نکته مهم را بیان می کنی:

۱ - ستمدیده نباید از مسیر عدالت خارج شود، او فقط حق دارد ستمگر را به اندازه ظلمی که کرده است، مجازات کند، آری، کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن و نه بیشتر!

۲ - اگر ستمدیده بر ستمگر پیروز شد، خوب است ستمدیده کمی فکر کند و در مجازات ستمگر عجله نکند. اگر ستمگر واقعاً از کار خویش پشیمان است، خوب است او را ببخشد، تو در مقابل این بخشش به او پاداش می دهی.

۳ - اگر ستمگر به ظلم خود ادامه دهد و از کرده خود پشیمان نباشد، بخشش لازم نیست که تو هرگز ظالمان را دوست نداری.

۴ - ستمدیده ای که بر او ظلم شده است، اگر از ستمگر انتقام بگیرد، هیچ سرزنشی بر او نیست، این حق اوست که ستمگر را مجازات کند و هیچ کس حق ندارد او را سرزنش کند.

۵ - سرزنش برای آن ستمگرانی است که به مردم ظلم می کنند و به ناحق روی زمین، ظلم روا می دارند، به راستی که عذاب سختی در انتظار آنان است.

۶ - اگر آن ستمدیده شکیبایی کند و ستمگر را ببخشد، کار بزرگی انجام داده

است. این کار ارزشمندترین کارها می باشد و تو به او پاداش بزرگی خواهی داد.

* * *

شوری: آیه ۴۴

وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلِ (۴۴)

سخن از ستمکاران به میان آمد، کسانی که به خود و دیگران ظلم می کنند از سعادت دور می شوند. اگر آنان در این دنیا پشیمان نشوند و ستمدیدگان را راضی نکنند در روز قیامت به عذاب سختی مبتلا خواهند شد.

به راستی چه ستمی بدتر از این که عده ای قرآن تو را جادو و دروغ بخوانند و با پیامبر تو دشمنی کنند؟ محمد(صلی الله علیه وآله) برای آنان قرآن می خواند و آنان به محمد(صلی الله علیه وآله) سنگ پرتاب می کردند و خاکستر بر سرش می ریختند و او را جادوگر می خواندند. آنان برای کشتن محمد(صلی الله علیه وآله) نقشه ها کشیدند، اما تو محمد(صلی الله علیه وآله) را یاری کردی و او را بر همه ستمکاران پیروز نمودی.

آری، تو قرآن را برای هدایت همگان فرستادی، اما فقط کسانی که حق طلب هستند از آن بهره می گیرند، اما ستمکاران که اسیر تعصب و لجاجت شده اند، از آن سودی نمی برند.

این قانون تو است: تو آنان را به حال خود رها می کنی و توفیق ایمان آوردن را از آنان می گیری. هر کس را که تو به حال خود رها کنی، هیچ راهنمایی برای او نخواهد بود و در روز قیامت هیچ یار و یابوری نخواهد یافت.

* * *

روز قیامت برای آن ستمکاران روز سختی خواهد بود، هیچ کس آنان را

ص: ۱۰۲

یاری نخواهد کرد، آن روز دیگر نمی توانند به یکدیگر سود و زیانی برسانند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنم می برند.

وقتی آنان آتش سوزان جهنم را می بینند، هراسان می شوند و می گویند: «آیا راهی برای بازگشت به دنیا و جبران گذشته ها وجود دارد؟».

آیا آنان می خواهند گذشته خود را جبران کنند؟

آیا واقعاً چنین تصمیمی گرفته اند؟

تو می دانی آن ها دروغ می گویند، اگر به دنیا بازگردند، همین که چند روزی گذشت و خاطره آتش جهنم از ذهنشان کنار رفت، بار دیگر به کفر و بُت پرستی رو می آورند، آزموده را آزمودن خطاست.

سوری: آیه ۴۶ - ۴۵

وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفِ خَفِيِّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ (۴۵) وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۴۶)

تو فرمان می دهی تا فرشتگان ستمکاران را به سوی جهنم ببرند، ترس و وحشت، تمام وجود آنان را فرا گرفته است، دیگر از آن همه گردنکشی و ستیزه جویی خبری نیست، وقتی به جهنم می رسند، درهای جهنم باز می شود، آنان، زیر چشمی نگاهی به جهنم می اندازند و آتش هولناک آن را می بینند. آنان خیلی می ترسند و نمی خواهند آتش سوزنده را با تمام چشم

بینند، ولی نمی‌توانند از آن هم غافل باشند، پس با گوشه چشم به آن نگاه می‌کنند، ترس سر تا پای آنان را فرا می‌گیرد.

مؤمنان به سوی بهشت حرکت می‌کنند، بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، اینجاست که مؤمنان به آن ستمکاران اشاره می‌کنند و می‌گویند: «زیانکاران واقعی این‌ها هستند، سرمایه وجودی خویش را تباه کردند، آنان بستگان و پیروان خود را گمراه کردند و به خود و دیگران خسارت زدند، امروز حقیقت آشکار شد و آنان زیانکار شدند».

آری، تو عذابی دردناک برای ستمکاران آماده کرده‌ای و آنان برای همیشه در این عذاب خواهند بود و هیچ راه نجاتی برای آنان نخواهد بود، آنان در دنیا، یکدیگر را یاری می‌کردند، اما آن روز دیگر هیچ یار و یابوری ندارند، هیچ کس نمی‌تواند به جز تو آنان را نجات دهد، تو هم آنان را به حال خود رها می‌کنی و رحمت را از آنان می‌گیری، آری تو هر کس را که به حال خود رها کنی، هیچ راه نجاتی ندارد.

* * *

شوری: آیه ۴۷

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ (۴۷)

از کیفر هولناک کسانی که در جهنم گرفتار می‌آیند، سخن گفتم. اکنون وقت آن است تا به همه هشدار دهی که تا فرصت دارند توبه کنند و به سوی تو باز گردند و گذشته خود را جبران کنند.

این سخن توست: «ای انسان‌ها! محمد (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت شما فرستادم و او شما را به یکتاپرستی فرا خواند، پس دعوت او را اجابت کنید پیش از آن که

ص: ۱۰۴

روز قیامت فرا رسد، بدانید هر کس در آن روز به خشم من گرفتار گردد، هیچ راه فراری نمی یابد، پناهی برای او نیست و او نمی تواند چیزی را انکار یا پنهان کند و عذاب من او را فرا می گیرد».

شوری: آیه ۵۰-۴۸

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۴۸) لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَّا لَهُ وَیَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹) أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَاقِبَةً إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۵۰)

محمد(صلی الله علیه وآله) همه را به یکتاپرستی فرا خواند، اما عده ای سخنش را نپذیرفتند و دعوت او را دروغ شمردند، اکنون تو از محمد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا نگران آنان نباشد و کار خودش را انجام دهد، او فقط مأمور به وظیفه بود، نه ضامن نتیجه!

آری، محمد(صلی الله علیه وآله) وظیفه نداشت آنان را مجبور به ایمان کند، تو از محمد(صلی الله علیه وآله) خواسته بودی تا قرآن را برای مردم بخواند، انسان ها اختیار دارند و خودشان باید راهشان را انتخاب کنند، گروهی ایمان می آورند و گروهی هم راه گمراهی را برمی گزینند و کافر می شوند، هرگز محمد(صلی الله علیه وآله) مسئول آنان نیست، آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده اند و سزای آن را هم خواهند دید.

انسانی که به راه گمراهی می رود، بین «غفلت» و «ناسپاسی» پرسه می زند، اگر تو به او نعمتی بدهی به غفلت مبتلا می شود و رو به سرکشی می نهد، اگر به خاطر گناهانش، بلایی را بر او بفرستی، ناسپاسی می کند، به راستی که انسان، بسی ناسپاس است. وقتی بلا نازل می شود، او دنیا را تیره و تار می بیند و آرامش خود را از دست می دهد و زبان به کفر می گشاید. او لحظه ای فکر نمی کند، فقط به آن بلا فکر می کند و به آن همه نعمت دیگری که پیرامون اوست، فکر نمی کند.

او به نداشته هایش فکر می کند و به داشته هایش فکر نمی کند و برای همین است که ناسپاسی می کند.

آری، او حکمت کار تو و مصلحت خود را نمی داند، پس زود قضاوت می کند و زبان به ناسپاسی باز می کند، کسی که باور دارد که تو خیرِ بندگان خود را می خواهی، هرگز چنین نمی کند.

گاهی تو نعمتی را به صلاح بنده ای نمی دانی پس آن نعمت را از او می گیری، آری او بنای داد و فریاد را می گذارد، این حکایت بیشتر انسان ها می باشد.

مؤمنانی که در سختی ها صبر پیشه می کنند و عمل نیک انجام می دهند، از ناشکری و غرور و فخرفروشی دورند، آنان هرگز از محدوده اطاعت و بندگی تو بیرون نمی روند، هنگام سختی ها، صبر می کنند و هنگام نعمت ها شکر تو را به جا می آورند.

این سخن درس بزرگی برای من است، اگر تو به من نعمتی دادی، نباید دچار غرور شوم و تو را از یاد ببرم، همچنین وقتی بلایی به من رسید، نباید ناسپاسی کنم، باید به نعمت های فراوان دیگری که تو به من دادی، فکر کنم،

هرگز زبان به اعتراض باز نکنم و بنده شکرگزار تو باشم و بر بلا صبر کنم.

فرمانروایی آسمان ها و زمین از آنِ توست، تو هر چه را بخواهی می آفرینی، همه نیازمند لطف تو هستند و هیچ کس از خود چیزی ندارد، اگر من به چنین مطلبی یقین داشته باشم، دیگر در هنگام بلا ناامید نمی شوم و هنگام نعمت، مغرور نمی گردم.

آری، همه چیز در دست توست، تویی که نعمت می دهی، تویی که آن را می ستانی، تو به هیچ چیز نیاز نداری، تو هرگز ظلم و ستم نمی کنی، کسی ستم می کند که نیازمند باشد، آسمان ها و زمین از آنِ توست، تو به هیچ چیز نیاز نداری!

برایم بگو که همه چیز در دست توست و انسان ها از خود هیچ ندارند، برایم مثالی بزن تا این حقیقت را به چشم خود ببینم!

ای انسان! لحظه ای فکر کن!

به بعضی ها دختر می دهم و آنان هیچ پسری ندارند.

به بعضی ها پسر می دهم و آنان هیچ دختری ندارند.

به بعضی ها هم دختر و هم پسر می دهم. (۴۴)

بعضی ها را هم عقیم قرار داده ام، آنان هر کاری هم کنند، بچه دار نخواهند شد.

این مثالی کوچک از این است که من همه کاره این جهان هستم، این مثالی زنده و آشکار است. بدان که من دانا و توانا هستم.

ص: ۱۰۷

انسان در زمینه های زیادی پیشرفت کرده است اما هرگز نمی تواند کسی را که عقیم است، بچه دار کند یا اگر کسی پسر می خواهد، کاری کند که فرزندش پسر شود و بالعکس.

همه داروها و غذاها می توانند احتمال را افزایش دهند و هرگز نتیجه قطعی نیست.

تولد فرزند فقط در دست توست، تو به هر کس که بخواهی فرزندی عطا می کنی و هر کس را بخواهی، عقیم می کنی، اگر همه کسانی که ازدواج می کنند بچه دار می شدند، کمتر کسی از قدرت تو یاد می کرد، تو چنین خواسته ای که عده ای را عقیم قرار دهی تا همه بدانند این تو هستی که از نطفه ای ناچیز، انسان می آفرینی.

اکنون با باوری عمیق چنین می گویم: خدایا! فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن توست، تو هر چه را بخواهی می آفرینی، تو همه کاره این جهانی! همه به لطف تو محتاج هستند.

ص: ۱۰۸

وَمَا كَانَ لِيُشِيرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٍ (۵۱)

محمد(صلی الله علیه وآله) در شهر مکه است، پیروان او روز به روز زیادتر می شوند، بزرگان مکه به فکر فرو رفتند که چگونه مانع رشد اسلام شوند. سیاست های قبلی آنان اثری نداشت، آنان به مردم گفتند: «محمد دیوانه است و به دروغ ادعای پیامبری می کند»، اما حقیقت هیچ گاه مخفی نمی ماند، وقتی مردم سخنان محمد(صلی الله علیه وآله) را می شنیدند، شیفته آن می شدند.

مردم مکه، تو را به عنوان «خدا» قبول داشتند، اما تو را یگانه نمی دانستند، آن ها بُت ها را شریک تو و دختران تو می دانستند. تو محمد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا آنان را به یکتاپرستی فرا خواند.

روزی، بزرگان مکه دور هم جمع شدند تا فکر تازه ای کنند، یکی از آنان که با یهودیان ارتباطی داشت، رو به بقیه کرد و گفت:

___ من شنیده ام که موسی با خدا سخن گفته است، یهودیان می گویند که موسی، خدا را در کوه طور دیده است.

___ خوب، منظور تو از این حرف چیست؟

___ ما باید نزد محمّد برویم و به او بگوییم: «تو می گویی پیامبر خدا هستم، موسی پیامبر بود، خدا را دید، تو کی خدا را دیدی؟ خدا چه شکلی بود؟».

___ خوب. او پاسخی به ما می دهد. بعد از آن چه کنیم؟

___ او برای ما می گوید که خدا را چطوری دیده است، آن وقت ما در میان مردم به او می گوییم: «موسی خدا را به شکل دیگری دیده است، معلوم می شود که تو خدا را ندیده ای، پس تو پیامبر نیستی!».

___ آفرین بر این هوش تو! آفرین! (۴۵)

* * *

محمّد(صلی الله علیه و آله) کنار کعبه است و برای مردم قرآن می خواند، همه ساکت شده اند و به صدای او گوش می دهند، بزرگان مکه نزد او می آیند و به او چنین می گویند:

___ ای محمّد! آیا هنوز هم خود را پیامبر می دانی؟

___ آری. خدا مرا برای هدایت شما به پیامبری فرستاده است.

___ ای محمّد! موسی خدا را دید و خدا با او سخن گفت، اگر تو واقعاً پیامبر هستی، آیا خدا را دیده ای؟

اینجاست که این سه آیه را بر محمّد(صلی الله علیه و آله) وحی می کنی و از او می خواهی تا

جواب آنان را بدهد.

ای محمّد! به این مردم بگو که هیچ کس نمی تواند مرا ببیند، موسی (علیه السلام) پیامبر من بود، اما هرگز مرا ندید، من با یکی از این سه راه با بندگانم سخن می گویم: یا وحی می فرستم یا از پس پرده غیب با او سخن می گویم یا فرشته ای را می فرستم تا به فرمان من، سخنی را به او برساند. من خدای بلندمرتبه و فرزانه هستم.

اکنون مناسب می بینم چهار نکته بنویسم:

* نکته اول

خدا بالاتر از این است که جسم داشته باشد و به چشم دیده شود، هیچ پیامبری خدا را با چشم ندیده است، موسی (علیه السلام) هم هرگز خدا را ندید.

در شبی که موسی (علیه السلام) به کوه طور آمد، درختی از دور دید که نورانی بود، آن شب، خدا نوری را آفرید و آن نور بر آن درخت جلوه گر شد.

هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، یک روز از بین می رود و خدا هرگز از بین نمی رود، خدا صفات و ویژگی های مخلوقات را ندارد، اگر خدا یکی از آن صفات را می داشت، می شد او را با چشم دید، اما دیگر خدا همیشگی نبود، گذر زمان او را هم دگرگون می کرد.

آری، خدا یگانه است، هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را ندارد، هرگز نمی توان او را حس کرد و دید.

ص: ۱۱۱

خدا گروهی از بندگانش را برای پیامبری برمی‌گزیند و پیام خود را به آنان می‌رساند. به پیامی که خدا به انسانی می‌رساند «وحی» می‌گویند.

در زبان عربی وقتی کسی به صورت مخفیانه پیامی را به دیگری می‌رساند از واژه «وحی» استفاده می‌کنند.

خاطره ای را در اینجا نقل می‌کنم: چند سال پیش می‌خواستم ماشینی خریداری کنم، به چند نفر خبر دادم. یک روز یک نفر در خانه ام را زد و گفت: این ماشین را برای شما آورده‌ام و فروشی است. او از آن ماشین تعریف زیادی کرد و من علاقه مند شدم که ماشین را بخرم، ولی یک لحظه گفتم که با همسایه ام مشورت کنم. همسایه ام آمد و فهمید که من شیفته این ماشین شده‌ام، چون قیمت آن را خیلی مناسب دیده بودم. او دستی بر بدنه ماشین کشید و وقتی صاحب ماشین نگاهش به طرف دیگر بود، ابروی خود را به بالا انداخت، او با این اشاره به من فهماند که نباید این ماشین را بخرم. اینجا بود که من به صاحب ماشین گفتم که این ماشین را نمی‌خرم. همسایه من در نوجوانی در مغازه صافکاری کار کرده بود و به راحتی فهمید که آن ماشین یک بار چپ کرده است و برای همین قیمت آن این قدر پایین است.

وقتی همسایه من با اشاره ابرو مرا از خریدن نهی کرد، سخنی نگفتم، او فقط با سرعت و فقط با اشاره مطلبی را به من فهماند، در زبان عربی به این کار «وحی» می‌گویند.

وقتی خدا پیامی را به پیامبری می‌گوید، این کار سریع انجام می‌گیرد و هیچ

کس دیگر از آن باخبر نمی شود، هیچ کس نمی داند خدا چه پیامی را به پیامبر خود منتقل کرده است، برای همین به ارتباط خدا با پیامبران «وحی» می گویند.

* نکته سوم

بعضی خواسته اند «وحی» را با علوم بشری معنا کنند، آنان گاهی وحی را «تجربه شخصی» معنا می کنند، گاهی آن را «نبوغ فکری» می خوانند و گاهی آن را «پیامی از ضمیرناخودآگاه» می دانند.

«وحی» بزرگ ترین اتفاق جهان است، هیچ کس از حقیقت آن باخبر نیست. آنان چگونه می خواهند با علم ناقص خویش، «وحی» را تفسیر کنند؟

در اینجا مثالی می زنم: اگر من به شهری بروم که همه مردم آن کور هستند، چه می بینم؟ مردمی که هرگز جهان اطراف خود را ندیده اند، ماه، خورشید، ستارگان، آسمان، گل های زیبا و...

آنان فقط این اسم ها را شنیده اند، من به آنان می گویم که خدا به انسان ها، نعمت بینایی داده است، ما می توانیم جهان اطراف خود را ببینیم. گروهی از آنان تصمیم می گیرند تا بینایی را تفسیر کنند و راز آن را بیان کنند، آنان هر چه درباره بینایی بگویند، حقیقت آن را نگفته اند چون آن را درک نکرده اند.

کسانی که «وحی» را به «تجربه شخصی»، «نبوغ فکری» و «پیام ضمیرناخودآگاه» تفسیر می کنند، حقیقت را ندیده اند و برای همین خیالات خود را بیان می کنند. «وحی» رازی است میان خدا و پیامبران! هیچ کس دیگری از حقیقت آن آگاه نیست.

ص: ۱۱۳

«وحی» ارتباط خدا با پیامبران است، خدا پیام خود را با یکی از این سه راه به پیامبرانش می‌رساند:

۱ - پیام خود را به قلب پیامبر فرو می‌فرستد.

خدا به پیامبران زیادی (مانند نوح و ابراهیم(علیهما السلام)) این گونه پیام خود را منتقل کرد.

۲ - از پشت پرده غیب با او سخن می‌گوید. خدا با موسی(علیه السلام) این گونه سخن گفت. خدا صدایی را در فضا ایجاد نمود و موسی(علیه السلام) آن صدا را با گوش خود شنید. این صدا، صدای خدا نبود، زیرا خدا مثل انسان نیست که سخن بگوید، این صدا، صدایی بود که خدا آن را خلق کرد.

۳ - جبرئیل را که فرشته امین وحی است را می‌فرستد تا پیام او را به پیامبر برساند.

وقتی زندگی پیامبر اسلام را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که خدا پیام خود را بیشتر به واسطه جبرئیل بر او نازل می‌کرد، البته گاهی خدا پیام خود را بر قلب او هم نازل می‌کرد، همان گونه که از پشت پرده غیب هم با او سخن گفته است.

شوری: آیه ۵۳-۵۲

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۲) صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ

قرآن به فرمان تو بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل شد، همان قرآنی که مایه حیات دل های انسان ها می باشد، قبل از این که قرآن بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل شود، او از قرآن خبر نداشت، او نمی دانست قرآن چیست و به محتوای آن، ایمان و آگاهی نداشت، این لطف تو بود که شامل حال او شد و قرآن بر او نازل شد و او به تمام محتوای آن ایمان پیدا کرد.

تو قرآن را نوری قرار دادی که به وسیله آن هر کس را که بخواهی هدایت کنی، هر انسان حقیقت جویی از هدایت قرآن بهره مند می شود و به آن ایمان می آورد، اما هر کس راه لجاجت را برگزیند از هدایت آن بی بهره می گردد، تو قرآن را برای همه انسان ها فرستادی، اما فقط کسانی این هدایت را می پذیرند که خودشان ایمان به قرآن را انتخاب کنند، کسی که قرآن را می شنود ولی از روی لجاجت به آن ایمان نمی آورد هدایت نمی شود.

تو از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به وسیله این قرآن، مردم را به راه راست راهنمایی کنی، راه راست، همان راه توست، آنچه در آسمان ها و زمین است از آن توست، بازگشت همه به سوی توست.

* * *

در آیه ۵۲ چنین می خوانم: «ای محمد! تو قبل از این که قرآن به تو نازل شود نمی دانستی کتاب و ایمان چیست».

منظور از «کتاب»، قرآن است.

منظور از «ایمان» این است که پیامبر قبل از نزول قرآن، به محتوای آن ایمان

نداشت. محمد(صلی الله علیه وآله) از دین و آیین پیامبران قبل پیروی می کرد، او یکتاپرست بود و هرگز بُت ها را نپرستید.

مناسب است سخنی از علی(علیه السلام) را در اینجا بنویسم. علی(علیه السلام) می گوید: «وقتی محمد(صلی الله علیه وآله) کودک بود، خدا یکی از فرشتگان را همراه او کرد. این فرشته همواره محمد(صلی الله علیه وآله) را به خوبی ها راهنمایی می کرد.» (۴۶)

از این سخن فهمیده می شود که لطف و هدایت خدا از همان کودکی شامل محمد(صلی الله علیه وآله) شده است، البتّه او در آن زمان، وظیفه نداشته است دیگران را به یکتاپرستی فرا بخواند. وقتی او به سنّ چهل سالگی رسید، خدا او را به پیامبری مبعوث کرد و قرآن را بر قلب او نازل کرد و از او خواست تا مردم را به یکتاپرستی فراخواند. او قبل از این که پیامبر شود، یک لحظه هم بُت ها را نپرستید.

* * *

راه راست همان راه توحید، نبوّت و امامت است، خدا از پیامبرش خواست تا علی(علیه السلام) را به مردم معرفی کند و از آنان بخواهد از او پیروی کنند. خدا هرگز انسان ها را بدون امام رها نمی کند، او دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گرداند و به آنان مقام عصمت داد و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهاد.

امروز راه مهدی(علیه السلام) راهی است که مرا به سعادت می رساند، پیروی از مهدی(علیه السلام)، همان راه راست است که مایه رستگاری و سعادت می شود. (۴۷)

ص: ۱۱۶

سوره زُخْرُف

اشاره

ص: ۱۱۷

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۳ قرآن می باشد.

۲ - «زُخْرُف» به معنای «زیورها و زینت های دنیا» می باشد. در آیه ۳۵ به این زیورها و زینت ها اشاره شده است و به همین دلیل این سوره را به این نام می خوانند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سختی هایی که پیامبران در راه دعوت مردم به یکتاپرستی تحمّل کردند، پرهیز از بُت پرستی، دشمنی بُت پرستان مکه با پیامبر، اشاره به داستان موسی (علیه السلام) و دشمنی های فرعون با او، اشاره به نبوّت عیسی (علیه السلام)، نعمت های بهشتی در انتظار مؤمنان است و عذاب جهنّم در انتظار کافران...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم (۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلِّي حَكِيمٌ (۴)

در ابتدا، دو حرف «حا»، «میم» را ذکر می کنی، این دو حرف، از حروف الفبا می باشند، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

قرآن کتاب روشنگری است، تو به این قرآن قسم یاد می کنی که قرآن را شیوا و گویا نازل کرده ای، باشد که انسان ها به آن فکر کنند و از آن پند گیرند.

قرآن، بزرگ ترین ائتفاق جهان هستی است، قرآن نزد تو و در «علم مخصوص» تو، بلندمرتبه و استوار است. تو می دانی که این قرآن هرگز نابود نمی شود، تو آن را نازل کرده ای و خودت نیز آن را حفظ می کنی.

قرآن، کتابی است که درهای حکمت و دانش آسمانی را به سوی انسان ها باز می کند، برای همین در اینجا قرآن را به عنوان «حکیم» ذکر کردی، تو به قرآن سوگند یاد کردی، سخن تو حقّ است و نیاز به سوگند نداری، اما می خواهی

این گونه عظمت قرآن را برای همه بگویی.

این سخن توست: قرآن در «امّ الکتاب» بلند مرتبه و استوار است، «امّ الکتاب»، همان علم مخصوص توست که هیچ کس از آن علم خبر ندارد.

* * *

«ابن صوحان» یکی از یاران باوفای علی (علیه السلام) بود، او همواره امام خویش را یاری می کرد، در جنگ «جَمَل» او با رشادت با دشمنان علی (علیه السلام) جنگ نمود و سرانجام در خاک و خون غلطید. لحظات آخر عمر او بود، علی (علیه السلام) با عجله بر سر بالین او آمد و سر او را به سینه گرفت و فرمود: «خدا تو را رحمت کند که تو مرا بارها یاری کردی».

ابن صوحان چشم خود را باز کرد و گفت: «آقای من! خدا به شما پاداش نیک دهد. آمدی سر مرا به سینه گرفتی. آقای من! تو در امّ الکتاب، علی حکیم هستی».

این گونه ابن صوحان در آخرین لحظات عمر خود به آیه ۴ این سوره اشاره کرد و جان داد. (۴۸)

این همان «بطن قرآن» است.

«بطن قرآن» یعنی معنایی که از نظرها پنهان است و خیلی ها از آن اطلاع ندارند، بر اساس این معنا: «منظور از امّ الکتاب، سوره حمد می باشد»، «منظور از «علی»، شخص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، امام اوّل شیعیان می باشد».

وقتی سوره حمد را می خوانیم به آیه «اهدنا الصراط المستقیم» می رسیم: از خدا می خواهیم ما را به راه راست هدایت کند.

منظور از راه راست در سوره حمد، راه علی (علیه السلام) می باشد، راه راست همان راه امامت است، راه امامت، ادامه راه خدا و پیامبران می باشد.

ص: ۱۲۰

با توجه به این مطالب می توان چنین گفت: «خدا در سوره حمد از علی (علیه السلام) یاد کرده است».

در سوره «ام الكتاب» واژه «راه راست» آمده است، نزد خدا این «راه راست»، همان راه علی (علیه السلام) است، همان علی (علیه السلام) که همه کارهایش از روی حکمت بود، صبر و جهاد او از روی حکمت بود، او پس از پیامبر، بیست و پنج سال در خانه نشست و صبر کرد، صبر او از روی ضعف نبود، او قدرت آن را داشت که دشمنان را نابود کند، اما او صبر کرد تا اسلام از بین نرود. همه کارهای او از روی «حکمت» بود. او «علی حکیم» بود. (۴۹)

* * *

زُخْرُف: آیه ۵

أَفْضَرِبْ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ (۵)

تو محمد (صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا قرآن را برای مردم مکه بخواند، گروهی قرآن را دروغ دانستند و به آن ایمان نیاوردند، آنان در دشمنی با قرآن، چیزی را فروگذار نکردند، اما لطف و مهربانی تو آن قدر زیاد است که این دشمنی ها را مانع بر سر راه خود نمی بیند. تو آیات قرآن را یکی پس از دیگری بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل می کنی تا کسانی که زمینه هدایت دارند به خود آیند و از خواب غفلت بیدار شوند و راه رستگاری را برگزینند.

تو هرگز برای این که آنان سرکشی و عصیان کردند، قرآن را از آنان دریغ نکردی، قرآنی که سراسر پند و موعظه است و وجدان های خفته را بیدار می کند.

* * *

ص: ۱۲۱

زُخْرُف: آیه ۸-۶

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۷) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (۸)

درست است که گروهی از مردم مکه محمد (صلی الله علیه وآله) را دروغگو خطاب کردند، اما این اولین بار نیست که انسان ها، پیامبر تو را دروغگو می پندارند، تو پیامبران زیادی را برای هدایت آنان فرستادی، پیامبران مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند ولی مردم پیامبران را مسخره کردند و به سخنانشان ایمان نیاوردند، تو به آنان مهلت دادی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل کردی، آنان که نابود شدند از مردم مکه بسیار نیرومندتر بودند، اما وقتی عذاب نازل شد، هیچ چیز نتوانست آنان را نجات دهد.

وقتی طوفان سهمگین قوم نوح (علیه السلام) را فرا گرفت، وقتی تندبادهای وحشتناک بر قوم عاد نازل شد، هیچ یار و یآوری نداشتند، وقتی زلزله ای ویرانگر قوم صالح (علیه السلام) را دربر گرفت، وقتی باران سنگریزه بر قوم لوط (علیه السلام) فرود آمد، کسی نتوانست آنان را یاری کند، آنان حاصل کارهای خود را دیدند.

* * *

زُخْرُف: آیه ۹

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹)

تو در کتاب طبیعت، هزاران نشانه از قدرت خودت قرار دادی، کافی است که انسان چشم باز کند و به این نشانه ها دقت کند.

هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان

هستی را متوجه می شود و می فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان!

تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند.

اگر از انسان ها پرسیده شود: «این آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است؟»، فطرت آنان، پاسخ را به خوبی می داند و در جواب می گویند: «خدای توانا و دانا، آسمان و زمین را خلق کرده است». این نور فطرتی است که تو در نهاد انسان ها قرار دادی.

پس چرا عده ای حق را انکار می کنند و به بُت پرستی رو می آورند؟

تو فطرت همه را پاک و خداجو آفریدی، اما به انسان، اختیار هم دادی تا او راهش را خود انتخاب کند، عده ای حق را انکار می کنند، نتیجه این کار آنان، این است که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش می شود، هر کس لجاجت به خرج دهد و بهانه جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود، بر دل او مهر می زنی و او به غفلت مبتلا می شود، دیگر سخن حق را نمی شنود و حق را نمی بیند.

زُخْرُف: آیه ۱۰

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰)

تو زمین را محل آرامش انسان قرار دادی و در زمین، راه ها را به وجود آوردی تا انسان ها از آن استفاده کنند و به مقصد خود برسند.

زمین، این گره خاکی در فضا حرکت می کند، زمین در کهکشان راه شیری

ص: ۱۲۳

است، زمین همراه با این کهکشانشان، در هر ثانیه، سیصد کیلومتر حرکت می کند! اما زمین، تنها خانه انسان، چقدر آرام به نظر می رسد! انسان به راحتی می تواند بر روی زمین زندگی کند، تو در زمین، کوه های ثابت و پابرجایی قرار دادی تا مایه آرامش زمین باشد، این کوه ها هستند که زمین را از لرزش حفظ می کنند.

زُخْرُف: آیه ۱۱

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۱)

بُت پرستان روز قیامت را باور نداشتند، آن ها بارها از محمد (صلی الله علیه وآله) سؤال می کردند: «وقتی مرگ سراغ ما آمد و مُردیم، چگونه می شود که زنده شویم؟».

در این آیه پاسخ آنان آشکار می شود: تو آن خدایی هستی که از آسمان باران می فرستی تا زمین مرده را زنده کند.

تو می دانی چقدر باران از آسمان نازل می شود، تو به جزئیات جهان هستی آگاهی داری، می دانی که مثلاً امروز در کجای زمین چند قطره باران نازل شده است.

تو زمین را پس از خشکی و پژمردگی آن، دوباره زنده می کنی، این گونه انسان ها را نیز در روز قیامت زنده می کنی و آنان از قبرهای خود برمی خیزند.

چرا بُت پرستان به طبیعت نگاه نمی کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین، مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسد، باران رحمت نازل می شود و زمین به حیات و شکوفایی می رسد و انواع گیاهان زیبا می رویند.

ص: ۱۲۴

آن کسی که قدرت دارد از خاکی مرده، این همه گیاه را سبز کند، می تواند از همین خاک، مردگان را زنده کند!

چرا آنان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟

در زمستان، درختان، چوبی خشکیده به نظر می آیند، چه کسی از این چوب، میوه های خوشمزه و زیبا بیرون می آورد؟ چه کسی دانه گندم را سبز می کند و کشتزاری را چنان پدیدار می سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، بهار که فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر برمی دارد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

آری، وعده تو حق است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می کنی و تو بر هر کاری که خواهی، توانایی. روز قیامت سرانجام فرا می رسد، هیچ شک و تردیدی در آن نیست، تو مردگان را از قبرها برمی انگیزی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند تا نتیجه اعمال خود را ببینند.

* * *

زُخْرُف: آیه ۱۴ - ۱۲

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلُكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲) لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴)

تو آن خدایی هستی که انواع مختلفی از حیوانات را آفریدی، برای انسان نعمت کشتیرانی قرار دادی تا بتواند در دریاها سفر کند، تو چهارپایان را آفریدی تا انسان بر آن ها سوار شود و آن ها را به گونه ای آفریدی که انسان به راحتی می تواند بر آن ها سوار شود و به سفر برود.

ص: ۱۲۵

تو دوست داری وقتی انسان ها به سفر می روند، نعمت های تو را یاد کنند و چنین بگویند: «حمد و ستایش برای آن خدایی است که کشتی و چهارپایان را در اختیار ما قرار داد و گرنه ما توان این کار را نداشتیم. به راستی که همه ما در روز قیامت زنده خواهیم شد و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر خواهیم شد».

* * *

در روزگاری که قرآن نازل شد، انسان برای سفر از کشتی و چهارپایان استفاده می کرد، تو به انسان، این قدرت را دادی که توانست هواپیما و قطار و ماشین را اختراع کند، همه این ها نعمت های توست. تو آب را به گونه ای آفریدی که کشتی در آن فرو نرود، تو در هوا قانونی قرار دادی که بشر با بهره گیری از آن قانون توانست هواپیما را اختراع کند و آن را به پرواز درآورد.

وقتی من به سفر می روم، خوب است نعمت های تو را یاد کنم، به آسمان و زمین نگاه کنم، در سفر فرصت بیشتری برای اندیشیدن دارم، در شگفتی های طبیعت فکر کنم و به قدرت تو پی ببرم. هنگام سفر به یاد آخرین سفر خود باشم، سفر مرگ! سفر قبر و قیامت!

روزی مرا بر تابوت قرار می دهند و بر دوش می گیرند و به سوی قبر می برند، من باید به یاد آن روز باشم و توشه ای آماده کنم.

ص: ۱۲۶

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ (۱۵) أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفًا كُمْ بِالْبَنِينِ (۱۶) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۱۷) أَوْ مَنْ يَنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸)

بُت پرستان گرفتار خرافات شده بودند، آنان بُت ها را دختران تو می دانستند در حالی که تو هرگز فرزندی نداری، به راستی کسی که چنین باوری داشته باشد، بسیار ناسپاس است و کفر او آشکار است.

آنان خود دوست داشتند که فرزندشان پسر باشد و دختر را برابر با خواری و ذلت می دانستند، این چه باور غلطی است که آنان دارند و تصوّر می کنند که خدا برای خودش، فرزند دختر انتخاب کرد ولی به آنان فرزند پسر می دهد؟

وقتی به یکی از آنان خبر می دادند: «همسرت دختر زاییده است»، بسیار ناراحت می شد و خشم خود را از مردم مخفی می کرد، او از شدت اندوه این

خبر، خود را از مردم پنهان می کرد و به فکر فرو می رفت که آیا دخترش را با سرافکنندگی نگاه دارد یا او را زنده به گور کند.

آنان دختر داشتن را ننگ می دانستند اما می گفتند: «فرشتگان دختران خدا هستند».

چرا آن بُت پرستان قدری فکر نمی کنند؟

دخترانِ آنان در زیور و لباس های زنانه پرورش می یابند و نمی توانند از حقّ خود دفاع کنند، دخترانِ آنان به خاطر شرم و حیا در مقابل مردان کوتاه می آیند.

بُت پرستان دختر داشتن را برای خود ننگ می دانستند، همچنین دختران را ضعیف و ناتوان می پنداشتند، ولی آن را به خدا نسبت می دادند، قرآن به آنان می گوید: شما دختر داشتن را ننگ و عیب می دانید، اگر واقعاً داشتن دختر عیب و ننگ است، چرا آن را به خدا نسبت می دهید؟

در اسلام، داشتن دختر نه تنها مایه عیب و ننگ نیست، بلکه مایه برکت و رحمت است، اما فعلاً قرآن با توجه به عقیده بُت پرستان با آنان سخن می گوید، از آنان سؤال می کند که نمی توانند به آن جواب دهند: شما می گوئید دختر داشتن، عیب و ننگ است، پس چرا برای خدا دخترانی قرار داده اید؟ چرا خدا را صاحب دختر می دانید؟

بُت پرستان بُت های زیادی داشتند، اما آنان به «لات»، «منات» و «عزی» احترام ویژه ای می گذاشتند. آن ها این بُت های سه گانه را دختران خدا می دانستند.

درباره این سه بیشتر مطالعه می کنم و به نکات جالبی می رسم:

ص: ۱۲۸

۱ - عَزَى: این بت، عزیزترین بُت آن سرزمین بود، بین راه مکه و عراق معبدی بزرگ برای این بُت ساخته بودند. در آنجا قربانگاه بزرگی وجود داشت که شتران زیادی در آن قربانی می شدند. این بت، سنگی صاف و سیاه بود. آن مردم به عَزَى، افتخار می کردند چرا که او در سرزمین آن ها منزل کرده است. (۵۰)

۲ - لایت: این بُت نزدیک شهر «طائف» قرار داشت، سنگی چهار گوش و بزرگ که مردم برایش قربانی می کردند و به او تقرب می جستند. این بت، بازارش خیلی داغ بود و عده زیادی با لباس احرام به زیارتش می رفتند، هیچ کس نمی توانست با لباس معمولی به زیارت او برود. (۵۱)

۳ - مَنات: این بُت در کنار دریای سرخ بین مکه و یثرب بود، مردم می گفتند: «مَنات، بزرگ ترین دختر خداست». آنان گروه گروه برای زیارت این بُت می رفتند و برای او قربانی زیادی می کردند. (۵۲)

مردم بارها این دعا را می خواندند: «قسم به لات، عَزَى و مَنات که آن ها سه دختر زیبای خدا هستند و ما به شفاعت آن ها امید داریم». (۵۳)

* * *

اکنون فهمیدم که آن مردم چقدر جاهل بودند، آنان به خدا ایمان داشتند، اما این سه بُت بزرگ را دختران خدا می دانستند و در مقابل آن ها سجده می کردند، از طرف دیگر، آن ها دختر داشتن را ننگ می دانستند، اگر دختر داشتن ننگ است، چرا برای خدا سه دختر قرار داده بودند؟

خدای یگانه هیچ فرزندی ندارد، نه پسر نه دختر. او فرزند کسی نیست و فرزندی هم ندارد.

انسان که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد.

این یک قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. خدا هرگز فرزند ندارد، یعنی او هرگز پایانی ندارد. او همیشه بوده و خواهد بود. (۵۴)

زُخْرُف: آیه ۱۹

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانَّ أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ (۱۹)

یکی دیگر از باورهای غلط بت پرستان این بود که فرشتگان را هم دختران خدا می دانستند.

فرشتگان بندگان تو هستند و از فرمان تو اطاعت می کنند، آنان هرگز دختران تو نیستند.

به راستی چرا آنان این سخنان را می گویند؟ آیا لحظه ای که تو فرشتگان را خلق کردی، آنجا بودند که می گویند فرشتگان، دختر هستند.

آنان این سخنان باطل را بر زبان می آورند و تو آن ها را ثبت می کنی و در روز قیامت از آنان بازخواست می کنی که چرا چنین سخنی گفتند.

زُخْرُف: آیه ۲۰

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰)

تو از محمد (صلی الله علیه و آله) خواستی تا بت پرستان را هدایت کند و از آنان بخواهد تا از بت پرستی دست بکشند.

آنان به محمد (صلی الله علیه و آله) چنین گفتند: «ما مجبور به شرک و بت پرستی هستیم، اگر

ص: ۱۳۰

خدا می خواست ما هرگز بُت ها را نمی پرستیدیم، اگر این آیین ما بد بود، خدا مانع ما می شد و نمی گذاشت ما بُت پرست شویم».

این چه سخن باطلی است که آنان گفتند؟

این سخن، نهایت جهالت و نادانی آنان را می رساند.

تو این گونه اراده کردی که انسان در انتخاب خوبی و بدی آزاد باشد تا زمینه امتحان او فراهم باشد. این که تو جلوی بُت پرستی آنان را نگرفتی، دلیل بر این نیست که تو از بُت پرستی آنان خشنود هستی. تو به آنان فرصت دادی و می خواستی تا آنان را امتحان کنی.

حکمت تو در این است که انسان، آزاد باشد و راهش را خودش انتخاب کند، این چیزی است که به انسان، ارزش می دهد.

زُخْرُف: آیه ۲۱

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱)

بُت پرستان به مردم می گفتند: «خدا به ما فرمان داده است که بُت ها را پرستیم»، این سخن باطلی بود که برای فریب دادن مردم بیان می کردند.

تو کی مردم را به بُت پرستی دعوت کرده ای؟ کدام پیامبر تو از مردم چنین خواسته است؟ آنان با چه دلیلی، این سخن را می گویند، تو در هیچ کتاب آسمانی چنین نگفتی، پس آن ها از کجا چنین سخن می گویند؟

آنان هیچ دلیلی جز پیروی از جهالت پدران خود ندارند، آنان می گویند: «ما پدران خود را بر این آیین بُت پرستی یافتیم، اگر ما راه آنان را برویم حتماً هدایت شده ایم».

ص: ۱۳۱

چرا آنان فکر نمی کنند؟ اگر پدران آنان اهل فکر و اهل هدایت نبودند، آیا باز هم باید از آنان پیروی کنند؟

زُخْرُف: آیه ۲۵ - ۲۲

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّه وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ (۲۲) وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّه وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ (۲۳) قَالَ أُولُو جُنُودٍ بَاهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۲۵)

محمد(صلی الله علیه وآله) مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و آنان به او چنین پاسخ دادند: ما پدران خود را بر این آیین یافتیم، امّا این سخن تازگی ندارد، پیش از این هم هرگاه پیامبری را برای هدایت جامعه ای فرستادی، ثروتمندان آن جامعه با آن پیامبر دشمنی می کردند و میان آنان و پیامبرشان چنین گفتگو می شد، ثروتمندان چنین می گفتند:

___ ما سخن تو را نمی پذیریم، ما پدران خود را بر این آیین یافتیم و راه و رسم آنان را ادامه می دهیم.

___ اگر من برای شما آیینی بهتر از آیین پدرانتان آورده باشم، آیا باز هم سخن مرا انکار می کنید؟

___ آری. ما به پیام و سخنی که تو آن را آورده ای، کفر میورزیم و آن را قبول نمی کنیم. ما تو را دروغگویی بیش نمی دانیم.

تو به آن مردم مهلت دادی و وقتی مهلتشان به پایان رسید از آنان انتقام

ص: ۱۳۲

گرفتی و آنان را هلاک نمودی. به راستی که انسان ها باید به سرگذشت آنان فکر کنند و از آن عبرت بگیرند.

* * *

زُخْرُف: آیه ۲۸ - ۲۶

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷) وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِمْ لَعَلَّهُمْ يُرْجَعُونَ (۲۸)

محمد (صلی الله علیه و آله) در آغاز راه است، او باید همه را به سوی یکتاپرستی دعوت کند و از دشمنی ها نهراسد، او باید این راه را ادامه دهد، اکنون برای او از ابراهیم (علیه السلام) یاد می کنی، ابراهیم (علیه السلام) در زمانی که همه مردم بت پرست بودند فریادگر یکتاپرستی شد و در این راه از هیچ چیز نهراسید، او همه سختی ها را تحمل کرد.

وقتی ابراهیم (علیه السلام) کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می کرد. (۵۵)

آذر بت پرست بود و دوست داشت که ابراهیم (علیه السلام) هم مانند او بت ها را پرستد، اما ابراهیم (علیه السلام) به او چنین گفت: «ای پدر! من از آنچه شما می پرستید، بیزارم. من فقط آن خدایی را می پرستم که مرا آفریده است و او مرا راهنمایی می کند».

این سخن ابراهیم (علیه السلام)، سخن یکتاپرستی بود، ابراهیم (علیه السلام) همواره فریاد توحید سر می داد و می گفت:

لا اله الا الله.

ص: ۱۳۳

خدایی جز خدای یگانه نیست.

تو این خداپرستی را در نسل او قرار دادی تا آنان به سوی تو بازگردند و یکتاپرست شوند.

وقتی درباره آیه ۲۵ تحقیق می کردم به سخنی از پیامبر رسیدم: روزی، پیامبر این آیه را خواندند و فرمودند: «جانشینان من دوازده نفر هستند، آنان همان کسانی هستند که خدا در این آیه به آنان اشاره کرده است». (۵۶)

بار دیگر این آیه را می خوانم: «خدا یکتاپرستی را در نسل ابراهیم (علیه السلام) قرار داد».

این آیه از یکتاپرستی سخن می گوید، این حدیث می گوید: «این آیه به امامت اشاره دارد».

خدا چه چیزی را در نسل ابراهیم (علیه السلام) قرار داد؟

یکتاپرستی یا امامت؟

من چگونه ارتباط بین این دو را کشف کنم؟

اکنون باید آیه ۱۲۴ سوره بقره را بخوانم، گویا پاسخ سؤال من در آنجاست: خدا به ابراهیم (علیه السلام) مقام امامت را عطا کرد. مقام امامت، بالاتر از مقام پیامبری است، مقام امامت آخرین سیر تکاملی ابراهیم (علیه السلام) بود، امام انسان کاملی است که اسوه همه ارزش ها است و هر کس که بخواهد به سعادت و رستگاری برسد باید از او پیروی کند، امام همچون خورشیدی است که با نور خود مایه هدایت همگان می شود. (۵۷)

ص: ۱۳۴

این مثالی برای «امام» است: کسی که در بیابانی گم می شود، راه به هیچ جا نمی برد، خطرات زیادی او را تهدید می کند: تشنگی، گرسنگی، حمله درندگان و... یک نفر از راه می رسد و دست او را می گیرد و راه را نشانش می دهد و می رود تا در بیابان گمشدگان دیگر را پیدا کند. آن نجات دهنده، همان امام است. امام است که جامعه و فرد را این گونه از گمراهی نجات می دهد.

وقتی خدا مقام امامت را به ابراهیم(علیه السلام) داد، او بسیار خوشحال شد و از خدا خواست تا آن مقام را به فرزندانش هم عنایت کند. خدا به ابراهیم(علیه السلام) گفت که امامت، عهد و پیمان من است، این عهد و پیمان هرگز به ستمکاران، نخواهد رسید.

نزدیک به دو هزار و پانصد سال از مرگ ابراهیم(علیه السلام) گذشت، تو محمد(صلی الله علیه و آله) را به پیامبری مبعوث کردی، محمد(صلی الله علیه و آله) از نسل ابراهیم(علیه السلام) بود، محمد(صلی الله علیه و آله) به مسلمانان خبر داد که پس از او، دوازده امام خواهند آمد، او علی(علیه السلام) را جانشین و اولین امام معرفی کرد. راه امامت، ادامه راه یکتاپرستی است.

راه خدا راهی است که از توحید و نبوت و امامت می گذرد. خدا، امامت را در نسل ابراهیم(علیه السلام) قرار داد. امروز هم مهدی(علیه السلام) حجت خدا روی زمین است. تا روز قیامت این راه امامت باقی خواهد بود و مسیر خداپرستی را روشن خواهد نمود.

کسی که امام زمانش را شناسد به مرگ جاهلیت مرده است. این سخن پیامبر است. (۵۸)

یک بار دیگر آیه ۲۸ را می‌خوانم: «خدا یکتاپرستی را در نسل ابراهیم قرار داد». اکنون می‌فهمم که خدا هم یکتاپرستی و هم نبوت و هم امامت را در نسل ابراهیم (علیه السلام) قرار داد، زیرا امامت ادامه راه توحید است، خدا این راه را برای کسانی که می‌خواهند به هدایت واقعی برسند، قرار داده است.

* * *

زُخْرُف: آیه ۳۰ - ۲۹

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ (۲۹) وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (۳۰)

مردم مکه خود را پیرو ابراهیم (علیه السلام) می‌دانستند و به کعبه که یادگار او بود، احترام می‌گذاشتند و دور آن طواف می‌کردند، اما آنان آیین ابراهیم (علیه السلام) را به خرافات آلوده کردند و اطراف کعبه را پر از بت نمودند و به بت‌ها سجده می‌کردند، تو به آنان و پدران آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، به آنان نعمت‌های خود را ارزانی داشتی و قرآن را بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کردی و او را به پیامبری برگزیدی تا آنان را آشکارا به سوی تو فراخواند.

اما وقتی محمد (صلی الله علیه و آله) برای آنان این قرآن را خواند، قرآن را انکار کردند و گفتند: «این قرآن، جادوست و ما به آن ایمان نداریم».

* * *

زُخْرُف: آیه ۳۵ - ۳۱

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱) أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا

ص: ۱۳۶

بَيْنَهُمْ مَعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سِيْرِيًّا وَرَحْمَهُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲) وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سِقْفًا مِنْ فَضِّهِ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) وَلِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ (۳۴) وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵)

محمد(صلی الله علیه وآله) آنان را به یکتاپرستی فرا می خواند، ولی آنان می گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ و ثروتمند از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟».

بیشتر ثروتمندان آن روزگار در دو شهر مکه و طائف زندگی می کردند، مکه شهری تجاری بود و طائف شهری مناسب برای کشاورزی بود.

معیار ارزش انسان ها نزد آنان فقط ثروت و ریاست بود، آنان تصوّر می کردند که هر کس ثروت بیشتری داشته باشد تو او را بیشتر دوست داری و مقامش نزد تو بالاتر است، آنان تعجب می کردند که چرا شخصی مانند محمد(صلی الله علیه وآله) که دستش از مال دنیا خالی است، پیامبر شده است.

به راستی آنان در جهل و نادانی بودند.

مگر اختیار رحمت تو به دست آن هاست؟

مگر رحمت تو را آنان تقسیم می کنند؟

مگر کار به دست آنان است که به هر کس بخواهند نبوت عطا کنند و هر کس را که بخواهند از نبوت محروم کنند؟

تو خود رحمت خویش را تقسیم می کنی، تو می دانی چه کسی شایستگی مقام پیامبری را دارد.

آنان چقدر جاهل و نادانند که خیال می کنند هر کس ثروت بیشتری دارد تو او را بیشتر دوست داری.

هرگز چنین نیست. کسی که ثروت زیادی دارد، معلوم نیست که تو او را دوست داشته باشی!

تو زندگی دنیا را میان انسان ها تقسیم نمودی، بعضی را بر بعضی دیگر برتری دادی. تو چنین اراده کردی که برخی دیگر را به کار گیرند و انسان ها با هم همکاری داشته باشند.

نباید این تفاوت های ظاهری، انسان ها را فریب دهد، به راستی که رحمت تو از همه ثروتی که انسان ها جمع می کنند، بهتر است.

ثروت دنیا نزد تو آن قدر بی ارزش است که فقط باید نصیب افراد بی ارزش شود. بندگان خوب تو از چیزهایی که ارزش واقعی دارند، بهره مند شوند.

آری! دنیای بی ارزش باید فقط نصیب انسان های بی ارزش می شد!

اما اگر تو چنین کاری می کردی، چه اتفاقی می افتاد؟

انسان های کم ظرفیت و دنیاطلب به کفر علاقه پیدا می کردند و همه راه کفر را برمی گزیدند تا از دنیا بهره مند شوند.

تو می دانستی که انسان ها دنیاطلب هستند و اگر دنیا را فقط به کافران می دادی، آنان برای رسیدن به دنیا به کفر علاقه مند می شدند و این فتنه ای

بزرگ بود.

پس تو تصمیم گرفتی دنیا را هم به مؤمن و هم به کافر بدهی. مؤمنان زیادی هستند که ثروتمند هستند همان طور که کافران زیادی هم ثروتمندند. از طرف دیگر مؤمنان فقیر هم وجود دارند، همان گونه که کافران فقیر هم وجود دارند. اکنون انسان ها می دانند که ثروت دنیا ربطی به ایمان و کفر ندارد، آنان از این فتنه نجات پیدا کردند.

اگر انسان ها دارای درک و شعور بالایی بودند، در این فتنه قرار نمی گرفتند تو ثروت دنیا را فقط به کافران می دادی، خانه های زیبا از نقره که پله های فراوان داشته باشد، خانه هایی که دارای درهای بزرگ و تخت های زیبا باشد که بر روی آن تکیه کنند و تویورها و زینت های دیگری به آنان می دادی.

آری، دنیا نزد تو هیچ ارزشی ندارد. اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد تو ارزش داشت، ذره ای از آن را هم نصیب کافران نمی کردی. (۵۹)

به راستی که تو آخرت را برای پرهیزکاران قرار دادی، آخرتی که هرگز نابود نمی شود.

مردم مکه تصوّر می کردند که اگر کسی ثروتمند باشد، نزد تو گرامی و عزیز است، پس وقتی محمّد (صلی الله علیه و آله) پیامبر شد تعجب کردند که چرا تو او را که فقیر است انتخاب کرده ای.

آنان باور داشتند که هر کس فقیر باشد، نزد تو جایگاهی ندارد، این باور غلطی بود، آنان نمی دانستند که دنیا برای تو بسیار بی ارزش است، آن قدر

ص: ۱۳۹

بی ارزش که اگر ترس از آن فتنه نبود، کاری می کردی که مردم ثروت را نشانه کفر بدانند.

آری، دنیا آن قدر بی ارزش است که می توانست نشانه کفر باشد و وضع جامعه به گونه ای باشد که هر کس که ثروتمند باشد، مردم بفهمند که او کافر است که ثروت دارد، اما این کار، فتنه ای را در پی داشت و سبب می شد که انسان های کم ظرفیت به سوی کفر رو آورند، به همین خاطر تو ثروت را بین مؤمن و کافر تقسیم کردی. امروز دیگر ثروت نشانه کفر نیست.

ص: ۱۴۰

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ (۳۸) وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹)

هر کس از یاد تو روی بگرداند، شیطانی را می فرستی که همواره همنشین او باشد و زشتی ها را برای او زیبا جلوه دهد.

کسی که از پذیرفتن حقّ ابا کند و راه کفر را برگزیند و شیفته دنیا شود، به چنین سرنوشتی دچار می شود و شیطان بر جان و روح او مسلط می شود. (گویا تو قلب انسان را همانند لیوانی آفریدی که هر مقدار از آب خالی شود، هوا جای آن را پر می کند، هر مقدار که قلب انسان از یاد تو خالی شود، یاد دنیا، جای آن را پر می کند).

تو راه حق را به او نشان دادی امّا او خودش حق را انکار کرد و به راه کفر قدم نهاد، تو هم او را به حال خود رها کردی و وسوسه های شیطان کار خودش را کرد و او را از راه سعادت باز داشت، او به راه گمراهی می رود و خیال می کند که راه خوشبختی را می پیماید.

تو به او مهلت می دهی و در عذاب او شتاب نمی کنی، وقتی روز قیامت فرا رسد او در جهنّم همنشین شیطان خواهد بود، فرشتگان او را با شیطان به یک زنجیر می بندند. (۶۰)

این همنشینی برای او، عذابی سخت است، وقتی چهره وحشتناک آن شیطان را می بیند، ترس و وحشت بر دلش می نشیند و به شیطان می گوید: «ای کاش فاصله تو از من به اندازه فاصله مشرق تا مغرب بود! تو بد همنشینی برای من بودی! کاش من به وسوسه های تو گوش نمی کردم، من پشیمان هستم که چرا به سخت گوش دادم، کاش راهم را از تو جدا می کردم و به این روز گرفتار نمی شدم». (۶۱)

اینجاست که فرشتگان به او می گویند: «پشیمانی هیچ سودی ندارد، شما به خودتان ستم کردید، این آتش، نتیجه کردار خودتان است، هر دو محکوم به کیفر هستید».

آری، هر کدام به گناه خود کیفر می شوند: یکی به گناه گمراه کردن و دیگری به گناه پیروی کردن.

شیطان در آتش می سوزد زیرا دیگری را گمراه کرده است، کافر در آتش می سوزد زیرا از شیطان پیروی کرده است، او به اختیار خود راه شیطان را برگزید، او می توانست به وسوسه های شیطان گوش نکند، شیطان او را وسوسه کرد، امّا او خودش پیروی از شیطان را انتخاب کرد و برای همین باید

زُخْرَف: آیه ۴۰

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴۰)

بزرگان مکه با محمد (صلی الله علیه و آله) دشمنی می کردند، به سوی او سنگ پرتاب می کردند و خاکستر بر سرش می ریختند، محمد (صلی الله علیه و آله) با خود فکر کرد که چرا آنان ایمان نمی آورند، چرا سخن حق را قبول نمی کنند؟

اکنون تو با او چنین سخن می گویی:

ای محمد! تو وظیفه خودت را انجام بده، قرآن مرا برای مردم بخوان، امّا بدان که برای این که کسی هدایت شود، باید آمادگی قلبی داشته باشد، او باید گوش شنوا و چشمی بینا و فکری روشن داشته باشد.

بعضی سخن تو را می شنوند، تو را می بینند، امّا از این دیدن و شنیدن، بهره ای نمی برند، آنان تصمیم گرفته اند به تو ایمان نیاورند، آنان کسانی هستند که قدرت درک خود را از دست داده اند، اسیر دنیا و هوس های زودگذر آن شده اند، گویا کر و لال هستند و در تاریکی جهل و نادانی گرفتار شده اند.

ای محمد! آیا تو می توانی کسی را که گوشش نمی شنود، شنوا سازی؟ آیا می توانی کوردلان را بینا سازی؟ آیا می توانی کسی که اسیر گمراهی و لجاجت است، هدایت کنی؟ تو باید وظیفه خودت را انجام دهی، تو می توانی کسانی که گوش دلشان شنواست، هدایت کنی، همان کسانی که سخت را می شنوند حقیقت را می فهمند و به تو ایمان می آورند، امّا کسانی که اسیر

لجاجت شده اند نمی خواهند ایمان بیاورند، اما باید حجت بر آنان تمام شود، برای آنان قرآن بخوان تا روز قیامت نگویند که نمی دانستیم راه حق چیست، سخن تو حق را برای آنان آشکار می کند و این خودشان هستند که حق را انکار می کنند، من در روز قیامت آنان را عذابی سخت خواهم نمود.

زُخْرُف: آیه ۴۲ - ۴۱

فَأَمَّا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲)

در قرآن به کافران مکه وعده دادی که اگر به انکار و کفر خود ادامه دهند، عذاب آنان فرا خواهد رسید، کافران وقتی این مطلب را شنیدند با خود گفتند: «محمد، دیر یا زود، از دنیا می رود، با مرگ او، این وعده ها هم بی اثر می شود».

اکنون با پیامبر چنین سخن می گویی: «ای محمد! آنان چه فکر باطلی می کنند، حتی اگر مرگ تو فرا رسد، حتماً از آنان انتقام می گیرم یا در زمان حیات تو، آنچه از عذاب به آنان وعده داده ام نشان می دهم. ای محمد! فرقی نمی کند تو زنده باشی یا نه، من بر هلاک کردن آنان توانایی دارم و به زودی وعده من فرا می رسد».

این دو آیه زمانی نازل شد که پیامبر در مکه بود، بعداً پیامبر به مدینه هجرت کرد، در سال دوم هجری، در جنگ «بدر» خدا پیامبر را یاری کرد، در آن روز گروهی از این کافران کشته شدند و به سزای عملشان رسیدند.

زُخْرُف: آیه ۴۴ - ۴۳

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ

ص: ۱۴۴

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳) وَإِنَّهُ لَدِكُّرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ (۴۴)

گروهی از مردم مکه به قرآن ایمان نیاوردند، این که آنان ایمان نیاوردند، دلیلی بر اشکال در برنامه محمد (صلی الله علیه وآله) نبود، آنان خودشان راه لجابت را برگزیده بودند و خود را از سعادت محروم ساختند، اکنون تو با محمد (صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی:

ای محمد! من قرآن را بر قلب تو نازل کردم، پس بر همین قرآن تکیه کن و راحت را ادامه بده که تو بر راهی راست قرار داری.

ای محمد! این قرآن، پند و موعظه ای برای تو و قوم توست، به زودی از شما سؤال خواهد شد که با قرآن چه کردید؟ در روز قیامت از تو می پرسم که آیا قرآن را به مردم ابلاغ کردی و از پیروانت سؤال خواهم کرد که آیا به قرآن، عمل کردند؟ (۶۲)

زُخْرُف: آیه ۴۵

وَإِسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ (۴۵)

بزرگان مکه که منافع خود را در بُت پرستی می دیدند به مردم می گفتند: «خدا به ما فرمان داده است که بُت ها را پرستیم. پرستش بُت ها ما را به خدا نزدیک می کند».

این سخن دروغی بود که آنان می گفتند، تو هرگز انسان ها را به بُت پرستی دعوت نکرده ای، اکنون در این آیه به محمد (صلی الله علیه وآله) چنین می گویی: «ای محمد! از

ص: ۱۴۵

پیامبرانی که قبل از تو آمدند سؤال کن! از آنان بپرس به چه مبعوث شدند؟ از آنان سؤال کن که آیا من از آنان خواسته ام که مردم را به خدایان دروغین بخوانند؟».

مؤمنان به محمد (صلی الله علیه و آله) و همه پیامبران ایمان دارند. آنان پیامبران را معلمان بزرگ بشریت می دانند که هر کدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته اند. آری، پیامبران از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده اند که خدا به آنان نازل کرده بود، آنان مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند.

اسم او «نافع» بود، او به سفر حج آمده بود، نگاهی به گوشه مسجد الحرام نمود، دید در آنجا جمعیت زیادی جمع شده اند، سؤال کرد که آنجا چه خبر است. به او گفتند: «امام باقر (علیه السلام) در آنجا به سؤالات مسلمانان پاسخ می دهد».

با خود گفت: «نزد او می روم و سؤال مهمی از او می پرسم که نتواند جواب دهد».

نزدیک آمد و چنین گفت:

___ من آمدم تا از شما سؤالی بپرسم.

___ هر چه می خواهی بپرس!

___ به من بگو بین عیسی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله) چند سال فاصله بود؟

___ پانصد سال بین آن دو فاصله بود.

___ آیا تو قبول داری که آخرین پیامبری که قبل از محمد (صلی الله علیه و آله) بود، عیسی (علیه السلام) بود و عیسی (علیه السلام) پانصد سال قبل از محمد (صلی الله علیه و آله) زندگی می کرد؟

___ آری.

___ در آیه ۴۵ سوره زخرف خدا به محمد (صلی الله علیه و آله) می گوید: «از پیامبرانی که قبل از

تو بوده اند، سؤال کن!». محمد(صلی الله علیه وآله) چگونه می تواند از عیسی(علیه السلام) که پانصد سال قبل از او بوده است، سؤال کند؟ چگونه محمد(صلی الله علیه وآله) می تواند از پیامبرانی که صدها سال قبل از او بودند، سؤال پرسد؟

___ آیا آیه ابتدایی سوره اسراء را خوانده ای؟

___ آری، در آنجا خدا از سفر معراج محمد(صلی الله علیه وآله) سخن می گوید.

___ جواب سؤال تو در آن آیه است. وقتی پیامبر به سفر معراج رفت، ابتدا به بیت المقدس رفت، خدا روح همه پیامبران را در آنجا جمع کرد و پیامبر در آن شب از پیامبران این سؤال را پرسید.(۶۳)

* * *

خدا محمد(صلی الله علیه وآله) را شبی به سفر آسمانی برد و او را مهمان اهل آسمان ها نمود، او محمد(صلی الله علیه وآله) را از مسجدالحرام، از کنار کعبه به بیت المقدس در فلسطین برد. خدا جبرئیل را فرستاد تا محمد(صلی الله علیه وآله) را به بیت المقدس ببرد و بعد از آن به هفت آسمان سفر کند.

خدا در آن شب برای محمد(صلی الله علیه وآله) برنامه ویژه ای داشت، خدا روح همه پیامبران خود را در بیت المقدس جمع نمود.(۶۴)

ابراهیم(علیه السلام) به استقبال محمد(صلی الله علیه وآله) آمد و محمد(صلی الله علیه وآله) به او سلام کرد و پاسخ شنید.(۶۵)

همه پیامبران به صف ایستاده بودند، محمد(صلی الله علیه وآله) آرام آرام، صف ها را شکافت و جلو رفت.(۶۶)

جبرئیل به امر خدا، اذان گفت و سپس چنین گفت: «ای محمد! در محراب بایست و نماز را اقامه کن».

نماز بر پا شد، همه انبیاء، پشت سر محمد(صلی الله علیه وآله) به صف ایستادند.(۶۷)

ص: ۱۴۷

وقتی نماز تمام شد، خدا به محمد (صلی الله علیه وآله) چنین گفت: «ای محمد! از آنان سؤال کن که به چه چیزی مبعوث شده اند؟».

اینجا بود که محمد (صلی الله علیه وآله) از جا بلند شد و رو به پیامبران کرد و فرمود: «شما به چه چیزی مبعوث شدید؟». آنان در جواب گفتند: «ما به یکتاپرستی مبعوث شدیم». (۶۸)

پس از آن محمد (صلی الله علیه وآله) به سوی آسمان ها سفر نمود و از هفت آسمان گذشت، در هر آسمانی شگفتی هایی دید و سپس به سوی عالم ملکوت رفت.

رُخُف: آیه ۵۰ - ۴۶

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷) وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعِزَّةِ بِأَلْهَامٍ لَّعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (۵۰)

محمد (صلی الله علیه وآله) راه خود را آغاز کرده است، گروهی به او ایمان آورده اند ولی راه او طولانی است و باید صبر و استقامت کند، پیروان او هم در سختی هستند، کافران آنان را شکنجه می کنند، آنان نیز باید بر همه این سختی ها و مشکلات صبر کنند که تو سرانجام آنان را بر کافران پیروز خواهی کرد.

اکنون از موسی (علیه السلام) یاد می کنی، او و پیروانش سختی های فراوانی را تحمل کردند، فرعون آنان را شکنجه می داد، اما سرانجام تو آنان را بر فرعون پیروز نمودی.

تو به موسی (علیه السلام) معجزاتی دادی و او را نزد فرعون و پیروان فرعون فرستادی، موسی (علیه السلام) به آنان گفت: «من پیامبری هستم که از طرف پروردگار جهانیان آمدم».

فرعون به موسی (علیه السلام) گفت: «چه معجزه ای با خود آورده ای؟».

در این هنگام، موسی (علیه السلام) عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می رفت تخت فرعون را بلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی! این اژدها را بگیر». موسی (علیه السلام) دست دراز کرد و اژدها تبدیل به عصا شد.

همچنین موسی (علیه السلام) دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند که دست او نورانی و درخشنده شد، طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت.

* * *

فرعون و فرعونیان فهمیدند که حق با موسی (علیه السلام) است، اما حاضر نشدند به موسی (علیه السلام) ایمان آورند. آنان حکومت و ریاست دنیا را بهتر از سعادت آخرت دانستند و به سخنان موسی (علیه السلام) خندیدند و همگی او و معجزاتش را مسخره کردند.

تو دوست داشتی که آنان هدایت شوند، پس معجزات دیگری به موسی (علیه السلام) دادی، معجزاتی که از نمونه قبلی آن، بزرگ تر و مهم تر بود، تو آنان را به بلاها گرفتار ساختی شاید توبه کنند و به حق باز گردند.

آنان به جای آن که حق را بپذیرند، موسی (علیه السلام) را جادوگر خطاب کردند، هر بار که بلائی تازه ای بر آنان نازل می شد نزد موسی (علیه السلام) می آمدند و می گفتند: «ای موسی! خدای تو با تو عهد دارد که دعایت را مستجاب کند، پس از خدایت

بخواه تا این بلا را از ما دور کند، ما قول می دهیم که بعد از آن ایمان آوریم».

موسی (علیه السلام) دعا می کرد و آن بلا از آنان دور می شد، امّا آنان عهد و پیمان خود را می شکستند و ایمان نمی آوردند.

در اینجا شش بلایی که فرعونیان به آن مبتلا شدند را ذکر می کنم:

۱ - طوفان های شدید که قصر فرعون و خانه طرفداران او را ویران کرد. آنان مجبور شدند که از شهر بیرون بروند و در بیابان ها خیمه بزنند.

۲ - ملخ ها هجوم آوردند و محصولات آنان را از بین بردند.

۳ - زندگی آنان پر از قورباغه شد و قورباغه ها از در و دیوار و لباس های آنان بالا می رفتند.

۴ - نوعی آفت گیاهی به نام «شپش» به گیاهان آنان ضربه زد و نیز بر سر و صورت آنان می چسبید و زندگی آنان را مختل می کرد.

۵ - وقتی آنان می خواستند آبی بیاشامند، فوراً آب، تبدیل به خون می شد.

۶ - قحطی شدید و گرسنگی.

این شش بلا در یک سال اتفاق نیفتاد، بلکه آنان هر سال به یکی از این بلاها گرفتار شدند. سال جدید، بلای جدید.

فرعونیان وقتی این بلاها را می دیدند، می فهمیدند که این نشانه ای از طرف توست، آنان از موسی (علیه السلام) می خواستند تا دعا کند و این بلاها برطرف شود و آنان ایمان بیاورند، امّا وقتی بلا برطرف می شد آنان به قول خود عمل نمی کردند.

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۵۱) أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۲) فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۳)

گروهی از مردم مصر که پیرو فرعون بودند، وقتی معجزات موسی (علیه السلام) را دیدند به فکر فرو رفتند و در دین خود شک کردند، در آنان زمینه پذیرش حقّ به وجود آمد. اینجا بود که فرعون آنان را جمع کرد و برای آنان سخنرانی کرد و به خیال خودش، برتری خود را بر موسی (علیه السلام) ثابت نمود. او به مردم چنین گفت:

ای مردم! آیا حکومت سرزمین پهناور مصر از آن من نیست؟

این نهرها به فرمان من جاری می شوند.

قدری فکر کنید، موسی چه دارد؟ او یک عصا و یک لباس پشمینه بیشتر ندارد، آیا من بهترم یا او؟

من پادشاهی بزرگی دارم، همه مصر به فرمان من است، موسی فقیری است که نمی تواند به درستی سخن بگوید و زبانش هم لکنت دارد.

موسی خود را پیامبر خدا می داند، اگر او راست می گوید پس چرا خدا به او دستبندهای طلا نداده است؟ چرا فرشتگان همراه او نیامده اند تا سخنش را تأیید کنند؟

فرعون به مردم گفت: «موسی نمی تواند به درستی سخن بگوید و زبانش هم

لکنت دارد».

ماجراى لکنت زبان موسى (عليه السلام) چه بود؟

قبل از اين که موسى (عليه السلام) به پيامبرى برسد، زبانش لکنت داشت، اين در اثر آتشی بود که موسى (عليه السلام) در کودکی به دهان گرفت.

در اینجا شرح آن ماجرا را می نویسم: خدا به مادر موسى (عليه السلام) دستور داد تا موسى (عليه السلام) را در صندوقچه ای قرار دهد و آن را به آب بیندازد. آب صندوقچه را به کاخ فرعون برد. زن فرعون از فرعون خواست تا موسى (عليه السلام) را فرزند خوانده خود کنند، آنان هیچ فرزندی نداشتند.

فرعون با این پیشنهاد موافقت کرد. تقریباً یک سال گذشت، روزی موسى (عليه السلام) همان طور که در بغل فرعون بود به فرعون چنگ زد و مقصداری از ریش او را کند. فرعون بسیار ناراحت شد، پیشگویان دربار به او خبر داده بودند که به زودی یک نفر از بنی اسرائیل قیام می کند و حکومت تو را نابود می کند.

او با خود گفت: «من همه پسران بنی اسرائیل را کشتم، اکنون پسری را که آب به قصر من آورده است، به عنوان پسر خود نگهداری می کنم، نکند این بچه همان کسی باشد که می خواهد حکومت مرا نابود کند».

فرعون تصمیم گرفت تا موسى (عليه السلام) را به قتل برساند، زن او از این ماجرا باخبر شد و به فرعون گفت:

___ ای فرعون! این یک کودک است. عقل کاملی که ندارد، چرا از کار او ناراحت شدی؟

___ اتفاقاً او می داند که چه می کند.

___ او را امتحان کن. اگر واقعاً معلوم شد عقل دارد، حقّ با توست.

___ چگونه؟

ص: ۱۵۲

— ای فرعون! صبر کن!

زن فرعون یک خرما و یک قطعه زغال آتشین را در چند متری موسی (علیه السلام) قرار داد، آن وقت موسی (علیه السلام) را رها کرد، موسی (علیه السلام) ابتدا به سوی خرما رفت، او دستش را دراز کرد که خرما را بردارد. جبرئیل از آسمان نازل شد و قطعه زغال آتشین را در دهان او گذاشت، زبان موسی (علیه السلام) سوخت و شروع به گریه کرد.

زن فرعون به فرعون گفت: «به تو گفتم که او کودک است و نمی داند چه می کند».

اینجا بود که فرعون آرام شد و از کشتن موسی (علیه السلام) پشیمان شد.

آری، این گونه جان موسی (علیه السلام) حفظ شد، اما اثر آن سوختگی در زبانش باقی ماند و گاهی زبان او گیر می کرد.

سال ها گذشت، شبی که موسی (علیه السلام) در کوه طور به پیامبری مبعوث شد، از خدا خواست تا لکنت زبان او را شفا دهد. خدا هم دعای او را مستجاب کرد. وقتی موسی (علیه السلام) نزد فرعونیان آمد دیگر می توانست به راحتی با آنان سخن بگوید.

فرعون در سخنرانی خود به مردم گفت: «موسی نمی تواند به درستی سخن بگوید و زبانش هم لکنت دارد». فرعون از گذشته موسی (علیه السلام) سخن گفت و مردم را این گونه فریب داد، مردم موسی (علیه السلام) را قبل از پیامبر شدن می شناختند و خیلی ها او را پسر فرعون خطاب می کردند. آن ها می دانستند که موسی (علیه السلام) لکنت زبان دارد، اما خیلی از آنان نمی دانستند که موسی (علیه السلام) شفا گرفته است، فرعون این سخن را گفت تا به خیال خود به موسی (علیه السلام) عیبی بگیرد.

مناسب است در اینجا سه نکته بنویسم:

ص: ۱۵۳

* نکته اول

فرعون در سخنان خود چنین گفت: «این نهرها به فرمان من جاری می شوند»، منظور او از این سخن چه بود؟

رود نیل بسیار بزرگ است و از این رود، نهرهای بزرگی جدا می شود و سر تا سر کشور مصر را سیراب می کند. این نهرها با فرمان فرعون اداره می شد، کافی بود که دستور دهد تا یک نهر را ببندند و نگذارند آب به منطقه ای برسد.

همه آبادی مصر به خاطر همین رود نیل و نهرهای آن بود، برای همین فرعون به آن می نازید و بر موسی (علیه السلام) فخر می فروخت.

* نکته دوم

فرعون به مردم گفت: «اگر موسی راست می گوید پس چرا خدا به او دستبندهای طلا نداده است؟».

در میان مردم مصر رسم بود که اگر کسی به ریاست می رسید با دستبند و گردنبند طلا خود را زینت می کرد و این نشانه ریاست او بود. فرعون می خواست به مردم بگوید که موسی (علیه السلام) هرگز پیامبر نیست زیرا جز یک عصای چوبی و لباس پشمینه چیزی ندارد.

هدف فرعون این بود که ذهن مردم را به سوی ارزش های دروغین مشغول کند، در حالی که ارزش انسان به ایمان و تقوا و پاکی او می باشد نه به طلا و جواهراتی که همراه دارد.

* نکته سوم

فرعون به مردم گفت: «چرا فرشتگان همراه موسی نیامده اند تا سخنش را تأیید کنند؟».

ص: ۱۵۴

فرعون انتظار داشت که فرشتگان بر موسی (علیه السلام) نازل شوند تا او بتواند فرشتگان را با چشم ببیند تا به خیال خود یقین کند که موسی (علیه السلام) پیامبر است، اما او به دنبال بهانه جویی بود.

اگر فرعون در جستجوی حق بود، معجزه عصای موسی (علیه السلام) برای او کفایت می کرد.

خداوند خواسته او را اجابت نکرد، زیرا اگر فرعون و فرعونیان فرشتگان را می دیدند و باز هم از قبول حق خودداری می کردند، عذاب فوراً نازل می شد.

این قانون خداست: دیدن فرشتگان، ورود به جهان شهود است، کسی که به جهان شهود وارد شود، اگر کفر بورزد، فوراً به عذاب گرفتار می شود.

خدا می خواست به آنان فرصت بدهد، شاید در آینده، به حق و حقیقت ایمان بیاورند و هدایت شوند، پس، پرده از چشم آنان برداشت و فرشتگان را به آنان نشان نداد.

زُخُوف: آیه ۵۶ - ۵۴

فَاسِيَتْخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۴) فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَمَنَّا مِنْهُمْ فَأَعْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۵) فَجَعَلْنَاهُمْ سِيفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ (۵۶)

فرعون حق را شناخت و یقین داشت که موسی (علیه السلام) پیامبر توست، اما این سخنان را گفت و مردم را فریب داد و عقل آنان را به بازی گرفت. این شیوه و رسم حکومت های ستمگر است که مردم را فریب می دهند و سطح دانش و فهم آنان را پایین نگه می دارند. آن حکومت ها می دانند که بیدار شدن مردم، بزرگ ترین خطر برای آنان است و همیشه تلاش می کنند مردم را شستشوی

ص: ۱۵۵

مغزی بدهند و آنان را با سخنان زیبای باطل، فریب دهند.

مردم به سخنان فرعون گوش کردند و به خود ظلم کردند، آنان می توانستند از فرعون پیروی نکنند امّا خودشان چنین خواستند، آنان شیفته دنیا و پول و ثروت بودند و برای دستیابی به دنیا از فرعون پیروی کردند و خود را از هدایت دور کردند.

هنگامی که آنان تو را به خشم آوردند، تو از آنان انتقام گرفتی و همه را در رود نیل غرق کردی. این گونه بود که آنان پیشوای کافرانی شدند که به خشم تو گرفتار می شوند. تو هلاکت آنان را مایه عبرتی برای آیندگان قرار دادی. (۶۹)

شبی به موسی (علیه السلام) فرمان دادی تا با بنی اسرائیل به سوی فلسطین حرکت کند. فرعون از ماجرا باخبر شد و با همه سپاهش به دنبال آنان حرکت کرد. موسی (علیه السلام) با یاران خود به رود نیل رسیدند، تو از موسی (علیه السلام) خواستی عصای خود را به آب بزنند، وقتی موسی (علیه السلام) چنین کرد، رود نیل شکافته شد و موسی (علیه السلام) و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سر رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت و آن ها در آب غرق شدند.

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام)، آیه ۵۵ این سوره را خواند، به فکر فرو رفت، خدا در این آیه می گوید: «وقتی فرعونیان مرا به خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتم». او با خود فکر کرد: مگر خدا هم به خشم می آید؟ منظور از این سخن چیست؟

ص: ۱۵۶

او نزد امام صادق (علیه السلام) رفت و این آیه را برای آن حضرت خواند، امام به او چنین فرمود: «خدا هرگز دچار دگرگونی نمی شود، خدا از خشم و غضب، بالاتر و والاتر است، او هرگز مانند انسان ها خوشحال و یا عصبانی نمی شود، او برای خود دوستانی انتخاب کرده است، پیامبران، دوستان خدا هستند. خدا، خوشحالیِ دوستان خود را، خوشحالی خود قرار داد و خشم آن ها را خشم خود معرفی کرده است.» (۷۰)

وقتی من این سخن را خواندم فهمیدم که معنای این آیه چیست: آن شب که فرعون با لشکر خود به دنبال موسی (علیه السلام) حرکت کرد تا او و یارانش را دستگیر کند، موسی (علیه السلام) از این حرکت فرعون به خشم آمد، خدا این خشم موسی (علیه السلام) را همانند خشم خودش قرار داد.

اگر کسی همه گناهان دنیا را انجام دهد، خدا از دست او عصبانی نمی شود، زیرا خدا هرگز عصبانی نمی شود.

هر جا خواندم که خدا از کسی راضی و خوشحال است، باید بدانم که خدا ثواب و رحمت خود را به آن شخص داده است.

هر جا خواندم که خدا از دست کسی عصبانی است، یعنی خدا آن شخص را به عذاب خود گرفتار کرده است.

هر جا خواندم خدا از کسی انتقام گرفت، یعنی خدا او را کیفر نمود.

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۵۸) إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (۶۰) وَإِنَّهُ لَعَلَّمَ لِسَاءَةَ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَلَا يَصِيْدَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۲) وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيِّنَاتِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ (۶۳) إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ أَلِيمٍ (۶۵)

محمد(صلی الله علیه وآله) مردم را به یکتاپرستی فرا می خواند و از آنان می خواست دست از بت پرستی بردارند، او برای آنان قرآن می خواند و از سرنوشت کسانی که

بُت پرستی را ادامه می دهند خبر داد.

روزی گروهی از بزرگان مکه در جایی جمع شده بودند، محمد (صلی الله علیه وآله) نزد آنان رفت و برای آنان آیاتی از سوره انبیاء را خواند. (آیات ۹۷ تا ۱۰۰).

وقتی آنان این آیات را شنیدند نتوانستند جوابی بدهند و به فکر فرو رفتند. آن آیات چه پیامی داشت که آنان را این گونه به فکر فرو برد؟

مناسب می بینم تا ترجمه آن سه آیه را بنویسم:

ای مردم! وعده حقّ که همان قیامت است، نزدیک می شود، در آن روز چشمان کافران از وحشت خیره می ماند و می گویند: «ای وای بر ما که از این روز، غافل بودیم، ما به خود ستم کردیم». فرشتگان به آنان می گویند: «به زودی شما و آنچه غیر از خدا می پرستیدید هیزم جهنّم می شوید». به راستی اگر آن بُت ها، خدا بودند، هرگز به سوی جهنّم برده نمی شدند، کافران با چشم خود می بینند که فرشتگان بُت ها را به سوی جهنّم می برند تا در آتش سوزان جهنّم بسوزانند. در آن روز، کافران و بُت ها برای همیشه در آتش جهنّم خواهند بود و هیچ راه نجاتی برای آنان نخواهد بود.

این ترجمه آن آیات بود که در اینجا نوشتم.

بزرگان مکه به فکر فرو رفتند، آیا بُت های آنان در جهنّم خواهند سوخت؟ آنان در برابر بُت ها سجده می کردند، حتّی بعضی از مردم، فرزندان خود را برای بُت ها قربانی کرده بودند. آیا این سرانجام آن بُت ها می باشد؟ اگر محمد (صلی الله علیه وآله) این آیات را برای مردم بخواند، برای مردم هم سؤال پیش می آید، باید فکری کرد، باید جوابی پیدا کرد. چه کسی می تواند جوابی دندان شکن به محمد (صلی الله علیه وآله) بدهد؟

لحظاتی گذشت، شخصی به نام «زَعْبَرِي» نزد آنان آمد، او همه بزرگان را در

غم و غصه دید، علت را پرسید، آنان ماجرا را بیان کردند. او قدری فکر کرد و گفت:

— من می توانم پاسخ دندان شکنی به محمد بدهم!

— چه پاسخی؟

— آیا محمد به شما گفت که ما در جهنم خواهیم بود و آنچه غیر از خدا پرستیده شود، در جهنم خواهد سوخت؟

— آری.

— مسیحیان عیسی را می پرستند، محمد عیسی را یکی از بندگان خوب خدا می داند.

— خوب. نتیجه این سخن چیست؟

— طبق گفته محمد، عیسی در جهنم خواهد بود، زیرا مسیحیان او را می پرستند. او می گوید: «هر چه غیر از خدا پرستیده شود، در آتش جهنم می سوزد»، پس عیسی هم در جهنم می سوزد. چه اشکالی دارد که ما و بُت های ما در کنار عیسی باشیم؟

بزرگان مکه تا این سخن را شنیدند، بسیار خوشحال شدند و با صدای بلند خندیدند و شادی کردند.

اینجا بود که جبرئیل بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شد و آیات ۵۷ تا ۶۵ سوره زُخْرُف را برای او خواند.

اکنون وقت آن است که این آیات را بنویسم:

ای محمد! من از همه سخنان بندگان خود باخبرم! من می دانم که قوم تو دور هم جمع شدند و عیسی که پسر مریم بود را به عنوان مثالی ذکر کردند تا

ص: ۱۶۰

دلیلی برای باطل کردن سخن تو باشد.

آنان وقتی این سخن را شنیدند، خندیدند و گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا عیسی؟ اگر خدایان ما در جهنم خواهند بود، عیسی هم در جهنم خواهد بود، زیرا عده ای او را می پرستند. آنان این سخن را برای این گفتند که با تو ستیزه کنند، به راستی که آنان گروهی کینه توز و پرخاشگرند.

ای محمّد! عیسی بنده ای بود که به او نعمت پیامبری عطا کردم. من او را در بندگی و تقوا، الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادم.

ای محمّد! این کافران به چه فکر می کنند؟ آیا فکر می کنند که من محتاج عبادت آنان هستم؟ من تو را به پیامبری فرستادم و از تو خواستم با آنان سخن بگویی و قرآن بخوانی تا خود آنان به رستگاری برسند. به آنان بگو که اگر من بخوهم می توانم به جای آنان فرشتگان را در زمین قرار دهم، فرشتگان هرگز معصیت مرا نمی کنند و همواره مرا عبادت می کنند. من هرگز نیازی به ایمان آنان ندارم.

ای محمّد! به آنان خبر بده که عیسی، سبب آگاهی از روز قیامت است، (نازل شدن عیسی از آسمان، گواه نزدیکی قیامت است).

ای محمّد! به مردم بگو که به روز قیامت، شک نکنند که سرانجام فرا می رسد، از آنان بخواه که از تو پیروی کنند که پیروی از تو، راه راست است و آنان را به سعادت می رساند، به آنان بگو که مواظب باشند مبادا شیطان آنان را فریب دهد که شیطان دشمن آشکار انسان ها می باشد.

ای محمّد! من عیسی را به عنوان پیامبر خود برگزیدم، عیسی با معجزات به سوی مردم رفت و به آنان گفت: «من از طرف خدا همراه با حکمت نزد شما آمده ام تا بعضی از چیزهایی را که در آن اختلاف دارید، برایتان توضیح دهم و

حقّ را آشکار کنم، پس تقوا پیشه کنید و از من پیروی کنید. بدانید که خدای یگانه، خدای من و خدای شماست، پس او را پرستید که این همان راه راست است».

این سخنی بود که عیسی به آن مردم گفت، اما گروه‌هایی از مردم درباره عیسی اختلاف کردند و بعضی او را خدا پنداشتند، پس وای بر آنان! عذابی دردناک در انتظار کسانی است که بر خود ظلم کردند.

درست است که قرآن در آیه ۹۷ سوره انبیا از عذاب کسانی که مورد پرستش واقع می‌شوند، سخن گفته است، اما هرگز عیسی (علیه السلام) در آتش نخواهد سوخت، او پیامبر و بنده نیکوکار خدا بود.

افرادی مثل فرعون در آتش می‌سوزند، زیرا آن‌ها خودشان مردم را به پرستش خود فرا خواندند و به این کار راضی بودند، اما عیسی (علیه السلام) بارها مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد، او از این که عده‌ای او را می‌پرستند، بیزار است.

آری، همه بُت پرستان، همه بُت‌ها و هر کس که مردم را به عبادت خود فرا خواند، در آتش جهنّم می‌سوزند.

مناسب می‌بینم آیه‌ای از قرآن را بنویسم که نشان می‌دهد که عیسی (علیه السلام) هرگز راضی نبود انسان‌ها او را پرستند.

این شرح آیه ۱۱۶ سوره مائده است: خدا در روز قیامت به عیسی (علیه السلام) چنین می‌گوید: «ای عیسی! آیا تو به مردم گفتی که به جای پرستش من، تو و مادرت را پرستند؟».

عیسی (علیه السلام) در پاسخ می‌گوید: «بارخدا یا! من هرگز حقّ ندارم آنچه را شایسته من نیست، بگویم، اگر چنین سخنی گفته باشم، تو می‌دانی! تو از تمام اسرار

پنهان باخبری. من چیزی جز آنچه مرا به آن مأمور کرده بودی، به آنان نگفتم. به آنان گفتم: «خدایی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست».

آن روز خدا همه کسانی که عیسی (علیه السلام) را پرستیدند یا او را پسر خدا دانستند به آتش جهنم می فرستد و عیسی (علیه السلام) را در بهشت جای می دهد.

* * *

در اینجا دو نکته را باید بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۶۱ این سوره می خوانیم که عیسی (علیه السلام)، سبب آگاهی به روز قیامت است. وقتی دشمنان عیسی (علیه السلام) خواستند او را به قتل برسانند، خدا عیسی (علیه السلام) را به آسمان برد. او در آسمان است تا زمانی که مهدی (علیه السلام) ظهور کند. این وعده خداست که عیسی (علیه السلام) از آسمان فرود می آید و پشت سر مهدی (علیه السلام) نماز می خواند.

فرود آمدن عیسی (علیه السلام) از آسمان، نشانه این است که دیگر قیامت نزدیک است.

* نکته دوم

در آیه ۶۳ این سوره آمده است که عیسی (علیه السلام) به مردم چنین گفت: «من آمده ام بعضی از چیزهایی را که در آن اختلاف دارید، برایتان توضیح بدهم و حق را آشکار کنم».

سؤال هایی که در بین انسان ها می باشد به دو گروه تقسیم می شود:

الف. سؤال های مهم: مطالبی که برای سعادت و رستگاری انسان لازم است، پیامبران این اختلاف ها را حل می کنند، مثل این که آیا خدا، شریک دارد یا نه؟ پیامبران یگانگی خدا را بیان می کنند و به این سؤال پاسخ می دهند.

ب. سؤال های غیر مهم: مطالبی که در سعادت انسان اثر ندارد، مثل این که آیا

ماه از کره زمین جدا شده است یا از سیاره دیگری جدا شده است؟ این سؤال هیچ نقشی در سعادت و رستگاری انسان ها ندارد. پیامبران وظیفه ندارند به این سؤالات پاسخ دهند.

* * *

زُخْرُف: آیه ۶۶

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۶)

بزرگان مکه با محمد (صلی الله علیه وآله) دشمنی می کردند و همواره به دنبال این بودند که با قرآن ستیز کنند، تو بهترین کتاب آسمانی را برای آنان فرستادی، محمد (صلی الله علیه وآله) را که بزرگ ترین پیامبر بود، برای هدایتشان فرستادی، دیگر چه می خواهند؟ منتظر چه هستند؟ چرا ایمان نمی آورند؟

آنان بعد از قرآن و محمد (صلی الله علیه وآله) منتظر چه هستند؟

آیا آنان منتظرند که قیامت ناگهان فرا رسد و آن وقت ایمان بیاورند؟ قیامتی که وقتی فرا رسد، همه در بی خبری هستند.

مگر آنان نمی دانند دیگر در آن لحظه، ایمان آوردن سودی ندارد؟

ایمانی که از روی ترس و اجبار باشد، ارزش ندارد، فقط ایمانی ارزش دارد که انسان با اختیار، آن را برگزیند، وقتی که خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، دیگر فرصت به پایان رسیده است، اگر کسی آن لحظه ایمان آورد، ایمانش قبول واقع نمی شود.

* * *

زُخْرُف: آیه ۶۷

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا

ص: ۱۶۴

کافران در این دنیا با یکدیگر دوست هستند و یکدیگر را یاری می کنند، اما در روز قیامت این دوستی ها جای خود را به دشمنی می دهند، گروهی دیگر را نفرین می کند و از یکدیگر بیزاری می جویند.

یکی به دوستش می گوید: «تو بودی که مرا به این عذاب گرفتار کردی»، دیگری می گوید: «خدا تو را عذاب کند که مرا به این روز انداختی!».

ولی مؤمنانی که در این دنیا با هم دوست بودند، در روز قیامت هم باهم دوست هستند و به یکدیگر مهربانی می کنند، زیرا دوستی آنان حول ارزش های جاودانی بود و نتیجه این دوستی در قیامت بیشتر آشکار می شود.

* * *

زُخْرُف: آیه ۷۳ - ۶۸

يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸) الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ (۶۹) ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ (۷۰) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصَفَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلْمِذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۱) وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲) لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۳)

در روز قیامت تو به مؤمنان چنین می گویی: «ای بندگان من! امروز شما را هیچ ترس و اندوهی نیست، ای کسانی که به آیات من ایمان آوردید و تسلیم فرمان من شدید، اکنون همراه با همسرانتان با آرامش و شادمانی به بهشت وارد شوید».

آنان وارد بهشت می شوند و از نعمت های زیبای آنجا بهره مند می شوند، غذا و نوشیدنی پاک در ظرف ها و جام های طلا به آنان عرضه می شود، در بهشت آنچه دل می خواهد و چشم از دیدن آن لذت می برد، وجود دارد.

فرشتگان به آنان می گویند: «این بهشتی است که به خاطر اعمال خوبتان به شما به ارث رسید، بدانید که در باغ های بهشت برای شما، میوه های فراوان است، هر چه می خواهید، بخورید».

* * *

در اینجا دو نکته را باید بیان کنم:

* نکته اول

در آیه ۷۰ آمده است که خدا به مؤمنان می گوید: «اکنون همراه با همسرانتان با آرامش و شادمانی به بهشت وارد شوید».

معلوم است که این در صورتی است که همسران آنان نیز مؤمن و نیکوکار بودند و در مسیر ایمان با شوهرانشان همگام بودند، کسی که در دنیا کافر بوده است، وارد بهشت نخواهد شد.

* نکته دوم

در آیه ۷۲ چنین می خوانم: فرشتگان به مؤمنان می گویند: «این بهشتی است که به شما به ارث رسید». منظور از این سخن چیست؟

خدا برای هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در جهنم آماده کرده است، کسی که کفر بورزد به جهنم می رود، سؤال این است، جایگاه بهشتی او چه می شود؟

خدا آن جایگاه را به مؤمنان می دهد، این مؤمنان هستند که جایگاه بهشتی کافران را به ارث می برند. (۷۱)

ص: ۱۶۶

رُخُوف: آیه ۷۷ - ۷۴

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ خَالِدُونَ (۷۴) لَمَا يُفَعَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۵) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (۷۶)
وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ (۷۷)

از سرنوشت مؤمنان سخن گفتمی، اکنون می خواهی از سرنوشت مُجرمان سخن بگویی.

«مُجرمان» چه کسانی هستند؟

آنان کسانی هستند که حق را شناخته اند، اما از روی عناد و دشمنی آن را انکار کردند، آنان در روز قیامت جاودانه در عذاب جهنم خواهند بود، عذاب آنان هیچ کم نمی شود و آنان در آنجا هیچ امیدی به نجات نخواهند داشت.

تو هرگز به آنان ستم نمی کنی ولی آنان خود ستمکار بودند و به خود و دیگران ستم نمودند و سرمایه وجودی خویش را تباه کردند و به چنان سرنوشتی مبتلا شدند.

آنان می دانند که هیچ راه نجاتی ندارند، پس آرزوی مرگ می کنند، آنان فریاد برمی آورند و با نگهبان جهنم چنین می گویند: «ای کاش خدای تو ما را بمیراند تا از این عذاب آسوده شویم». نگهبان جهنم به آنان می گوید: «شما برای همیشه در اینجا و در این عذاب خواهید بود و از مرگ خبری نیست».

زُخُوف: آیه ۸۰-۷۸

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۸) أَمْ أُبْرِمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ (۷۹) أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰)

بُت پرستان مکه می دانستند که حق با محمد (صلی الله علیه وآله) است، اما او را دروغگو خواندند و سخنش را نپذیرفتند، اکنون تو با آنان سخن می گویی: «من حق را برای شما آشکار ساختم، قرآن را برای شما فرستادم، اما شما از آن روی گردان شدید، شما برای دشمنی با قرآن تصمیم محکمی گرفتید و با هم پیمان بستید، بدانید که من هم بر کیفر شما تصمیم محکمی گرفتم. آیا خیال می کنید که من سخنان پنهان شما را نمی شنوم؟ شما با هم محرمانه سخن می گوید و می پندارید که من از شما بی خبرم؟ بدانید که سخن شما را می شنوم و فرشتگان من نزد شما هستند و هر چه را می گوید ثبت می کنند».

زُخُوف: آیه ۸۲-۸۱

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ (۸۱) سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲)

بُت پرستان بُت های خود را دختران تو می دانستند و در مقابل آنان سجده می کردند، اکنون تو از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید:

ای مردم! من هر چقدر با شما سخن گفتم، سختم را قبول نکردید، اکنون به شما چنین می گویم: اگر خدا فرزندی می داشت، من اوّل کسی بودم که از

ص: ۱۶۸

فرزند خدا اطاعت می کردم، زیرا ایمان و اعتقاد من به خدا بیشتر از شما است.

ای مردم! شما به خدا سخنانِ ناروایی را نسبت می دهید، خدایی که آسمان ها و زمین را آفریده است و خدایِ عرش است، از این نسبت ها به دور است.

* * *

در اینجا مناسب است دو نکته را بنویسم:

* نکته اول

خدا می دانست که بُت پرستان، اسیر لجاجت شده اند، برای همین به محمد(صلی الله علیه وآله)فرمان داد که با آنان این گونه سخن بگویند، آری، خدا هرگز فرزند ندارد، اما اگر بر فرض او فرزند می داشت، محمد(صلی الله علیه وآله)اولین کسی بود که از فرزند خدا اطاعت می کرد.

این مردم چقدر جاهل بودند که قطعه های سنگ را فرزند خدا می دانستند، مگر آن سنگ ها چه کاری می توانستند انجام دهند؟

خدا نه از تنهایی می ترسد و نه نیاز به کمک دارد که بخواهد فرزندی داشته باشد، این یک قانون است: هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست.

* نکته دوم

او خدایِ «عرش» است. منظور از «عرش» در اینجا چیست؟

عرش در لغت به معنای «تخت» است، منظور از «عرش» در اینجا «مجموعه جهان» می باشد، خدا جسم نیست تا بخواهد بر روی تخت پادشاهی خودش بنشیند. او بالاتر از این است که بخواهد در مکانی و جایی قرار بگیرد.

ص: ۱۶۹

منظور از «عرش» در این آیه همه زمین و آسمان ها می باشد.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می دهد. خدا همه جهان هستی را آفریده است و بر آن قدرت کامل دارد.

زُخْرُف: آیه ۸۳

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۸۳)

کافران به آیین خود دل خوش کرده بودند، شیطان آیین آنان را برایشان زیبا جلوه داده بود، اکنون از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی تا آنان را به حال خود رها کند تا سرگرم زندگی دنیا و لذت ها و شهوات شوند. تو به آنان فرصت می دهی تا آن روزی که به آنان وعده داده شده است فرا رسد.

آری، لحظه مرگ، فرشتگان پرده از چشم بُت پرستان برمی دارند و آن ها شعله های آتش جهنم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله های جهنمیان را می شنوند، گرزهای آتش و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می آید که گفتنی نیست. (۷۲)

زُخْرُف: آیه ۸۶ – ۸۴

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴) وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵) وَلَا

ص: ۱۷۰

يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶)

تو در آسمان ها خدای یگانه ای، تو در زمین خدای یگانه ای و تو فرزانه و دانا هستی، تو آن خدای بزرگواری هستی که پادشاهی آسمان ها و زمین و هر آنچه بین آن هاست از آن توست. تو می دانی که روز قیامت چه زمانی فرا می رسد، در آن روز همه انسان ها را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

در آن روز فقط کسانی که از روی علم به یگانگی تو شهادت دهند اجازه شفاعت دارند، این قانون توست.

مشرکان دو گروه هستند:

گروه اول: گروهی هستند که بُت ها را شریک تو می دانند و می گویند بُت ها از آنان شفاعت می کنند. این سخن باطل است، هرگز تو به بُت ها اجازه شفاعت نمی دهی.

گروه دوم: گروهی که دوستان تو را شریک تو قرار داده اند، مثلاً مسیحیان عیسی (علیه السلام) و عدّه ای هم فرشتگان را شریک تو قرار داده اند. یهودیان هم یکی از پیامبران تو را که نامش «عُزَيْر» بود شریک تو دانستند و او را فرزند تو خواندند.

در روز قیامت تو به عیسی و عُزَيْر و فرشتگان اجازه شفاعت می دهی، اما آنان فقط کسانی را شفاعت می کنند که یکتاپرست بوده اند. آنان هرگز مشرکان را شفاعت نمی کنند.

ص: ۱۷۱

رُخُوف: آیه ۸۹ - ۸۷

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۸۷) وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹)

هر کس که به فطرت پاک خود مراجعه کند، می فهمد که تو خالق این جهان هستی و او را آفریده ای، تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را بیابند.

اگر از انسان ها پرسیده شود: «چه کسی شما را آفریده است»، فطرت آنان، پاسخ را به خوبی می داند و در پاسخ می گویند: «خدا ما را آفریده است». این نور فطرتی است که تو در نهاد انسان ها قرار دادی، پس چرا عدّه ای از پرستش تو روی برمی گردانند و چرا راه کفر را برمی گزینند؟

تو محمّد(صلی الله علیه و آله) را برای هدایت آنان فرستادی و آنان سخنش را نپذیرفتند، محمّد(صلی الله علیه و آله) به درگاه تو رو کرد و از آنان به تو شکایت کرد: «خدایا! اینان مردمی هستند که ایمان نمی آورند».

تو این سخن محمّد(صلی الله علیه و آله) را شنیدی، تو صدای بندگان خویش را می شنوی و از همه چیز آگاهی، اکنون از محمّد(صلی الله علیه و آله) می خواهی تا از آنان روی بگرداند و به آنان چنین بگوید: «بروید به سلامت! بروید هر کاری می خواهید بکنید».

تو به محمّد(صلی الله علیه و آله) چنین فرمان دادی و محمّد(صلی الله علیه و آله) چنین کرد، اما آنان به زودی خواهند فهمید که با این لجبازی های خود، چه آتش سوزانی را برای خود فراهم ساخته اند.

خدا از محمد (صلی الله علیه و آله) خواست تا آخرین پیام خود را به آن کافران بگویید، پیام محمد (صلی الله علیه و آله) به آنان چنین بود: «مرا به خیر و شما را به سلامت».

سخن گفتن با آن کوردلان، چیزی جز هدر دادن وقت نبود، خدا از محمد (صلی الله علیه و آله) خواست که دیگر وقت خود را صرف آنان نکند، آنان اسیر لجاجت شده اند، حق را شناختند و تصمیم گرفته اند لجبازی کنند.

وظیفه محمد (صلی الله علیه و آله) این بود که راه حق و باطل را برای آنان بیان کند، او دیگر وظیفه خود را انجام داده است. از این لحظه به بعد محمد (صلی الله علیه و آله) باید وقت خود را صرف برنامه های اساسی خود کند، او باید کسانی را به سوی اسلام دعوت کند که زمینه هدایت در آن ها وجود دارد و روحیه حق پذیری دارند، این کافران را باید به حال خود رها کند.

(۷۳)

سوره دُخان

اشاره

ص: ۱۷۵

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۴ قرآن می باشد.

۲ - «دُخان» به معنای «دود» می باشد، در آیه ۱۰ به این مطلب اشاره شده است که قبل از برپایی قیامت، دودی همه جا را فرا می گیرد و چهل شبانه روز باقی می ماند. به همین جهت این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن، نشانه های روز قیامت، اشاره به سرکشی فرعون و هلاکت او و پیروانش، قیامت و زنده شدن انسان ها در آن روز، عذاب کافران در جهنّم، پاداش مؤمنان در بهشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم (۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةً إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ (۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴)
أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ (۵) رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ
(۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۸)

در ابتدا، دو حرف «حا» و «میم» را ذکر می کنی، این دو حرف، از حروف الفبا می باشند، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

اکنون به قرآن سوگند یاد می کنی، همان قرآنی که سخنش واضح و روشن است، تو به قرآن قسم می خوری که قرآن را در شب پربرکت قدر نازل کردی، تو همواره انسان ها را از عذاب روز قیامت ترساندی و از آنان خواستی تا خود را از آن عذاب نجات دهند.

قرآن در شب قدر نازل شد، شب قدر، شب بزرگی است و هر امری بر اساس

حکمت تو و به فرمان تو تنظیم می گردد.

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، فرستادن قرآن، نشانه ای از مهربانی تو بود که تو خدای شنوا و دانا هستی.

اگر انسان ها فکر کنند می فهمند که تو خدای آسمان ها و زمین و آنچه میان آن هاست، می باشی. خدایی جز تو نیست، تو می میرانی و زنده می کنی، تو خدای انسان ها و خدای نیاکان آنان هستی.

* * *

مدّت ها بود که این سؤال ذهن مرا مشغول کرده بود: شب ۲۷ ماه رجب شب «بعثت» است، شبی که قرآن بر پیامبر نازل شد، ما همواره شب بعثت را جشن می گیریم، شبی که محمد (صلی الله علیه و آله) به پیامبری انتخاب شد، پس چرا می گویند: «قرآن در شب قدر نازل شده است؟». شب قدر یکی از شب های ماه رمضان است، شب ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ این ماه است.

آیا قرآن در شب ۲۷ رجب نازل شد یا در ماه رمضان؟

کدام پاسخ صحیح است؟

بعداً متوجه شدم که نزول قرآن به دو صورت بوده است:

* اول: نزول یکپارچه

قرآن یک بار در شب قدر به قلب پیامبر (از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس) نازل شد.

* دوم: نزول مرحله به مرحله

قرآن در مدّت بیست و سه سال به مناسبت های مختلف بر پیامبر نازل می شد. مناسبت ها سبب می شد تا آیات قرآن در ذهن و جان مسلمانان بهتر رسوخ کند و قرآن در واقعیت زندگی فردی و اجتماعی آنان وارد شود. آغاز

ص: ۱۷۸

این نزول در شب ۲۷ رجب بوده است.

اکنون می‌خواهم درباره شب قدر بنویسم: خدا برای انسان‌ها در آن شب برنامه ریزی می‌کند، به این برنامه «تقدیر» می‌گویند. تقدیر همان سرنوشت هر انسان است که به آن «قضا و قدر» هم گفته می‌شود.

این سخن پیامبر است: «هر کس به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، خدا در روز قیامت به او نظر رحمت نمی‌کند». (۷۴)

اکنون سؤالی در ذهن من نقش می‌بندد: منظور از این سرنوشت (قضا و قدر) چیست؟ اگر خدا به من اختیار داده است و من در انجام کارهای خود اختیار دارم، پس دیگر سرنوشت (قضا و قدر) چه معنایی دارد؟

اگر خدا در شب قدر زندگی مرا قبلاً برنامه ریزی می‌کند، دیگر اختیار من چه معنایی دارد؟

باید جواب این سؤال را بیابم...

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) درباره قضا و قدر از ایشان سؤال کرد، امام به او فرمود:

___ آیا می‌خواهی سرنوشت یا قضا و قدر را در چند جمله برایت بیان کنم؟

___ آری. مولای من!

___ وقتی روز قیامت فرا رسد و خدا مردم را برای حسابرسی جمع کند، از قضا و قدر یا سرنوشت آن‌ها سؤال نمی‌کنند، بلکه از اعمال آنان سؤال می‌کنند.

من باید در این جمله فکر کنم. منظور از این سخن چیست؟

ص: ۱۷۹

خدا در روز قیامت هنگام حسابرسی از من سؤال می کند: «چرا دروغ گفتی؟ چرا تهمت زدی؟ چرا به دیگران ظلم کردی؟».

این سؤالات درستی است، زیرا خدا از کارهایی سؤال می کند که من انجام داده ام، ولی خدا هرگز در روز قیامت به من نمی گوید: «چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا بیمار شدی؟ چرا در ایران به دنیا آمدی؟»، زیرا این ها چیزهایی است که به سرنوشت (قضا و قدر) برمی گردد.

روشن است که منظور از مرگ و بیماری در اینجا، چیزی است که من خودم باعث آن نبوده ام. اگر من خودم باعث بیماری یا مرگ خودم بشوم، این دیگر تقدیر نیست، بلکه عمل خود من است. (کسی که خودکشی می کند، خودش چنین اراده کرده است).

سخن امام صادق (علیه السلام) را بار دیگر می خوانم: «هرچه خدا درباره آن در روز قیامت سؤال نمی کند، به قضا و قدر برمی گردد و هرچه که به اعمال انسان برمی گردد، از قضا و قدر نیست».

در شب قدر هر سال، مشخص می شود که آیا من تا سال بعد زنده می مانم یا نه؟ مریض می شوم یا نه؟ همه این ها به قضا و قدر برمی گردد، اما این که من در این مدت، چه کارهایی انجام می دهم، به «عمل و کردار» من مربوط می شود و جزء قضا و قدر نیست!

تا اینجا فهمیدم که زندگی من دو محدوده جداگانه دارد:

* محدوده اول: محدوده عمل. در این محدوده همه کردارها و رفتارهای من جای می گیرد (نماز خواندن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...).

محدوده دوم: محدوده قضا و قدر. در این محدوده سرنوشت من جای می گیرد (مدت عمر من، بیماری و سلامتی من، بلاها، سختی ها و...).

ص: ۱۸۰

این دو محدوده هرگز با هم تداخل پیدا نمی کند. (۷۵)

خدا فقط در روز قیامت درباره محدوده اول از من سؤال می کند، زیرا من مسئول کردار و رفتار خود هستم. خدا هرگز عمل مرا برنامه ریزی و تقدیر نمی کند، این خود من هستم که با اختیار خود، عمل و کردار خود را شکل می دهم.

خدا به حکمت خویش، روزی عده ای را کم و روزی عده ای را زیاد می کند، عده ای در بیماری و سختی هستند و عده ای هم در سلامتی. عده ای در جوانی از دنیا می روند و عده دیگر در پیری.

این ها از قضا و قدر است، اما اعمال من، ربطی به قضا و قدر ندارد، اعمال من به اختیار من ارتباط دارد. من در هر شرایطی که باشم، اختیار دارم و می توانم راه خوب یا راه بد را انتخاب کنم. (۷۶)

اکنون می دانم که در شب ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ ماه رمضان چه چیزهایی برای من تنظیم می شود. اکنون می توانم آیات ۳ و ۴ این سوره را بهتر بفهمم: «من قرآن را در شب قدر نازل نمودم، شب قدر، شب بزرگی است و هر امری بر اساس حکمت من تنظیم می گردد، در آن شب به فرمان من این کار انجام می گیرد».

دُخان: آیه ۱۶ - ۹

بَيْلٌ هُمْ فِي شَكِّكَ يَلْعَبُونَ (۹) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ (۱۰) يَعْشَى النَّاسَ هَيْدًا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أُنزِلَتْ لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ

ص: ۱۸۱

حَيَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴) إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶)

از قرآن سخن گفتمی، قرآن که نشانه مهربانی توست، این قرآن را در شب قدر نازل کردی و از محمد (صلی الله علیه وآله) خواستی تا آن را برای مردم بخواند، امّا گروهی از آنان در قرآن شک داشتند و پیام های آن را دروغ می شمردند. محمد (صلی الله علیه وآله) آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، ولی آنان راه کفر را پیمودند، آنان می خواستند به منافع و لذت های حیوانی خود سرگرم شوند، برای همین می گفتند: «قیامت و جهنم دروغ است، محمد خواب پریشان دیده است که چنین سخن می گوید».

اکنون از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی که آنان را به حال خود رها کند، آنان حق را فهمیدند و آن را انکار کردند، آنان می دانستند که قرآن، معجزه آسمانی است، محمد (صلی الله علیه وآله) از آنان خواست تا یک سوره مانند قرآن بیاورند، امّا آنان هرگز نتوانستند چنین کاری کنند. حق برای آنان آشکار شده بود. آنان قیامت مرا دروغ می شمردند و سخنان محمد (صلی الله علیه وآله) را مسخره می کردند.

اکنون از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی که منتظر روزی باشد که در آسمان دودی غلیظ پدیدار شود. در آن هنگام، آن دود همه مردم را فرا می گیرد و این عذاب دردناکی برای آنان است.

آنان وقتی آن دود را می بینند دست به دعا برمی دارند و می گویند: «خدایا! این عذاب را از ما دور کن که ما ایمان می آوریم».

آیا وقتی که آنان عذاب تو را با چشم می بینند می خواهند ایمان بیاورند؟

آنان را کجا، فرصت پند گرفتن باشد، حال آن که قبلاً برای آنان پیامبری روشنگر فرستادی، اما آنان پیامبر را دروغگو خواندند و گفتند: «او به دروغ ادعا می کند که پیامبر است، او مطالبی را از دیگران آموخته است و می گوید خدا آن را بر من نازل کرده است. او دیوانه است.»

آنان دیگر فرصت ایمان ندارند، آنان پیامبر تو را دروغگو خواندند، قرآن تو را انکار کردند. وقتی عذاب را می بینند، می خواهند ایمان بیاورند، اما این ایمان هیچ فایده ای ندارد.

ایمانی ارزش دارد که انسان از روی اختیار و با آزادی، آن را انتخاب کند. وقتی آنان عذاب را با چشم می بینند از روی ترس و اضطرار می خواهند ایمان آورند ولی تو این ایمان را نمی پذیری. این قانون توست: وقتی عذاب تو فرا رسد، دیگر ایمان آوردن، فایده ای ندارد.

تو اندک زمانی آن عذاب را برمی داری، اما آنان بار دیگر به کفر خود باز می گردند، اما سرانجام قیامت برپا می شود و آنان به بلای بسیار بزرگی مبتلا می شوند، خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، دیگر فرصت به پایان می رسد و تو از آن کافران به سختی انتقام می گیری، روز قیامت برای آنان، روز سختی خواهد بود، هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنم می برند.

وقتی آنان آتش سوزان جهنم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله آنان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید». (۷۷)

* * *

قرآن در آیه ۱۰ این سوره از «دود» سخن می گوید، حُذیفه یکی از یاران پیامبر بود، او وقتی آیه ۱۰ این سوره را خواند به فکر فرو رفت، او نزد پیامبر آمد و گفت: «ای پیامبر! منظور از دود در این آیه چیست؟».

پیامبر در جواب فرمود: «قبل از آن که روز قیامت برپا شود، دودی بین شرق و غرب دنیا را فرا می گیرد و چهل شبانه روز باقی می ماند. این دود برای مؤمنان عذاب نیست، آنان حالتی مانند زکام پیدا می کنند، اما این دود برای کافران عذابی سخت است و آنان را به شدت آزار می دهد.» (۷۸)

دُخان: آیه ۲۴ - ۱۷

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۸) وَأَنْ لَا تَغْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۹) وَإِنِّي عِذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (۲۰) وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ (۲۱) فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَاءِ قَوْمٍ مُّجْرِمُونَ (۲۲) فَأَسْرِبِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ (۲۳) وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ (۲۴)

اکنون می خواهی از فرعون و فرعونیان یاد کنی، تو همواره برای هدایت کافران پیامبران خود را می فرستی و راه حق و باطل را نشان آنان می دهی، موسی (علیه السلام) پیامبری بزرگوار بود و تو از او خواستی نزد فرعونیان بروی. آنان به بنی اسرائیل ظلم زیادی می کردند، موسی (علیه السلام) به فرعونیان گفت:

بنی اسرائیل را که بندگان خدا هستند به من بسپارید، بدانید که من پیامبری درستکارم.

از من پیروی کنید، در برابر خدا سرکشی و طغیان نکنید. من معجزات آشکاری برای شما آورده ام تا نشان راستگویی من باشد.

اگر شما قصد سنگسار کردن مرا داشته باشید، من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم و او مرا در برابر شما یاری خواهد کرد.

اگر به خدای یگانه ایمان نمی آورید، پس مرا به خود واگذارید و در پی قتل و آزارم برنیاید.

* * *

این سخنان موسی (علیه السلام) بود، اما فرعونیان هیچ کدام از پندها گوش نکردند و به ظلم خویش ادامه دادند، موسی (علیه السلام) هر بار آنان را موعظه و نصیحت کرد ولی فایده ای نداشت، چند سال گذشت، سرانجام او از دست آنان به تو شکایت کرد، او دست به دعا برداشت و چنین گفت: «خدایا! اینان قومی گناهکارند و ایمان نمی آورند».

اینجا بود که تو به او چنین وحی کردی: «ای موسی! بندگان مرا شبانه از سرزمین مصر بیرون ببر و بدان که فرعونیان به دنبال شما خواهند آمد. وقتی به رود نیل رسیدید، عصای خود را به آب بزن، رود نیل شکافته خواهد شد و شما به سلامتی از آن عبور می کنید، وقتی از آن گذشتید، فرعونیان می رسند و داخل آن می شوند که همه آنان غرق خواهند شد».

* * *

تو تصمیم گرفتی تا فرعون و فرعونیان را به سزای اعمالشان برسانی، برای همین، یک شب به موسی (علیه السلام) فرمان دادی تا بنی اسرائیل را از مصر به سوی

فلسطین حرکت دهد، قوم موسی (علیه السلام) همیشه آرزو داشتند به سرزمین فلسطین باز گردند، پدران و نیاکان آن ها در آنجا زندگی کرده بودند.

وقتی فرعون این خبر را شنید، سپاه خود را آماده کرد و با همه سربازانش به دنبال موسی (علیه السلام) حرکت کرد. موسی (علیه السلام) با یاران خود به رود نیل رسیدند، تو از موسی (علیه السلام) خواستی عصای خود را به آب بزندی، وقتی موسی (علیه السلام) این کار را کرد، رود نیل شکافته شد و موسی (علیه السلام) و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون با سپاهش از پشت سر رسید، نگاه کرد که رود نیل شکافته شده است، او فهمید که این معجزه ای بزرگ است، ترسید و سر جای خود ایستاد. سپاه او نیز ایستادند و منتظر فرمان او ماندند.

تو سال های سال به فرعون مهلت داده بودی، او در مصر ادعای خدایی می کرد و به مؤمنان ظلم می نمود، اکنون وقت آن است که او را عذاب کنی!

فرعون سوار بر اسب خود است و به رود نیل با شگفتی نگاه می کند، ترس همه وجود او را گرفته است، او ترس خود را از یارانش مخفی می کند.

در این هنگام جبرئیل را به شکل یکی از سربازان فرستادی که سوار بر اسب ماده ای بود. آن سرباز از عقب سپاه فرعون جلو آمد تا وارد شکاف آب شود. همگی فکر کردند که او یکی از سربازان این سپاه است.

فرعون سوار اسب نری بود، آن اسب ماده از جلوی او گذشت، اسب به دنبال آن حرکت کرد و وارد شکاف شد، فرعون هیچ ممانعتی نکرد، او با خود گفت چرا من باید از این سرباز ترسو تر باشم؟

با ورود فرعون به آن شکاف، سپاه به دنبال او حرکت کرد، آن ها می خواستند

یاران موسی (علیه السلام) را دستگیر کنند.

وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت، وقتی فرعون فهمید در حال غرق شدن است گفت: «من به خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، ایمان آوردم، خدایی جز او نیست و من تسلیم امر او هستم».

اینجا بود که تو با فرعون سخن گفتی: «ای فرعون! اکنون ایمان می آوری، در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تبهکاران بودی، امروز تو را در این رود غرق می کنم و بدن تو از آب بیرون می اندازم تا برای آیندگان، مایه عبرت باشی، اگر چه بسیاری از مردم از معجزات من، غافل هستند».

آن روز فرعون و همه سپاه او را در رود نیل غرق نمودی و بدن فرعون را به بیرون آب انداختی. (۷۹)

* * *

دُخان: آیه ۲۸ - ۲۵

كَمْ تَرَكَوْا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۲۵) وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶) وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَهِنُوا (۲۷) كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ (۲۸)

این گونه بود که فرعون و فرعونیان نابود شدند و چه بسیار باغ ها و چشمه ها و کشتزارها و کاخ های زیبا که از خود به جای گذاشتند. چه نعمت های فراوان که در آن ها، غرق خوشی بودند، تو به آن ها فرصت توبه دادی، امّا آنان بر کفر خود افزودند و سرانجام به خشم تو گرفتار آمدند و همه این نعمت ها به بنی اسرائیل رسید.

ص: ۱۸۷

موسی (علیه السلام) دستور داد تا گروهی از بنی اسرائیل به مصر بازگردند و این باغ ها و کاخ ها را در اختیار گیرند، عده زیادی از بنی اسرائیل هم همراه موسی (علیه السلام) به سوی صحرای سینا حرکت کردند تا به بیت المقدس بروند.

دُخان: آیه ۲۹

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ (۲۹)

«وقتی فرعون و فرعونیان در رود نیل غرق شدند، آسمان ها و زمین بر آنان گریه نکردند».

منظور از این سخن چیست؟

من در اینجا باید مثالی را ذکر کنم:

امشب جمع زیادی از دوستان خود را به خانه خود دعوت می کنم و برای پذیرایی از آنان، سه جعبه پرتقال خریداری می کنم، شب فرا می رسد و همه مهمانان می آیند.

روز بعد من به همسایه ام می گویم: «عجب پرتقال های خوشمزه ای بود! دوستان من همه سه جعبه را خوردند».

آیا مهمانان، جعبه پرتقال ها را خوردند یا میوه های داخل جعبه ها را؟!

معلوم است، منظور من میوه های داخل جعبه ها می باشد ولی من در سخن خود از یک نوع مجاز استفاده کرده ام.

من مکان میوه ها را ذکر می کنم و می گویم: «جعبه ها را خوردند»، ولی منظور

ص: ۱۸۸

من میوه های داخل جعبه ها می باشد.

قرآن در اینجا می گوید: «آسمان ها و زمین بر آن کافران گریه نکردند».

«زمین گریه نکرد».

قرآن، مکان انسان ها را ذکر می کند و می گوید: «زمین گریه نکرد»، اما منظور او «اهل زمین» می باشد.

«آسمان گریه نکرد».

قرآن، مکان فرشتگان را ذکر می کند و می گوید: «آسمان گریه نکرد»، اما منظور او «اهل آسمان» می باشد.

آری، در آن لحظه ای که خدا اراده کرد فرعون و سپاه بزرگ او را غرق کند، هزاران نفر در یک لحظه در رود نیل غرق شدند!

صحنه عجیبی بود!

فریادها به آسمان می رفت، همه کمک می خواستند، موسی و پیروان او این منظره را تماشا می کردند ولی هیچ کدام از آنان بر مرگ آن کافران گریه نکردند، این کافران همان کسانی بودند که هزاران نوزاد را به قتل رسانده بودند، (فرعون برای این که موسی (علیه السلام) به دنیا نیاید، فرمان داده بود هر چه نوزاد پسر در بنی اسرائیل بود به قتل برسانند).

این کافران دستشان به خون بی گناهان آلوده بود!

هیچ کس از یاران موسی (علیه السلام) برای آن کافران گریه نکرد، همانگونه که فرشتگان نیز برای آن کافران گریه نکردند.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمِ عَلِيِّ الْعَالَمِينَ (۳۲) وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ (۳۳)

وقتی فرصت آن کافران به پایان رسید، به آنان هیچ فرصتی برای توبه هم ندادی، تو بنی اسرائیل را از عذاب های ذلت بار نجات دادی، فرعون پسران آنان را به قتل می رساند و دختران آنان را برای کنیزی نگه می داشت، خدا بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات داد و به راستی که فرعون مردی متکبر و ستمگر بود.

بنی اسرائیل را بر مردم زمان خود برتری دادی و به آنان نعمت های گوناگون دادی، آنان مدتی در صحرای «سینا» بودند، تو به موسی (علیه السلام) فرمان دادی تا عصای خود را به سنگی بزند تا چشمه آبی آشکار شود، تو برای آنان، غذا از آسمان فرو می فرستادی و آنان را با آن نعمت ها امتحان کردی که آیا شکر آن را به جا می آورند یا کفران نعمت می کنند، ولی از این امتحان سربلند بیرون نیامدند و نعمت های تو را کفران کردند.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ (۳۵) فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۳۶)

محمد(صلی الله علیه وآله) از بُت پرستان می خواست از پرستش بُت ها دست بردارند تا به عذاب روز قیامت گرفتار نشوند، اما آنان سخنان محمد(صلی الله علیه وآله) را مسخره می کردند و به او می گفتند: «ما پس از مرگ، زندگی جدید نداریم و هرگز دوباره زنده نخواهیم شد، ما یک بار می میریم و همه چیز تمام می شود و بعد از آن نه زندگی دیگری هست و نه مرگی!».

آنان به محمد(صلی الله علیه وآله) و پیروانش می گفتند: «شما می گوید که مردگان زنده خواهند شد، اگر راست می گوید پس پدران ما را زنده کنید و نزد ما بیاورید».

* * *

آنان این سؤال را بارها از محمد (صلی الله علیه وآله) پرسیدند و تو جواب آنان را دادی، روزی، یکی از آنان به قبرستان رفت، ساعتی به دنبال استخوانی گشت، سرانجام استخوان پوسیده ای را پیدا کرد و آن را برداشت و به سوی شهر مکه آمد و سراغ محمد (صلی الله علیه وآله) را از مردم گرفت و نزد او رفت و گفت: «بگو بدانم چگونه این استخوان پوسیده زنده خواهد شد؟».

تو از محمد (صلی الله علیه وآله) خواستی تا به او چنین پاسخ بدهد: «آن خدایی که قدرت دارد انسان را از «هیچ» بیافریند، قدرت دارد که بار دیگر او را زنده کند». (۸۰)

دُخان: آیه ۳۷

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبُعِ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷)

بُت پرستان پاسخ محمد (صلی الله علیه وآله) را شنیدند اما باز هم ایمان نیاوردند، آنان اسیر لجاجت شده بودند، دیگر وقت آن است که به عذاب تهدیدشان کنی، آنان به قدرت و ثروت خود می نازیدند و فکر می کردند ثروت و قدرتشان می تواند آنان را از عذاب تو نجات دهد.

به راستی آیا این بُت پرستان بهتر و قوی تر بودند یا قوم «تُبُع» و کسانی که قبل از آن قوم بودند؟

قبل از قوم تُبُع روی این زمین قوم نوح (علیه السلام) و قوم عاد و قوم ثمود و ... زندگی می کردند، تو همه آنان را به خاطر کفر و گناهشان هلاک کردی و قدرت آن ها نتوانست مایه نجاتشان شود.

«قوم تبع» چه کسانی بودند؟

آنان مردمی بودند که در یمن زندگی می کردند. آنان تمدن بزرگی داشتند و با قدرت و نیروی فراوان بر سرزمین پهناوری حکومت می کردند، حکومت آنان از یمن تا هند بود، اما راه کفر را برگزیدند و سرانجام به عذابی آسمانی گرفتار شدند. آن همه قدرت نتوانست آنان را از عذاب برهاند. (۸۱)

دُخان: آیه ۴۲ - ۳۸

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹) إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲)

تو آسمان ها و زمین و آنچه میان آن هاست را بیهوده نیافریدی بلکه از آفرینش آن هدفی داشتی ولی بیشتر انسان ها این را نمی دانند، تو همه جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گل سرسبد همه موجودات قرار دادی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

تو قرآن را برای هدایت انسان فرستادی تا راه حق و باطل را برای او آشکار کند، گروهی به قرآن ایمان آوردند و گروهی هم راه کفر را برگزیدند، تو به کافران مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما از کارهای آنان باخبر هستی.

روز قیامت روز جدایی حق از باطل است و همه انسان ها آن روز زنده

ص: ۱۹۳

می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، قیامت، وعده گاه همه است. آن روز هیچ کس از کافران یار و یآوری ندارند، هیچ دوست، سرپرست و خویشاوندی نمی تواند به دیگری کمکی کند و او را از عذاب نجات دهد.

آن روز فقط یک گروه هستند که تو به آنان اجازه می دهی و آنان دوستان خود را نجات می دهند. آنان کسانی هستند که تو رحمت را به آنان نازل کردی که تو خدای توانا و مهربانی هستی، چنین کسانی می توانند از دوستان خود شفاعت کنند و آن ها را از گرفتاری ها نجات دهند.

به راستی خدا در روز قیامت، این رحمت خود را بر چه کسانی نازل می کند؟ آنان کیستند که می توانند دوستان خود را شفاعت کنند و آنان را از سختی ها نجات دهند؟

این یک رحمت ویژه است، مقامی خاص است. من می خواهم در این باره بیشتر بدانم.

من دوست دارم با آنان دوست شوم، باشد که از شفاعت آنان بهره مند شوم! باید تحقیق بیشتری کنم، باید مطالعه کنم... من باید آنان را بشناسم...

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می گوید: شبی من با آن حضرت همسفر بودم،

امام فرمود: «قرآن بخوان که امشب، شب جمعه و شب قرآن است». من شروع به خواندن قرآن نمودم تا به آیه ۴۲ این سوره رسیدم. امام به من رو کرد و فرمود: «ما آن کسانی هستیم که خدا در روز قیامت، رحمت خود را بر ما

ص: ۱۹۴

نازل می کند و به ما اجازه می دهد که از شیعیان خود شفاعت کنیم». (۸۲)

آری، خدا در روز قیامت به علی، فاطمه، حسن، حسین و دیگر امامان معصوم (علیهم السلام) اجازه می دهد تا از دوستان خود شفاعت کنند.

اکنون می خواهیم از شفاعت فاطمه (علیها السلام) سخن بگوییم: در روز قیامت دوستان فاطمه (علیها السلام)، از شفاعت او بی نصیب نخواهند ماند.

چه روز باشکوهی خواهد بود آن روز!

روزی که فاطمه (علیها السلام) در صحرای محشر حاضر شود، در آن روز مریم (علیها السلام) پیشاپیش فاطمه (علیها السلام) همچون خدمتکاری حرکت می کند، بهشت در انتظار فاطمه (علیها السلام) است، فاطمه (علیها السلام) به سوی بهشت حرکت می کند. (۸۳)

در این میان، نگاه فاطمه (علیها السلام) به گوشه ای خیره می ماند، فرشتگان عده ای را به سوی جهنم می برند، آن ها کسانی هستند که در دنیا گناهانی انجام داده اند و امروز باید در آتش بسوزند.

فاطمه (علیها السلام) به آنان نگاه می کند، او عده ای از دوستان خود را در میان آنان می یابد. در این هنگام فاطمه (علیها السلام) با خدای خویش سخن می گوید: «ای خدای من! تو مرا فاطمه نام نهادی و به خاطر من عهد کردی که دوستانم را از آتش جهنم جدا کنی! خدایا! تو هرگز عهد و پیمان خود را فراموش نمی کنی، از تو می خواهم امروز شفاعت مرا در حق دوستانم پذیری و آنان را از آتش جهنم آزاد گردانی».

صدایی در صحرای محشر می پیچد، اکنون خدای یگانه با فاطمه (علیها السلام) سخن

می گوید:

ای فاطمه! حقّ با توست. من تو را «فاطمه» نام نهادم و عهد کرده ام که به خاطر تو دوستان تو را از آتش جهنّم آزاد گردانم.
(۸۴)

من بر سر عهد خود هستم، امروز همه دوستان تو را از آتش عذاب خود آزاد خواهم نمود تا مقام و جایگاه تو برای همگان آشکار شود، امروز روز توست. هر کس را که می خواهی شفاعت کن و با خود به سوی بهشت ببر! (۸۵)

ص: ۱۹۶

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۳) طَعَامٌ الْأَثِيمِ (۴۴) كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (۴۵) كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ (۴۶) خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷)
ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸) ذُوقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹) إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰)

در این دنیا به کافران مهلت می دهی و آنان را در انتخاب راه آزاد می گذاری، آنان روز به روز بر کفر خود می افزایند، آنان خیال می کنند که تو از کارهایشان بی خبری، اما چه خیال باطلی! تو در روز قیامت آنان را از رحمت خود دور می کنی و به عذاب جهنم گرفتار می سازی.

در جهنم، گیاه تلخ و بدبوی «زقوم»، غذای آنان است، این تنها غذای آن کافران گناهکار است.

زقوم، همانند فلز گداخته در شکم آن ها می جوشد، جوششی همانند آب

جوش!

تو به فرشتگان چنین می گویی: «این کافر را بگیرید و در میان آتش جهنم افکنید و سپس از آب جوشان بر سرش بریزید».

فرشتگان به او می گویند: «بچش این عذاب را که تو به پندار خود، بسیار قدرتمند و گرامی بودی! آن قدرت و عزت چه شد؟ تو در اینجا ضعیف و خوار هستی. این همان عذابی است که آن را باور نمی کردی و درباره آن شک داشتی».

دُخان: آیه ۵۷-۵۱

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (۵۱) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۲) يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ (۵۳) كَذَلِكَ وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۵۴) يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ أَمِينٍ (۵۵) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶) فَضَلًّا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۷)

در روز قیامت پرهیزکاران در جایگاهی امن و آسوده خواهند بود، آنان در باغ ها و در کنار چشمه سارها خواهند بود، لباس هایی از ابریشم به تن می کنند، لباس هایی که بعضی از آنان نازک و بعضی ضخیم است. آنان رو به روی هم بر تخت ها تکیه می دهند.

مردان مؤمن را به همسری فرشتگان درشت چشم در می آوری که به آنان «حورالعین» می گویند.

هر میوه ای که دوست می دارند در اختیار آنان قرار می گیرد و در نهایت امتیث به سر می برند، در آنجا از مرگ خبری نیست، جز مرگی که در دنیا

ص: ۱۹۸

داشتند، دیگر مرگ را تجربه نمی کنند، آنان از عذاب جهنم به دور هستند.

آنان در بهشت غرق نعمت های تو هستند و این فضل و بخششی از طرف توست، این همان رستگاری بزرگ است.

دُخان: آیه ۵۸

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸)

اکنون با محمد (صلی الله علیه و آله) درباره قرآن سخن می گویی: «ای محمد! من درک این قرآن را برای تو آسان ساختم تا شاید انسان ها پند بگیرند».

این سخن توست. تو قرآن را بدون هرگونه پیچیدگی بیان کردی، آیا باز هم مردم بهانه می گیرند؟

قرآن کتاب توست، تو قرآن را آسان بیان کردی، افسوس که عده ای وقتی خواستند قرآن تو را، شرح دهند آن را پیچیده کردند و از واژه های گنگ استفاده نمودند! آنان قرآن را برای دیگران نامفهوم جلوه دادند.

کاش آنان قرآن را همان طور که هست، برای مردم بیان می نمودند و آن را ساده و روان برای بندگان تو شرح می دادند.

دُخان: آیه ۵۹

فَأَرْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُونَ (۵۹)

محمد (صلی الله علیه و آله) در مکه بود و پیروان محمد (صلی الله علیه و آله) کم بودند و دشمنان او را اذیت و آزار می کردند، تو به او وعده دادی که او را بر دشمنانش پیروز گردانی، روزی فرا می رسد که همین کسانی که پیامبر را آزار می دهند و مسلمانان را

شکنجه می کنند با شمشیر مسلمانان کشته شوند.

از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا به بُت پرستان چنین بگویی: «ای محمد! اگر این کافران به قرآن ایمان نیاوردند، پس منتظر باش همان گونه که آنان منتظرند، تو منتظر پیروزی هستی و آنان منتظر شکست!».»

* * *

این سوره، قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، تعداد مسلمانان زیاد شد، در سال دوم هجری پیامبر به جنگ سپاه مکه رفت و جنگ «بدر» روی داد. در آن جنگ، سپاه مکه سه برابر مسلمانان بودند و تجهیزات جنگی زیادی همراه داشتند، تو به وعده خود عمل کردی مسلمانان را یاری کردی و آنان بر کافران پیروز شدند.

در آن جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مکه کشته شدند، ابوجهل یکی از آنان بود، او به سزای عملش رسید، ابوجهل همان کسی است که بر سر پیامبر خاکستر می ریخت و مسلمانان را شکنجه می داد. در جنگ بدر کافران مکه شکست سختی خوردند و بزرگان آنان کشته شدند.

آری، هر کس بر تو توکل کند، تو او را یاری می کنی و او را تنها نمی گذاری، تو با قدرت بی پایان خود او را بر دشمنانش پیروز می گردانی، به راستی که همه کارها در دست توست. (۸۶)

ص: ۲۰۰

سوره جاثیه

اشاره

ص: ۲۰۱

۱- این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۵ قرآن می باشد.

۲- «جائیه» به معنای «به زانو درآمده» می باشد، در آیه ۲۸ ذکر شده است که روز قیامت برای کافران روز سختی است، آن روز، آنان از شدّت ترس، قدرت ندارند بایستند، برای همین بر زانو می نشینند. چون این سوره از این ماجرا سخن می گوید، آن را سوره «جائیه» نامیده اند.

۳- موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن، نشانه های قدرت خدا، قیامت و زنده شدن انسان ها در آن روز، حسابرسی انسان ها در آن روز، پاداش بهشت در انتظار مؤمنان است و آتش جهنم در انتظار کافران.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّهِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴) وَاخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵)

در ابتدا، دو حرف «حا»، «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

این کتابی است که از طرف تو برای هدایت انسان ها نازل شده است، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. تو محمد (صلی الله علیه و آله) را به پیامبری برگزیدی و قرآن را به حق بر او نازل کردی.

در آسمان ها و زمین برای مؤمنان نشانه های زیادی از قدرت توست، تو

انسان را با قدرت خود از خاک آفریدی و جنبندگان فراوان در زمین خلق نمودی، در همه این ها نشانه هایی ارزشمند برای اهل یقین وجود دارد.

تو شب و روز را آفریدی، شب از پی روز می آید و روز از پی شب. تو باران را از آسمان نازل می کنی و زمین مرده را با آن زنده می کنی، تو به باد فرمان می دهی که بوزد، این باد است که ابرها را به حرکت درمی آورد، اگر باد نبود، بارانی هم در خشکی نمی بارید و زندگی انسان دچار مشکل می شد، بادهای سبب جا به جایی هوا می شوند و اکسیژنی را که درختان تولید می کنند، منتقل می کنند. در همه این ها نشانه هایی از قدرت توست برای کسانی که می اندیشند.

جائیه: آیه ۹-۶

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبَأَىٰ حَدِيثَ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (۶) وَيَلُّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۷) يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۸) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوعًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹)

تو قرآن را بر فرشته وحی می فرستی تا برای محمد(صلی الله علیه وآله) بخواند، تو بودی که این قرآن را به حق نازل کردی و از این کار، هدفی داشتی، تو می خواستی راه حق برای انسان ها آشکار گردد، امیما گروهی حق را شناختند و به آن کفر ورزیدند، به راستی آن ها بعد از قرآن به کدام سخن ایمان می آورند؟ چرا آنان قرآن را جادو می خوانند؟ چرا محمد(صلی الله علیه وآله) را دیوانه می خوانند؟

ص: ۲۰۴

وای بر هر دروغگوی گناهکار!

وای بر او که عذاب جهنم در انتظار اوست!

محمد(صلی الله علیه و آله) برای او قرآن می خواند و او قرآن را می شنود اما از روی تکبر و خودخواهی با قرآن دشمنی می کند، گویا که اصلاً قرآن را نشنیده است! تو از محمد(صلی الله علیه و آله) می خواهی تا آن دروغگو را به عذابی دردناک بشارت دهد، دروغگویی که وقتی از برخی نشانه ها و معجزات تو آگاهی می یابد آن را به مسخره می گیرد. به راستی که عذاب خوارکننده ای در انتظار اوست. روز قیامت که فرا رسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آنها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنم می برند. (۸۷)

* * *

جائیه: آیه ۱۱ - ۱۰

مَنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰) هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ (۱۱)

سخن از کافرانی بود که با قرآن دشمنی کردند، تو در این دنیا به آنان مهلت دادی، اما آنان آتش جهنم را پیش رو دارند، در آن روز آنچه از مال دنیا به دست آورده اند به کارشان نمی آید. (۸۸)

آنان بُت ها را می پرستند و خیال می کنند این بُت ها آنان را از سختی ها نجات می دهند، این خیال باطلی است، روز قیامت که فرا رسد، بُت ها نمی توانند آنان را از عذاب تو نجات دهند، آن روز، امید آنان ناامید می شود، به درستی که عذابی سخت در انتظار آنان است.

ص: ۲۰۵

تو قرآن را که مایه هدایت بود فرستادی، به آن ها اختیار دادی تا راه خود را انتخاب کنند، تو راه حق و باطل را به آنان نشان دادی. کسانی که راه کفر را برگزیدند، عذابی سخت و دردناک خواهند داشت. این راهی که آنان می روند، نتیجه ای جز این ندارد.

* * *

جائیه: آیه ۱۳ - ۱۲

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۳)

تو دریا را در اختیار انسان ها قرار دادی و کشتی ها به فرمان تو در دریا حرکت می کنند و انسان ها می توانند از راه تجارت دریایی از فضل و نعمت های تو بهره بگیرند، باشد که شکر تو را به جا آورند.

تو آنچه در آسمان ها و زمین است را در اختیار انسان ها قرار دادی تا از آن ها بهره بگیرند، خورشید و ماه، باد و باران، کوه ها و درّه ها، جنگل ها و صحراها، درختان و حیوانات و... همه را برای انسان آفریدی، انسان برای تو آن قدر ارزش داشت که همه چیز را برای او خلق کردی! به راستی که انسان، گل سرسبد جهان است. هر کس که اهل فکر باشد در این کار تو، نشانه های قدرت تو را می یابد، کیست که به جهان نگاه کند و فکر کند و به قدرت تو پی نبرد؟

* * *

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵)

از کافران سخن گفتی که با قرآن دشمنی می کردند، نشانه های قدرت خود را برای آنان ذکر کردی تا شاید اندیشه کنند و دست از کفر بردارند، اکنون از مؤمنان می خواهی تا کافرانی را که امیدی به «ایام الله» ندارند، ببخشند، روز قیامت یکی از «ایام الله» است.

تو به مؤمنان فرمان دادی تا به کسانی که روز قیامت را باور ندارند، سخت نگیرند تا مبادا آنان بر لجاجت خود بیفزایند و فاصله آنان از حق بیشتر شود.

تو از مؤمنان می خواهی کافران را ببخشند ولی خودت در روز قیامت پاداش یا کیفر بندگانت را می دهی. این بخشش مؤمنان به این معنا نیست که تو از کافران راضی شده ای، نه. تو کافران را به عذاب سختی گرفتار خواهی ساخت، آری، هیچ خوب و بدی بدون پاداش یا کیفر نیست، آن کس که عمل نیک انجام دهد به خود سود رسانده است و هر کس بدی کند به زیان خود اوست. همه انسان ها در روز قیامت به پیشگاه تو حاضر می شوند و نتیجه اعمال خود را می بینند.

* * *

من دوست دارم بدانم «ایام الله» به چه معنا می باشد.

«ایام» به معنای «روزها» است.

ایام الله: روزهای خدا.

آن روزها کدامند؟

این سخن امام صادق (علیه السلام) است: «ایام الله سه روز می باشد: روز ظهور مهدی (علیه السلام)، روز رجعت، روز قیامت».

(۸۹)

اکنون می فهمم که «ایام الله» در آینده هم وجود دارد، سه روز مهمی که کافران به آن ایمان ندارند و آن را مسخره می کنند، اما این سه روز حقایقی بزرگ می باشند:

* روز اول: روز ظهور

مهدی (علیه السلام)، امام دوازدهم و حجت خدا روی زمین است و اکنون از دیده ها نهان است. او سرانجام ظهور می کند و در سرتاسر جهان، حکومت عدل را برقرار می سازد.

در آن روزگار، از ظلم و ستم هیچ خبری نیست، فقر از میان می رود، مردم دیگر فقیری را نمی یابند تا به او صدقه بدهند.

(۹۰)

در سرتاسر دنیا، هیچ اختلافی به چشم نمی آید و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی می کنند.

(۹۱)

* روز دوم: روز رجعت

«رجعت»، همان زنده شدن دوباره است، وقتی مهدی (علیه السلام) ظهور کند، سال ها روی زمین حکومت می کند، پس از آن روزگار رجعت فرا می رسد، محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) همراه با گروهی از انسان ها زنده می شوند. نکته مهم این است که هنوز قیامت برپا نشده است، روزگار رجعت در همین دنیا است.

* روز سوم: روز قیامت

ص: ۲۰۸

در روز قیامت همه مردگان زند...ه می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند و به حساب آنان رسیدگی می شود، مؤمنان به بهشت می روند و کافران به عذاب جهنم گرفتار می شوند.

من نباید خیال کنم که مثلاً روز ظهور، یک شبانه روز است !

واژه «روز»، در اینجا به معنی «روزگار» است، بهتر است بگوییم روزگار ظهور، روزگار رجعت.

ص: ۲۰۹

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۶) وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷)

از نعمت هایی که به انسان ها دادی، سخن گفتمی، تو آنچه در آسمان ها و زمین است را در اختیار انسان ها قرار دادی تا از آن ها بهره بگیرند، اکنون از نعمت هایی که به بنی اسرائیل دادی یاد می کنی، تو به آنان تورات دادی و در میان آنان، مقام قضاوت و مقام پیامبری قرار دادی و روزی حلال و پاکیزه نصیبشان نمودی و آنان را بر مردم زمان خود برتری بخشیدی و سپس دلایل آشکار در اختیار آنان قرار دادی تا بتوانند حق را بشناسند. تو نشانه های آخرین پیامبر خود را در تورات ذکر کردی و از آنان خواستی وقتی محمد (صلی الله علیه وآله)

چندین سال است محمد (صلی الله علیه وآله) در مکه است، او مردم را به یکتاپرستی دعوت می کند، گروه کوچکی از یهودیان وقتی خبر او را شنیدند به مکه آمدند و به سخنان محمد (صلی الله علیه وآله) گوش فرادادند، آنان نشانه های محمد (صلی الله علیه وآله) را در کتاب های خود خوانده بودند، چند نفر از آنان ایمان آوردند و نزد هم کیشان خود بازگشتند و ماجرا را برای آنان تعریف کردند، بیشتر آنان از قبول حق خودداری کردند و محمد (صلی الله علیه وآله) را دروغگو خواندند.

بُت پرستان مکه از این ماجرا باخبر شدند، آنان به محمد (صلی الله علیه وآله) گفتند: «اگر تو پیامبر هستی پس چرا یهودیان به تو ایمان نمی آورند؟ چرا آنان با تو اختلاف دارند؟».

در این آیه جواب این سؤال را می دهی: آنان حق را شناختند و به آن آگاهی پیدا کردند، اما بر خود و دیگران ستم نمودند و حق را انکار کردند.

تو حجت را بر آنان تمام کردی و حق را آشکار کردی، در تورات، نشانه های محمد (صلی الله علیه وآله) را برای آنان بیان کردی، اما دنیاپرستی و حسادت کار خودش را کرد، آنان راه انکار را برگزیدند تا پایه های ریاست خود را محکم کنند و به ثروت دنیا برسند!

اگر آنان به سخن تو عمل می کردند، هیچ اختلافی در کار نبود و همه پیرو محمد (صلی الله علیه وآله) بودند، تو همواره بر اساس قانون «مهلت» رفتار نموده ای و به کسانی که حق را انکار کردند فرصت می دهی و آنان را به حال خود رها می کنی، اما در روز قیامت بین آنان داوری می کنی و حق را آشکار می نمایی و ستمکاران را به جهنم گرفتار می سازی.

در این آیه پنج نعمتی که به بنی اسرائیل عطا کردی بیان می کنی:

۱ - تورات: خدا تورات را به موسی (علیه السلام) نازل کرد و آن را مایه هدایت آنان قرار داد.

۲ - حکومت و قضاوت: خدا به عده ای از پیامبران بنی اسرائیل، مقام قضاوت عطا کرد، داوود و سلیمان (علیهم السلام) حکومت بزرگی داشتند و در میان مردم به حق، قضاوت می کردند.

۳ - پیامبری: تو در میان بنی اسرائیل، پیامبران زیادی قرار دادی تا آنان را به راه راست هدایت کنند. این ها نام تعدادی از آن پیامبران می باشد که در قرآن از آنان یاد شده است: یوسف، شعیب، ایوب، موسی، هارون، داوود، سلیمان، الیاس، یونس، زکریا، یحیی، عیسی (علیهم السلام).

۴ - روزی فراوان: بنی اسرائیل برای مدتی طولانی در صحرای «سینا» بودند، خدا به موسی (علیه السلام) فرمان داد تا عصای خود را به سنگی بزند تا چشمه آبی آشکار شود، همچنین برای آنان، غذا از آسمان فرو می فرستاد، از طرف دیگر وقتی آنان به بیت المقدس رسیدند، خدا برکت های زیادی بر آنان فرو فرستاد.

۵ - نشانه های آشکار: خدا آخرین پیامبر خود را محمد (صلی الله علیه و آله) قرار داد و کامل ترین دین را به او عطا کرد، خدا در تورات نشانه های محمد (صلی الله علیه و آله) را ذکر کرد و از همه کسانی که به تورات ایمان داشتند خواست وقتی زمان بعثت محمد (صلی الله علیه و آله) فرا رسید به محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آورند.

ولی وقتی محمد (صلی الله علیه و آله) به پیامبری رسید، بزرگان یهود که شیفته دنیا و ثروت آن شده بودند، دست به تحریف تورات زدند، آنان محمد (صلی الله علیه و آله) را مانند فرزندان

خود می شناختند و می دانستند او همان پیامبر موعود است، اما حقیقت را پنهان نمودند و باعث گمراهی دیگران شدند.

جزای چنین کسانی چیزی جز آتش جهنم نیست، آنان آتش جهنم را چقدر ارزان برای خود خریدند! با تحریف تورات و کتمان حقیقت، چند روزی بیشتر ریاست کردند، اما عذاب همیشگی را از آن خود کردند. (۹۲)

جائیه: آیه ۲۰ - ۱۸

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيْعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰)

سخن از این بود که تو پیامبران زیادی را در بنی اسرائیل قرار دادی، عیسی (علیه السلام) هم از بنی اسرائیل بود، عیسی (علیه السلام) آخرین پیامبری بود که قبل از محمد (صلی الله علیه وآله)، دین جدید و کتاب آسمانی جدید آورده بود.

پس از دین عیسی (علیه السلام) تو تصمیم گرفتی دین اسلام را کامل ترین و آخرین دین آسمانی قرار دهی، برای همین محمد (صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی تا دین اسلام و راه سعادت را برای انسان ها بیان کند.

تو قرآن را بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل کردی و از او خواستی تا مردم را از جهل و نادانی برهاند و با بُت پرستی مبارزه کند. وقتی محمد (صلی الله علیه وآله) کار خود را آغاز کرد، بزرگان مکه با او دشمنی زیادی نمودند و از او خواستند تا دست از آیین خود بردارد و مانند بقیه مردم بُت ها را پرستد. همچنین بزرگان مکه با مسلمانان سخن می گفتند و آنان را به سوی بُت پرستی فرا می خواندند. اکنون با

محمد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گوئی:

* * *

ای محمد! تو را بر شریعت و آیین حقّ قرار دادم، از این آیین پیروی کن.

جاهلان از تو می خواهند به خواسته های آنان عمل کنی و به دین آنان بازگردی و بُت ها را پرستی، اما تو از آنان پیروی نکن!

ای محمد! اگر از آنان پیروی کنی و بُت ها را پرستی، عذاب من دامان تو را می گیرد و آن وقت، هیچ کدام از این مردم نمی توانند به تو کمکی کنند و تو را از عذاب نجات دهند.

ای محمد! این ستمکاران از تو می خواهند به دین آنان بازگردی، آنان یار و یاور یکدیگرند، اما بدان که تو و پیروان تو تنها نیستید، من یار و یاور شما هستم.

ای محمد! به سخنان جاهلان گوش فرانده، من قرآن را بر تو نازل کردم تا مردم را به سوی آن فراخوانی، این قرآن برای آنان روشنگری می کند و برای کسانی که یقین دارند، مایه هدایت و رحمت است.

* * *

در آیه ۱۸ خدا به پیامبرش چنین می گوید: «از خواسته های جاهلان پیروی نکن!». ما اعتقاد داریم که پیامبر، معصوم است و به اندازه ذره ای هم به بُت پرستی میل پیدا نکرد.

خدا در این آیه با پیامبر سخن گفته است، اما منظور خدا این است که مسلمانان به سخنان بُت پرستان گوش ندهند. در زبان فارسی يك ضرب المثل وجود دارد. این ضرب المثل می گوید: «به در می گویم تا دیوار بشنود».

در زبان عربی ضرب المثل دیگری استفاده می شود:

ص: ۲۱۴

«إياك أعنى و اسمعى يا جاره».

«مخاطب من تو هستی، اما ای همسایه! سخنم را گوش کن!».

این شیوه قرآن در بعضی از آیات است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید که قرآن گاهی با این شیوه سخن گفته است. (۹۳)

مسلمانانی که این آیه را شنیدند، فهمیدند که نباید به سخن بُت پرستان گوش فرا دهند، زیرا اگر بُت پرست شوند، بُت ها و بُت پرستان نمی توانند آنان را از عذاب روز قیامت نجات دهند.

وقتی خدا با پیامبرش چنین سخن گفت، مسلمانان دیگر حساب کار خود را کردند. این نوع سخن گفتن، اثر تربیتی خوبی دارد.

جائیه: آیه ۲۲ - ۲۱

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱)
وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲)

از قرآن سخن گفتمی، قرآن کتابی است که انسان را به سوی هدایت و رستگاری فرا می خواند، در قرآن بارها از روز قیامت یاد کردی، کسانی که راه تبهکاری و فساد را در پیش گرفتند، با خود چنین می گویند: «سرنوشت مؤمنان نیکوکار همانند ما خواهد بود، مرگ و زندگی همه انسان ها یکسان است»، همه بعد از مرگ به خاک تبدیل می شوند و از جهنم و بهشت خبری نیست».

این چه خیال باطلی است که آنان دارند!

ص: ۲۱۵

این چه بد پنداری است!

هرگز چنین نیست، تو آسمان ها و زمین و هر آنچه بین آن هاست را بیهوده نیافریدی، تو پاداش یا کیفر همه را می دهی و به هیچ کس ظلم نمی کنی، تو همه انسان ها را در روز قیامت زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

چگونه ممکن است که تو مؤمنانی را که عمل نیک انجام دادند، همانند مفسدان قرار دهی؟

چگونه ممکن است پرهیزکاران را همانند گناهکاران قرار دهی؟

این وعده توست، تو در روز قیامت همه را زنده می کنی تا به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش نیکو بدهی، این پاداش بر اساس عدل توست. در روز قیامت، کسانی که راه کفر را برگزیدند، نتیجه اعمال خود را می بینند، آنان در جهنم گرفتار می شوند.

آری، روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی بین خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حق دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدتی می میرند، آن ها کی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کنند، می گویند انسان بعد از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود. (۹۴)

ص: ۲۱۶

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)

محمد (صلی الله علیه و آله) مردم را به سوی یکتاپرستی فرا خواند، ولی عده ای سخن او را انکار کردند و با او دشمنی کردند. اکنون سؤالی به ذهن من می رسد: چرا آنان قرآن را انکار کردند؟ آیا در شیوه دعوت محمد (صلی الله علیه و آله) اشکالی بوده است؟

هرگز.

محمد (صلی الله علیه و آله) وظیفه خود را به درستی انجام داد، اما آن مردم پیرو عقل نبودند، آنان پیرو هوای نفس و شهوت های خود بودند و هوای نفس خویش را می پرستیدند.

چنین کسانی را دیگر نمی توان هدایت کرد و نمی توان از هلاکت رهانند، آنان سخن حق را نمی شنوند و از عقل خویش بهره نمی گیرند، تو آنان را به حال خود رها کردی تا در گمراهی خود غوطه ور شوند، تو از حال آنان آگاه بودی و با آگاهی کامل از حالشان، آنان را به حال خود رها کردی و بر گوش و قلب آنان مهر زدی و بر چشمانشان پرده ای افکندی.

تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، اما عده ای حق را انکار می کنند، نتیجه این کار آنان، این است که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش می شود.

این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج بدهد و بهانه جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود، بر دل او مهر می زنی و او به غفلت مبتلا می شود، دیگر سخن حق را نمی شنود و نمی بیند.

تو می دانی چه کسی در مقابل پذیرش حق لجاجت می کند، پس او را به حال خود رها می کنی، زیرا او حق را شناخته است اما از روی لجاجت آن را نمی پذیرد. او در گمراهی خود غوطه‌ور می شود و دیگر به راه راست هدایت نمی شود.

* * *

جائیه: آیه ۲۷ - ۲۴

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبَوْنَا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷)

بُت پرستان مکه شیفته دنیا و لذت های آن شده بودند و به قیامت باور نداشتند، آنان چنین می گفتند: «قیامت دروغ است، جهنم هم دروغ است. ما هرگز غیر از زندگی این دنیا، زندگی دیگری نخواهیم داشت، گروهی از ما می میرند و گروهی دیگر جای آن ها را می گیرند، جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی کند. ما به زودی به مستی خاک و استخوان تبدیل می شویم و دیگر زنده نمی شویم».

آری، آنان از حقیقت آگاهی نداشتند و بر اساس حدس و گمان خویش، چنین سخن می گفتند.

محمد(صلی الله علیه وآله) برای آنان قرآن می خواند و آنان را از عذاب روز قیامت می ترساند،

ص: ۲۱۸

آنان به محمد (صلی الله علیه وآله) می گفتند: «اگر راست می گویی، پدران ما را زنده کن و آنان را نزد ما بیاور».

تو آن خدایی هستی که انسان ها را زنده می کنی و سپس آنان را می میرانی و در روز قیامت همه آنان را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی در پیشگاه تو جمع می شوند، در روز قیامت، هیچ شکی نیست، اما بیشتر مردم این حقیقت را نمی دانند، وقتی تو قدرت داری انسان را از «هیچ» بیافرینی، قدرت داری که بار دیگر او را از مثنی خاک و استخوان زنده کنی که تو بر هر کاری توانا هستی. (۹۵)

قدرت تو بی پایان است، زیرا فرمانروایی آسمان و زمین از آن توست، تو روز قیامت را برپا می کنی و همه را به قدرت خویش زنده می کنی و در آن روز است که اهل باطل زیان می بینند، کسانی که راه کفر را برگزیدند و از باطل پیروی کردند از سعادت محروم خواهند شد.

* * *

جائیه: آیه ۳۳ - ۲۸

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱) وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ لَاحِقٌ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنظَّرُ إِلَّا طَنَّا وَمَا نَحْنُ بِمُشْفِقِينَ (۳۲) وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ

ص: ۲۱۹

کافران روز قیامت را دروغ می پنداشتند و وقتی محمد (صلی الله علیه و آله) برای آنان از عذاب جهنم و آتش سوزان آن سخن می گفت، چنین می گفتند: «ای محمد! تو خواب پریشان دیده ای که چنین سخن می گویی»، اما سرانجام قیامت برپا می شود، آن روز برای آنان روز سختی خواهد بود، روز قیامت، هر گروهی در ترس و وحشت خواهند بود، آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و از شدت ترس قدرت ندارند بایستند، بر زانو می نشینند، هیچ کس نمی تواند آنان را کمک کند، آنان هیچ یار و یآوری ندارند.

فرشتگان هر گروهی را صدا می زنند تا نامه عمل خود را ببینند، فرشتگان به آنان می گویند: «امروز، روزی است که کیفر اعمال خود را می بینید. نگاه کنید، این پرونده اعمال شماست، این پرونده به حق و راستی گواهی می دهد و چیزی اضافه یا کم ندارد، آری، همه کردار و گفتار شما را ما با دقت نوشته ایم». (۹۶)

در آن روز، مؤمنانی که عمل نیک انجام دادند به بهشت می روند و این همان سعادت بزرگ است، اما سرنوشت کافران بسیار دردناک است، تو به آنان می گویی:

مگر قرآن من برای شما خوانده نشد؟

مگر پیامبرم را برای هدایت شما نفرستادم؟ مگر او شما را از این روز نترساند؟

چرا سخن حق را نپذیرفتید؟

شما گردنکشی کردید و تبهکار بودید!

آیا به یاد دارید که وقتی به شما می گفتند: «وعدۀ خدا حقّ است و در قیامت شکی نیست»، شما در جواب می گفتید: «ما نمی دانیم قیامت چیست، فقط احتمال می دهیم که قیامتی باشد، اما به آن یقین نداریم».

شما به امروز یقین نداشتید و باور نداشتید که زنده می شوید، اما دیدید که وعدۀ من حقّ بود.

* * *

این سخن تو با آنان است، کافران سرها را به زیر افکنده اند، ترس و وحشت همه وجودشان را فرا گرفته است، آن وقت است که تو فرمان می دهی تا فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین کشانند و به سوی جهنّم ببرند.

دیگر از آن همه گردنکشی و ستیزه جویی خبری نیست، وقتی به جهنّم می رسند، درهای جهنّم باز می شود، آنان، زیر چشمی نگاهی به جهنّم می اندازند و آتش هولناک آن را می بینند، این جهنّم نتیجه اعمال آنان است که آشکار می شود، فرشتگان آنان را در آتش جهنّم می اندازند و این گونه است که گرفتار آتشی می شوند که در دنیا آن را دروغ می پنداشتند و مسخره می کردند!

* * *

جائیه: آیه ۳۵ - ۳۴

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسِيكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ (۳۴) ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَعَزَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵)

ص: ۲۲۱

در آن روز به آنان چنین می گویی:

آیا به یاد دارید که وقتی در دنیا بودید روز قیامت را فراموش کردید؟ آیا به یاد دارید که قیامت را دروغ می پنداشتید و می گفتید: «ما هرگز زنده نخواهیم شد»؟

شما قیامت را فراموش کردید، من هم امروز شما را فراموش می کنم!

بدانید که جایگاه شما این آتش است و هیچ یار و یابوری ندارید که شما را از آن نجات دهد.

این عذاب شما برای این است که قرآن و معجزات مرا مسخره می کردید و شیفته زندگی دنیا شدید، پس امروز دیگر از این جهنم خارج نمی شوید و فرصت عذرخواهی و توبه به شما داده نمی شود.

آری، توبه آنان یک عمر مهلت دادی، هر کس می خواست پند بگیرد می توانست در طول آن مدت، پند بگیرد.

* * *

در آیه ۳۴ می خوانم که خدا به کافران می گوید: «امروز شما را فراموش می کنم همان گونه که شما قیامت را فراموش کردید».

مگر خدا هم چیزی را فراموش می کند؟

نه. خدا به همه چیز علم و آگاهی دارد و هرگز چیزی را فراموش نمی کند.

پس منظور از این سخن چیست.

این یک کنایه است، به این مثال دقت کنید: اگر من دوستی داشته باشم که مرا به زشتی ها فرا بخواند، پدرم به من می گوید: «این دوستت را فراموش کن!». یعنی دوستی با او را ترک کن!

خدا در روز قیامت، کافران را فراموش می کند، معنای این سخن این است:

خدا کافران را به حال خود رها می کند و آنان را از رحمت خود دور می کند و آنان برای همیشه در جهنم باقی خواهند ماند.

* * *

جائیه: آیه ۳۷ - ۳۶

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶) وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)

تو روز قیامت را برپا می کنی تا به بندگانت پاداش یا کیفر بدهی، تو مؤمنان را در بهشت جای می دهی و کافران را به عذاب جهنم گرفتار می سازی، این وعده تو بود که مؤمنان با کافران، یکسان نخواهند بود و به این وعده ات عمل می کنی.

تو شایسته ستایش هستی که به وعده ات عمل کردی و به نیکوکاران پاداش بزرگی دادی و کافران را عذاب نمودی.

همه خوبی ها از آن توست. همه ستایش ها از آن توست که تو پروردگار آسمان ها، پروردگار زمین و پروردگار جهانیان هستی.

در همه آسمان ها و در زمین، بزرگی و عظمت از آن توست که تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. (۹۷)

ص: ۲۲۳

سوره أحقاف

أشاره

ص: ۲۲۵

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۶ قرآن می باشد.

۲ - «أحقاف» نام سرزمینی است که قوم «عاد» در آنجا زندگی می کردند، در آیه ۲۱ تا ۲۶ این سوره از سرگذشت قوم عاد سخن گفته شده است، به همین دلیل این سوره را به این نام می خوانند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: یکتاپرستی، پرهیز از بُت پرستی، احترام به پدر و مادر، سرگذشت قوم عاد، ماجرای گروهی از جنّ ها که قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند، توصیه به صبر و استقامت...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ (۳)

در ابتدا، دو حرف «حا»، «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

این کتابی است که از طرف تو برای هدایت انسان ها نازل شده است، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

تو آسمان ها و زمین و آنچه میان آن هاست را بیهوده نیافریدی بلکه از آفرینش آن هدفی داشتی، تو جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گل سرسبد همه موجودات قرار دادی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

تو آفرینش جهان را آغاز کردی، سرانجام این آفرینش را هم به پایان می بری، تو از همان ابتدا، زمانی را برای پایان این جهان مشخص کردی و آن زمان را فقط خودت می دانی، وقتی آن زمان فرا رسد، زمین و آسمان را در هم می پیچی و پس از مدتی، قیامت را برپا می کنی و همه را زنده می نمایی، مؤمنان را به بهشت می بری و کافران را به جهنم گرفتار می سازی.

تو برای هدایت انسان ها قرآن را فرستادی، از محمد(صلی الله علیه وآله)خواستی تا قرآن را برای همه بخواند، اما کسانی که راه کفر را برگزیدند از هر سخن پندآموزی روی برمی گردانند.

أحقاف: آیه ۶-۴

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِنِّي بِلِكْتَابِ مَنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَا لَهُ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴) وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵) وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۶)

تو آسمان ها و زمین را آفریدی، فقط تو شایسته پرستش هستی، آنان که بت ها را می پرستند، باید قدری فکر کنند، آیا آن بت ها چیزی آفریده اند؟ بت ها قطعه ای سنگ بی جان هستند که هیچ کاری نمی توانند کنند. بت پرستان چقدر نادان هستند که این سنگ های بی جان را می پرستند و در مقابل آن ها به سجده می افتند!

بت پرستان خیال می کنند که این بت ها، شریک تو هستند، این چه خیال

باطلی است! آنان برای این سخن خود چه دلیلی دارند؟

آیا کسی گمراه تر از آنان پیدا می شود؟

بُت پرستان می گویند: «خدا به ما فرمان داده که این بُت ها را بپرستیم» چرا چنین جاهلانه سخن می گویند؟ آیا برای این سخن باطل خود، دلیل روشنی دارند؟ در کدام کتاب آسمانی آمده است که بُت ها شریک تو هستند؟ اگر راست می گویند آن کتاب را بیاورند، اگر راست می گویند دلیل خود را بگویند.

آنان هیچ دلیلی ندارند و اسیر خرافات شده اند، سخنانی از پدران خود شنیده اند و آن را پذیرفته اند.

چرا آنان قدری نمی اندیشند؟

این بُت ها چه کاری می توانند برای آنان انجام دهند؟ اگر آن ها تا روز قیامت هم آن بُت ها را صدا بزنند، هیچ جوابی نمی شنوند، چقدر این مردم گمراهند، بت ها صدایی را نمی شنوند و اصلاً خبر ندارند که عده ای آنان را صدا می زنند!

روز قیامت که فرا رسد، بُت پرستان در انتظار شفاعت بُت های خود خواهند بود، اما بُت ها با آنان دشمنی می کنند و از آنان بیزاری می جویند.

روز قیامت تو به قدرت خودت به بُت ها اجازه می دهی تا سخن بگویند، بت ها به پیروان خود می گویند: «ما کجا شما را به پرستش خود دعوت کردیم؟ خدا میان ما و شما گواه است که ما از این که شما ما را می پرستیدید، بی خبر بودیم، ما موجودات بی جانی بودیم.» (۹۸)

آن وقت است که بُت پرستان به پوچی کار خود پی می برند، در روز قیامت،

همه انسان ها، نتیجه اعمال خویش را می یابند، آن روز معلوم می شود که فقط تو شایسته پرستش هستی و تو خدای یگانه ای !

کسانی که بُت ها را پرستش کرده اند، به عذاب گرفتار می شوند، همه بُت ها در آن روز نابود می شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می شوند، آنان فکر می کردند که بُت ها می توانند به آنان سودی برسانند و از خطرها نجاتشان دهند، اما وقتی می بینند که این بُت ها، نابود می شوند، امیدشان از دست می رود.

چگونه ممکن است بُت های بی جان در روز قیامت سخن بگویند؟ آیا قطعه ای که از چوب یا سنگ تراشیده شده است، می تواند سخن بگوید؟

روز قیامت، روز شگفتی ها است، در آن روز اعضای بدن انسان هم سخن می گویند و بر اعمال و رفتار انسان شهادت می دهند. گناهکاران به اعضای بدن خود می گویند: «چرا بر ضد ما گواهی دادید؟» آن ها پاسخ می دهند: «خدایی که تمام موجودات را گویا می سازد، ما را نیز گویا کرد». (۹۹)

آری، خدا بر هر کاری تواناست، در آن روز، اراده می کند به بُت ها قدرت سخن گفتن دهد. (۱۰۰)

أحقاف: آیه ۸ - ۷

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِيٰ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ (۸)

ص: ۲۳۰

محمد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکه قرآن می خواند، انسان های حقیقت جو به او ایمان آوردند، اما بزرگان مکه با او دشمنی کردند و سخن او را دروغ پنداشتند، وقتی آنان قرآن را می شنیدند می گفتند: «این قرآن، جادویی آشکار است و محمد آن را از پیش خود بافته است و به دروغ آن را به خدا نسبت می دهد».

اکنون تو از محمد(صلی الله علیه وآله) می خواهی با آنان چنین سخن بگوئی:

ای مردم! خدا مرا به پیامبری فرستاد و او این قرآن را بر من نازل کرده است، این قرآن، سخن خداست و من پیام خدا را برای شما خواندم.

شما مرا دروغگو می پندارید و می گوئید که من این قرآن را به دروغ به خدا نسبت می دهم، اگر مطلب این طور باشد که شما می پندارید، لازم است که خدا مرا رسوا کند و دروغ مرا آشکار کند.

چگونه باور می کنید که من به خدا نسبت دروغ بدهم و خدا هم مرا به حال خود رها کند؟ هر کس به دروغ ادعای پیامبری کند و سخنان کذبی را به خدا نسبت دهد، خدا سرانجام او را رسوا می سازد و او را عذاب می کند.

اگر من دروغگو باشم، خدا مرا عذاب می کند و شما هرگز نمی توانید عذاب خدا را از من دور کنید و از من دفاع کنید.

ای مردم! خوب فکر کنید، خدا به من وعده داده است که مرا بر شما پیروز گرداند، این وعده خدا فرا می رسد و آن وقت معلوم می شود که من راستگو بوده ام و چیزی جز رستگاری شما نمی خواستم.

شما را به سعادت فرا خواندم و شما مرا دروغگو و جادوگر خواندید و با من دشمنی کردید، خدا به کردار و رفتار شما آگاه است. همین بس که خدا، گواه میان من و شما باشد، او تلاش های من و دشمنی های شما را می بیند و این برای من کافی است که او خدای بخشنده و مهربان است.

أحقاف: آیه ۹

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَوْمِ الْقِيَامِ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹)

وقتی محمد (صلی الله علیه وآله) به مردم مکه خبر می داد که خدا او را به پیامبری فرستاده است، آنان تعجب می کردند، آنان انتظار داشتند که خدا فرشته ای را به پیامبری بفرستد و باور نمی کردند که یک انسان به این مقام رسیده است، آنان از محمد (صلی الله علیه وآله) خواسته های عجیبی داشتند و به او می گفتند: «اگر تو پیامبر هستی باید از علم غیب خبر داشته باشی! باید از همه اسرار پنهان جهان آگاه باشی، تو باید از همه حوادثی که در آینده روی می دهد، خبر بدهی!».

اکنون تو این آیه را بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل می کنی تا به آنان چنین بگوید: «شما از این که خدا مرا به پیامبری فرستاده است، تعجب کردید، بدانید که من اولین پیامبر خدا نیستم، قبل از من خدا پیامبران زیادی را فرستاده بود، همه آنان انسان بوده اند، ای مردم! من علم غیب ندارم، نمی دانم چه اتفاقی برای من و شما پیش می آید. من از وحی پیروی می کنم، اگر خدا به من از آینده خبر دهد، می توانم آن را به شما بگویم، من فقط پیامبر هستم و شما را از عذاب روز قیامت می ترسانم».

منظور از علم غیب، آگاهی از اسرار پنهان جهان می باشد. خدا در این آیه، به پیامبر دستور می دهد تا اعلام کند که او به خودی خود، علم غیب نمی داند، اما وقتی آیات ۲۶ و ۲۷ سوره جن را می خوانم، می بینم که خدا در آنجا اشاره می کند که به هر کدام از فرستادگانش که بخواهد علم غیب می دهد.

من باید در این دو سخن فکر کنم، یک جا قرآن می گوید که پیامبر، علم غیب ندارد، جای دیگر می گوید که پیامبران، علم غیب دارند.

منظور تو از این دو سخن چیست؟

خدا به پیامبر چیزهایی را آموخت که از علم غیب بود. این علم را خدا به پیامبر داده بود. اگر خدا چیزی از غیب به او وحی نمی کرد، او غیب نمی دانست.

پس سخن صحیح این است: پیامبر، از پیش خودش، علم غیب ندارد، اگر خدا به پیامبر این دانش را ندهد، پیامبر از اسرار جهان چیزی نمی داند، اما وقتی خدا به پیامبر این دانش را می دهد، پیامبر از برخی اسرار نهان جهان آگاهی پیدا می کند.

هدف قرآن این است که مبادا مسلمانان درباره مقام پیامبر، غلو و زیاده روی کنند، آنان باید بدانند که پیامبر، بنده ای از بندگان خداست، خدا او را آفریده است و به او مقامی بس بزرگ داده است و او را بر اسرار جهان آگاه ساخته است. پیامبر هر چه دارد از خدا دارد، اگر خدا برای لحظه ای لطف و عنایت خود را از پیامبر بگیرد، پیامبر هیچ علم و دانشی نخواهد داشت.

أحقاف: آیه ۱۰

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَمَا مَنْ وَاسٍ تَكْبُرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)

بُت پرستان مکه محمد (صلی الله علیه وآله) را دروغگو می خواندند، در این آیه به محمد (صلی الله علیه وآله) فرمان می دهی که به آنان چنین بگوید:

ص: ۲۳۳

ای مردم! قدری فکر کنید! اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کفر بورزید، چه کسی از شما گمراه تر خواهد بود؟

اگر شاهی از بنی اسرائیل به قرآن ایمان بیاورد ولی شما به قرآن ایمان نیاورید، آن وقت هیچ کس از شما گمراه تر نخواهد بود، اگر شاهی از بنی اسرائیل شهادت دهد که آیات تورات همانند قرآن است و شما ایمان نیاورده باشید، شما از همه گمراه تر خواهید بود.

ای مردم! شما راه کفر برگزیدید و به خود ستم می کنید. بدانید خدا ستمکاران را به حال خود رها می کند تا در لجاجت و گمراهی خود غوطه‌ور شوند.

* * *

مناسب می بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اول

نشانه های محمد(صلی الله علیه و آله) در کتاب تورات بیان شده است، یهودیان سال ها در انتظار ظهور آخرین پیامبر تو بودند. گروهی از یهودیان با رنج فراوان به سرزمین مدینه کوچ کرده بودند تا منتظر پیامبر موعود باشند، آنان از فلسطین و کنار دریای مدیترانه که آب و هوای خوبی داشت به حجاز آمدند و گرمای سوزان این منطقه را تحمل کردند تا بتوانند آخرین پیامبر خدا را درک کنند.

نشانه های محمد(صلی الله علیه و آله) در تورات بسیار واضح بیان شده بود، هر کس اهل انصاف بود به راحتی می توانست آن را تشخیص دهد.

* نکته دوم

این سوره زمانی نازل شده است که پیامبر در مکه بود. پس از چند سال پیامبر به مدینه مهاجرت کرد. یهودیان نشانه هایی که در تورات خوانده بودند در

ص: ۲۳۴

محمد (صلی الله علیه و آله) یافتند، اما گروه زیادی از آنان برای حفظ منافع خود، حق را انکار کردند و ایمان نیاوردند.

روزی پیامبر نزد آنان رفت و آنان را به اسلام دعوت کرد، اما آنان جواب پیامبر را ندادند، پیامبر به آنان فرمود: «شما حق را انکار کردید ولی بدانید که من همان پیامبری هستم که مژده آمدن او در تورات آمده است».

پیامبر این جمله را گفت و از نزد آنان بیرون آمد، در این هنگام مردی از پشت سر، پیامبر را صدا زد و گفت: «ای محمد! صبر کن!».

آن مرد کسی جز «ابن سلام» نبود، پیامبر وقتی صدای «ابن سلام» را شنید، صبر کرد، همه نگاه ها به ابن سلام خیره مانده بود، ابن سلام به یهودیان گفت: «من در نظر شما چگونه انسانی هستم؟».

آنان جواب دادند: «به خدا قسم! هیچ کس به اندازه تو به تورات ایمان ندارد، ما تو و پدر تو و پدر بزرگ تو را می شناسیم، شما همواره با ایمان بوده اید».

اینجا بود که «ابن سلام» گفت: «ای مردم! من شهادت می دهم که محمد همان پیامبری است که وعده آمدن او در تورات آمده است». این گونه بود که «ابن سلام» مسلمان شد، پس از او، چند نفر از دوستانش هم مسلمان شدند.

* نکته سوم

اکنون سؤالی به ذهنم می رسد: «بین نزول این آیه و ماجرای ایمان آوردن ابن سلام، سال ها فاصله است. این آیه در مکه نازل شد، ابن سلام در مدینه مسلمان شد؟ آیا ممکن است این آیه سال ها زودتر از ماجرای ابن سلام نازل شده باشد؟».

برای یافتن پاسخ سؤال خود، این مثال را می زنم: فرض کنید: فرزند من

ص: ۲۳۵

تنبلی کند و خوب درس نخواند. هنوز تا امتحان پایان سال، چند ماه باقی است. من به فرزند خود می گویم: «اگر در امتحان پایان سال موفق نشوی، ولی دوست تو قبول شود، تو ضرر کرده ای!». معنای سخن من روشن است. معلوم است که هنوز ماه خرداد فرا نرسیده است، هنوز چند ماه دیگر تا امتحان ها باقی است و فرزندم فرصت برای درس خواندن دارد. من از آینده سخن می گویم!

خدا در این آیه به بزرگان مکه می گوید: «اگر شاهی از بنی اسرائیل به قرآن ایمان بیاورد ولی شما به قرآن ایمان نیاورید، آن وقت هیچ کس از شما گمراه تر نخواهد بود».

روشن است که در زمان نزول این آیه، هنوز ابن سلام ایمان نیاورده بود و به حق بودن پیامبر شهادت نداده بود.

قرآن در این آیه از آینده سخن گفت و از ماجرای که بعداً در مدینه اتفاق خواهد افتاد، خبر داد. (۱۰۱)

سخن قرآن با بُت پرستان این است: «شما محمد را دروغگو می شمارید و می گوید او پیامبر نیست، اگر یکی از دانشمندان یهودی به محمد ایمان آورد، شما ضرر کرده اید، زیرا خود را از سعادت محروم نموده اید».

أحقاف: آیه ۱۴ - ۱۱

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كُنَّا خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ (۱۱) وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲) إِنَّ

ص: ۲۳۶

الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴)

محمد(صلی الله علیه و آله) مردم مکه را به یکتاپرستی فرا خواند، گروهی از افراد فقیر به او ایمان آوردند، اینان پیروان محمد(صلی الله علیه و آله) بودند: ابوذر، یاسر، سمیه و عمار! آنان فقیر بودند و دستشان از مال دنیا خالی بود و از طبقه ضعیف جامعه بودند، عده ای از بردگان هم مسلمان شده بودند، افرادی مانند «بلال» که برده ای سیاه بود.

محمد(صلی الله علیه و آله) برای بزرگان مکه هم قرآن می خواند و از آنان می خواست یکتاپرست شوند، بزرگان مکه با خود می گفتند: «اگر این اسلام چیز خوبی بود، هرگز فقیران و بردگان در پذیرش آن، بر ما پیشی نمی گرفتند، ما که ثروت زیادی داریم به خوبی ها سزاوارتر هستیم، معلوم می شود که اسلام چیز خوبی نبوده است که ما به آن ایمان نیاورده ایم».

آری، آنان گرفتار خودخواهی شده بودند و خود را از بقیه برتر می دیدند، این غرور و تکبر مانعی بر سر راه آنان بود، آنان آیات قرآن را می شنیدند، آیاتی که از عذاب جهنم سخن می گفت و به آنان هشدار می داد که دست از بت پرستی بردارند، وقتی آنان این آیات را می شنیدند، فطرتشان به آنان هشدار می داد، اما برای این که صدای فطرت خود را خاموش کنند با خود می گفتند: «این قرآن، همان افسانه های قدیمی است!».

این چه سخنی است که آنان می گویند؟ چرا قرآن را افسانه می دانند؟ آیا آنان خیال می کنند که قرآن اولین کتاب آسمانی است؟ آیا خیال می کنند که قبل از

آن، تو کتابی نازل نکرده ای؟

تو قبل از آن، کتاب تورات را بر موسی (علیه السلام) نازل کردی، کتابی که مایه هدایت و رحمت بود، این قرآن هم آموزه های تورات را تأیید می کند و به زبانی شیوا و روشن حقایق را بیان می کند، قرآن به ستمکارانی که راه کفر را برگزیدند، هشدار می دهد و آنان را از عذاب روز قیامت می ترساند و به نیکوکاران بشارت می دهد.

می خواهم بدانم قرآن به نیکوکاران چه بشارتی می دهد؟

بشارت بهشت.

آری، نیکوکارانی که بُت ها را نپرستیدند و گفتند: «خدای ما، همان خدای یگانه است»، سرنوشت خوبی خواهند داشت. همان کسانی که با سختی های زیادی روبرو شدند ولی در این سختی ها صبر و استقامت کردند. آنان در روز قیامت هیچ ترس و اندوهی نخواهند داشت.

روز قیامت که فرا رسد، آنان اهل بهشت خواهند بود و جاودانه در آنجا خواهند ماند، بهشت، پاداش اعمالی است که آنان در دنیا انجام داده اند.

أَحْقَاف: آیه ۱۶ - ۱۵

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنًا قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ

ص: ۲۳۸

عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶)

برایم گفتی که قرآن ستمگران را از عذاب قیامت می ترساند و به نیکوکاران مژده بهشت می دهد، اکنون برایم از این دو گروه سخن بگو! برایم بگو که نیکوکار کیست؟

نیکوکار کسی است که به پدر و مادرش، نیکویی کند، ستمگر کسی است که وقتی پدر و مادرش او را به ایمان فرا می خوانند به سخن آنان گوش نکند.

تو از انسان خواستی تا به پدر و مادرش نیکی کند، مادر برای فرزندش چقدر زحمت کشیده است!

زمانی که فرزند در شکم مادر است بر مادر سخت می گذرد، حال مادر دگرگون می شود، فرزند رشد می کند و از شیریه جان مادر استفاده می کند، خواب و خوراک، استراحت و آرامش او را می گیرد.

روزهای آخر، راه رفتن و حتی نشستن و بلند شدن بر مادر سخت می شود، مادر با صبر و حوصله، این سختی ها را تحمل می کند، مادر در لحظه تولد فرزند هم، سختی زیادی می کشد و چه بسیار مادرانی که جان خود را در آن لحظه از دست داده اند!

وقتی فرزند به دنیا می آید، مادر به او شیر می دهد و به او رسیدگی می کند.

از وقتی که نطفه انسان در رحم مادر قرار می گیرد تا لحظه ای که او از شیر گرفته می شود، سی ماه طول می کشد. مادر در این سی ماه، اوج فداکاری را به نمایش می گذارد. (۱۰۲)

اکنون می فهمم که چرا از انسان ها خواسته ای که به پدر و مادرشان احترام بگذارند!

انسان نیکوکار وقتی به سنّ رشد و آگاهی می رسد، پدر و مادر او را به دین راهنمایی می کنند، این انسان وقتی به سنّ چهل سالگی می رسد، دیگر به مرحله کمال عقل خود رسیده است. او می فهمد که به سنّی رسیده است که باید خطوط زندگی او مشخص گردد، اینجاست که دست به دعا برمی دارد و چنین می گوید: «بارخدا یا! به من و پدر و مادرم، نعمت ایمان عطا کردی، پس توفیقم بده تا شکر این نعمت را به جا آورم. خدایا! توفیقم بده تا کار شایسته ای انجام دهم که تو از آن خشنود باشی. خدایا! فرزندانم را نیکوکار قرار بده. من به درگاه تو رو می کنم و تسلیم فرمان تو هستم، من مسلمان هستم».

تو چنین نیکوکارانی را دوست داری، کارهای آنان را که نیکوترین کارهاست می پذیری و گناهانشان را می بخشی و در روز قیامت آنان را در بهشت جای می دهی و با اهل بهشت همنشین می کنی. این وعده حقی است که تو به آنان داده ای و به این وعده ات عمل می کنی.

أحقاف: آیه ۱۸ - ۱۷

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرَانِ اللَّهُ وَبَلَغَ مِنْهُ حَقٌّ
فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ

ص: ۲۴۰

از نیکوکاری که قدردان پدر و مادر خودش است، برایم سخن گفتی، اکنون از ستمکار کافری سخن می‌گویی که پدر و مادر او، مؤمن هستند و او را به ایمان دعوت می‌کنند، اما آن ستمکار سخانشان را نمی‌پذیرد و راه کفر را برمی‌گزیند. او به پدر و مادرش می‌گوید: «اُف بر شما! آیا مرا از روز قیامت می‌ترسانید؟ شما می‌گویید که من بعد از مرگ زنده می‌شوم و به جهنم می‌روم، قبل از من انسان‌های زیادی مرده‌اند و به مشتی از خاک و استخوان تبدیل شده‌اند، هیچ کدام از آنان زنده نشده‌اند، این سخن‌ها چیست که شما می‌گویید؟».

چقدر این فرزند ناسپاس است! پدر و مادرش او را به ایمان فرا می‌خوانند، او به آنان بی‌احترامی می‌کند و به آنان «اُف» می‌گوید. (در زبان فارسی، وقتی به کسی احترامی می‌کنند به او می‌گویند: تُف بر تو!).

وقتی پدر و مادر او این سخنان را شنیدند از دست او به پیشگاه تو شکایت کردند و به فرزندشان گفتند: «وای بر تو! ایمان بیاور که وعده خدا حق است و او همه انسان‌ها را در روز قیامت زنده خواهد کرد»، اما او در پاسخ چنین گفت: «این سخنان شما، افسانه‌ای است که پیشینیان بافته‌اند». (۱۰۳)

آری، او راه کفر را برگزید و به پدر و مادر خویش بی‌احترامی کرد و قیامت را دروغ پنداشت، تو در روز قیامت او را در جهنم جای می‌دهی، این وعده توست و جهنم را از کافران پر می‌کنی، عذاب تو برای چنین افرادی حتمی است و آنان را همراه با امت‌های کافر (از جن‌ها و انسان‌ها) به آتش جهنم

گرفتار می سازی و آنان زیانکارند که سرمایه وجودی خود را نابود کردند و خود را از سعادت محروم نمودند و آتش جهنم را برای خود خریدند.

أحقاف: آیه ۲۰ - ۱۹

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْتِيَهُمْ أَجْرَهُمُ وَعَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْخَبْتُمْ طِيَّاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰)

کافران قیامت را دروغ می پندارند و به آن ایمان ندارند و می گویند: «انسان بعد از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود».

چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟

اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.

حسابرسی روز قیامت بر اساس اعمالی است که انسان ها در این دنیا انجام داده اند، تو در روز قیامت، همه را زنده می کنی، به هر کس با توجه به تفاوت عملشان، پاداش یا کیفر می دهی. همه انسان ها نتیجه کارهای خود را بی کم و کاست، می بینند، تو هرگز به آنان ظلم نمی کنی، کسانی که در جهنم گرفتار می شوند، به خودشان ظلم کردند، راه کفر و گمراهی را انتخاب نمودند و سرانجام نتیجه آن را دیدند.

ص: ۲۴۲

در روز قیامت تو فرمان می دهی تا فرشتگان آنان را به سوی جهنم ببرند، آن روز، جهنم برای آنان آشکار می شود و درهای جهنم گشوده می شود و نگهبانان آنجا به آنان می گویند: «شما در دنیا از تمام چیزهای خوب و نعمت ها بهره مند بودید و از آن لذت بردید. آیا به یاد دارید که در زمین گردنکشی و طغیان می کردید؟ امروز به خاطر آن کارها، عذاب خوارکننده ای را خواهید چشید.» (۱۰۴)

آری، فرشتگان غلّ و زنجیر به دست و پای آنان می بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای می دهند و در میان شعله ها می سوزند و آرزوی مرگ می کنند اما در آنجا از مرگ هیچ خبری نیست، آنان برای همیشه در جهنم خواهند سوخت.

ص: ۲۴۳

وَأذُكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱) قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَا عَنِ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲) قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۳) فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴) تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۲۵)

اکنون از محمد (صلی الله علیه وآله) می‌خواهی تا برای مردم مکه از قوم «عاد» سخن بگویدی، آنان در سرزمین «أحقاف» زندگی می‌کردند (سرزمینی که در جنوب عربستان و شمال یمن بود).

تو هود(علیه السلام) را برای هدایت قوم عاد فرستادی، کافران مکه باید بدانند که تو قبل از هود(علیه السلام) و بعد از او، پیامبران زیادی را فرستادی. آری، این قانون توست که پیامبران را برای هدایت انسان ها فرستادی تا راه حق را برای آنان بیان کنند.

قوم عاد جمعیت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه بُت پرست بودند. هود(علیه السلام) همچون برادری آنان را به سوی تو دعوت می کرد و از آنان خواست تا بُت پرستی را رها کنند.

او به مردم چنین می گفت: «فقط خدای یکتا را پرستید، خدایی جز او نیست، از بُت پرستی دست بردارید، می ترسم که به عذاب شدیدی گرفتار شوید».

مردم به سخنان او اعتنا نکردند و به او گفتند: «آیا تو آمده ای که با سخنان ما را از پرستش خدایانمان باز داری؟ اگر راست می گویی بگو آن عذاب کی می آید؟ ای هود! آن عذابی را که می گویی بر ما فرود آور».

هود(علیه السلام) به آنان گفت: «من نمی دانم که عذاب خدا چه زمانی فرا می رسد، فقط خدا می داند آن عذاب چه وقتی است، من وظیفه خود را انجام دادم و پیام خدا را به شما رساندم، شما به سختم گوش نکردید و از من تقاضای عذاب خود را نمودید، به راستی که شما نادانید».

* * *

قوم عاد ایمان نیاوردند و بر کفر و بُت پرستی خود اصرار نمودند، تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما سرانجام مهلت آنان به پایان رسید و تو طوفانی سهمگین را برای هلاکت آنان فرستادی.

ص: ۲۴۵

آنان وقتی نگاه به افق کردند، سیاهی طوفان را دیدند و فکر کردند که ابری باران زا به سوی سرزمین آنان می آید و بسیار خوشحال شدند که بارانی پربرکت در راه است. اینجا بود که هود(علیه السلام) به آنان رو کرد و گفت: «بارانی در کار نیست، آنچه شما می بینید عذابی است که برای آمدنش عجله می کردید، این طوفانی سهمگین است که عذابی دردناک در آن است و به فرمان خدا همه چیز را در هم می کوبد و نابود می کند».

قبل از آن که طوفان فرارسد، هود(علیه السلام) و گروه اندکی را که ایمان آورده بودند، نجات دادی، طوفان فرا رسید و به مدت هفت شب و هشت روز بر آنان وزید و آنان را نابود ساخت، پس از طوفان، چنان شد که فقط خانه های خالی آنان دیده می شد و هیچ کدام از آنان باقی نماندند، تو این گونه کسانی را که از روی عناد و دشمنی راه کفر را انتخاب می کنند، عذاب می کنی.

أحقاف: آیه ۲۸ - ۲۶

وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَيِّمًا وَأَبْصَارًا وَأَفْنَدَهُ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْنَدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقَرْيَةِ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكُمْ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۸)

کافران مکه سخن محمد(صلی الله علیه وآله) را دروغ می پنداشتند و با او دشمنی می کردند،

ص: ۲۴۶

اکنون تو با آنان چنین سخن می‌گویی: «من به قوم عاد قدرت و امکاناتی دادم که به شما نداده‌ام، قدرت و ثروت آنان بیشتر از شما بود، اما این قدرت و ثروت نتوانست آن‌ها را از عذاب نجات دهد».

آری، تو به آنان گوش و چشم و عقل داده بودی تا حق را بشنوند و ببینند و آن را درک کنند، ولی آنان راه کفر را پیمودند و گوش و چشم و عقل آنان، سودی برایشان نداشت و نتوانست عذاب را از آنان دور کند، آنان حق را شناختند ولی انکار کردند.

هود(علیه السلام) آنان را از عذاب آسمانی ترساند، ولی آنان عذاب آسمانی را مسخره کردند و سرانجام همان عذاب به سراغشان آمد و آنان را نابود کرد.

اکنون از کافران مکه می‌خواهی تا قدری فکر کنند و به اطراف سرزمین خود نگاه کنند، تو انسان‌های زیادی را که در اطراف همین سرزمین زندگی می‌کردند، به عذاب خود هلاک کردی.

تو آیات و نشانه‌های خود را قبلاً برای آنان بیان کردی و پیامبران خود را فرستادی و حق را برای آنان آشکار کردی تا مگر به راه حق بازگردند، اما آنان بر کفر خود پافشاری نمودند و به عذاب گرفتار شدند.

آنان بُت‌ها را می‌پرستیدند و تصوّر می‌کردند که با پرستش بُت‌ها به تو نزدیک می‌شوند، پس چرا بُت‌ها آنان را از عذاب نجات ندادند؟ چرا وقتی عذاب آمد، بُت‌ها ناپدید شدند؟

آن کافران یک عمر بُت‌ها را پرستیدند ولی هنگامی که به کمک نیاز داشتند، بت‌ها هیچ کمکی به آنان نکردند، آیا چنین بُت‌هایی شایسته پرستش هستند؟

آنان به دروغ می گفتند که بُت ها شریک تو هستند و آن ها را می پرستیدند، عذاب های آسمانی، حاصل دروغ های خودشان بود.

تو به بندگان خود ستم نمی کنی، بلکه آنان به خود ستم کردند، آنان در برابر بت ها سجده می کردند و با پیامبران تو دشمنی می کردند، عذاب های دردناک، نتیجه کارهایشان بود.

* * *

مکه در سرزمین حجاز (عربستان) واقع شده است، کافران مکه هر سال به سوی شمال (شام) و به سوی جنوب (یمن) سفر می کردند، وقتی به سمت یمن می رفتند، سرزمین قوم «عاد» را می دیدند.

وقتی آنان به سوی شام می رفتند، خرابه های شهر «سُدوم» را می دیدند، شهری که قوم لوط (علیه السلام) در آنجا زندگی می کردند و به عذاب گرفتار شدند.

همچنین آنان در راه شام، خرابه های شهر «مدین» را می دیدند، شهری که شعیب (علیه السلام) آنان را به راه راست فرا خواند ولی آنان کفر ورزیدند و نابود شدند.

ص: ۲۴۸

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۰) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِزَّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۳۱) وَمَنْ لَمْ يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۲)

محمد(صلی الله علیه وآله) اهل مکه بود، مردم مکه او را به خوبی می شناختند و سال ها با او زندگی کرده بودند و همواره او را «محمد امین» می خواندند و به درستکاری او باور داشتند، اما وقتی تو محمد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی، گروهی از مردم مکه با او دشمن شدند و او را دیوانه، جادوگر و دروغگو خواندند. محمد(صلی الله علیه وآله) آنان را به رستگاری فرا می خواند و از بت پرستی نهی می کرد، آنان اسیر جهل

و خرافات شده بودند و نمی خواستند دست از پرستش بُت ها بردارند.

اکنون می خواهی ماجرای ایمان آوردن گروهی از جنّ ها را شرح دهی، هدف تو از بیان این ماجرا چیست؟

گروهی از جنّ ها که اصلاً محمّد (صلی الله علیه و آله) را نمی شناختند، وقتی آیات قرآن را شنیدند به حقّ بودن آن پی بردند و به آن ایمان آوردند، اهل مکه که سال های سال با محمّد (صلی الله علیه و آله) زندگی کرده بودند، چرا به او ایمان نمی آوردند؟ چرا خود را از سعادت و رستگاری محروم می کردند.

بازار عُکاظ !

مهم ترین اتفاق اقتصادی و فرهنگی در آن روزگار !

مردم آن روزگار در اوّل ماه ذی القعدة به سرزمینی به نام «عُکاظ» می رفتند و بیست شب در آنجا می ماندند و بزرگ ترین بازار را تشکیل می دادند، بازرگانان و خریداران از همه جا به آنجا می آمدند. از مکه تا سرزمین «عُکاظ» سه روز راه بود، «عُکاظ» بین مکه و طائف واقع شده بود. شاعران بزرگ عرب نیز در آنجا حاضر می شدند و شعرهای زیبای خود را می خواندند.

محمّد (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت تا به «عُکاظ» برود و در آنجا مردم را به یکتاپرستی دعوت کند، او از مکه حرکت کرد و سه روز در راه بود، وقتی به آنجا رسید با مردم سخن گفت، امّا هیچ کس سخنش را نپذیرفت و حتّی یک نفر هم مسلمان نشد، آن مردم سرگرم دنیا و زیبایی های آن شده بودند، کسی که شیفته دنیاست، سخن حقّ در او اثر نمی کند، آن مردم به دنبال ثروت و کنیزهای زیبایی که آنجا به فروش می رسیدند، بودند.

محمّد (صلی الله علیه و آله) به آنجا رفت تا حجّت را بر آنان تمام کند، در روز قیامت آنان

ص: ۲۵۰

نمی‌توانند بگویند: «کسی سخن حق را برای ما بیان نکرد»، محمد(صلی الله علیه و آله) وظیفه اش را به خوبی انجام داد، تو از او خواسته بودی که به انجام وظیفه خود فکر کند نه به نتیجه کار. درست است که هیچ کس سخنش را نپذیرفت، اما او وظیفه اش را به خوبی انجام داد.

بازار عکاظ جمع شد و همه به شهرها و قبیله های خود بازگشتند، محمد(صلی الله علیه و آله) هم به سوی مکه حرکت کرد، شب فرا رسید، محمد(صلی الله علیه و آله) خسته راه بود، او برای استراحت در وسط بیابان منزل کرد.

پاسی از شب گذشت، محمد(صلی الله علیه و آله) از خواب بیدار شد، او تنها در این بیابان به نماز ایستاد و سپس شروع به خواندن قرآن کرد.

گروهی از جن ها از آنجا می گذشتند، آنان صدایی را شنیدند، به یکدیگر گفتند: «گوش کنید». همه با دقت به قرآن گوش فرا دادند، پس از آن نزد محمد(صلی الله علیه و آله) آمدند و او با آنان سخن گفت و آنان مسلمان شدند و به قرآن ایمان آوردند.

آنان نه جن بودند که نزد قوم خود رفتند و آنان را هم نزد پیامبر آوردند، پیامبر آنان را نیز به اسلام دعوت کرد و همه مسلمان شدند. (۱۰۵)

در دو جای قرآن از این ماجرا سخن به میان آمده است: سوره احقاف (آیات ۲۹ تا ۳۲) و سوره جن (آیات اول سوره).

اکنون وقت آن است تا به تفسیر آیات ۲۹ تا ۳۲ این سوره پردازم:

ای محمد! به یادآور زمانی را که گروهی از جن ها را سوی تو روانه کردم تا قرآن را بشنوند، وقتی آنان نزدیک تو آمدند به یکدیگر گفتند: «سکوت کنید ببینیم چه می گوید»، وقتی قرآن خواندن تو تمام شد، به تو ایمان آوردند و

ص: ۲۵۱

سپس به سوی قوم خود رفتند و به آنان چنین گفتند: «ای قوم! ما قرآنی را شنیدیم که بعد از کتاب موسی نازل شده است، این قرآن، کتاب های آسمانی که قبلاً نازل شده است را تأیید می کند و همه را به سوی حقّ و راه راست، راهنمایی می کند، ای قوم! دعوت این پیامبر خدا را بپذیرید و به او ایمان آورید تا خدا گناه شما را ببخشد و شما را از عذاب دردناک روز قیامت، رهایی بخشد، هر کس دعوت این پیامبر را نپذیرد و از حقّ روی گرداند، نمی تواند از عذاب خدا رهایی یابد. وقتی عذاب فرا رسد، غیر از خدا، یار و یآوری برای او نیست. کسانی که راه انکار را در پیش گرفتند در گمراهی آشکاری هستند».

* * *

در اینجا لازم است سه نکته را بنویسم:

* نکته اول

خدا محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت انسان ها و جنّ ها فرستاد، پس خدا به محمّد(صلی الله علیه وآله) این قدرت را داد که بتواند با جنّ ها سخن بگوید و با آنان ارتباط برقرار کند، البته همان طور که در میان انسان ها افراد مؤمن و کافر وجود دارند، در میان جنّ ها هم مؤمن و کافر وجود دارد، گروهی از آنان مسلمان هستند و گروهی هم راه کفر را برگزیده اند.

* نکته دوم

خدا گروهی از جنّ ها را رام سلیمان(علیه السلام) کرد، آنان برای سلیمان(علیه السلام) کار می کردند ولی جنّ ها به سلیمان(علیه السلام) ایمان نیاوردند، آنان مجبور بودند که برای سلیمان(علیه السلام) کار کنند و اگر نافرمانی می کردند، سلیمان(علیه السلام) آنان را به آتش عذاب می کرد، ولی خدا محمّد(صلی الله علیه وآله) را پیامبر انسان ها و جنّ ها قرار داد، گروهی از

ص: ۲۵۲

جنّ ها وقتی صدای محمد (صلی الله علیه و آله) را شنیدند با عشق و علاقه به او ایمان آوردند. معلوم می شود که مقام محمد (صلی الله علیه و آله) بالاتر از سلیمان (علیه السلام) است، خدا، دل جنّ ها را تسلیم محمد (صلی الله علیه و آله) نمود و آنان به محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند.

* نکته سوم

افراد حقیقت جو با شنیدن پیام قرآن می فهمند که قرآن حقّ است و به آن ایمان می آورند، این جنّ ها که مسلمان شدند، هیچ معجزه ای از پیامبر نخواستند، آنان با شنیدن پیام قرآن به آن ایمان آوردند، این نشان می دهد که قرآن برای حقّ بودن اسلام کفایت می کند و ما هم برای تبلیغ اسلام باید بیشتر به قرآن تکیه کنیم.

* * *

أحقاف: آیه ۳۳

أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُ بَخْلٌ شَيْءٌ قَدِيرٌ (۳۳)

کافران مکه به روز قیامت ایمان نداشتند و وقتی می شنیدند که قرآن از زنده شدن مردگان سخن می گوید، تعجب می کردند، آنان می گفتند: «وقتی ما مُردیم و بدن هایمان به مشتی خاک و استخوان تبدیل شد، چگونه ممکن است که دوباره زنده شویم؟».

تو بارها به این سؤال آنان جواب دادی، تو همان خدایی هستی که آسمان ها و زمین را آفریدی و در آفرینش آن ها ناتوان نشدی، تو می توانی مردگان را زنده کنی، تو بر هر کاری توانا هستی. آری، زنده کردن مردگان بسیار ساده تر از آفرینش آسمان ها و زمین است.

ص: ۲۵۳

این سخن برای همه کسانی است که قیامت را انکار می کنند، اگر آنان در عظمت آسمانی که تو آفریده ای فکر کنند، می فهمند که برپایی قیامت برای تو کار ساده ای است.

أحقاف: آیه ۳۴

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴)

امروز کافران به قیامت باور ندارند و می گویند: «جهنم دروغ است، ما هرگز زنده نمی شویم»، اما وقتی فرشتگان آنان را به سوی جهنم ببرند و درهای جهنم باز شود، نگاه آنان به آتش هولناک جهنم می افتد. فرشتگان به آنان می گویند: «آنچه شما می بینید، حقیقت است یا دروغ؟»، آنان در جواب می گویند: «به خدا قسم که این آتش حقیقت است. افسوس که ما در دنیا ایمان نیاوردیم».

فرشتگان به آنان می گویند: «اگر این عذاب حقیقت است، پس به کیفر کفر خود، این عذاب را بچشید»، اینجاست که فرشتگان آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای می دهند و صدای آه و ناله آنان بلند می شود و میان آتش ها می سوزند.

أحقاف: آیه ۳۵

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت مردم فرستادی، اما آنان او را دروغگو و دیوانه و جادوگر خواندند و به سخنش ایمان نیاوردند و با او دشمنی زیادی نمودند، اکنون به محمد (صلی الله علیه و آله) خبر می دهی که فقط او در راه یکتاپرستی اذیت و آزار نشد، پیامبران بزرگ تو هم با سختی های زیادی روبرو بودند اما در راه هدف خود شکیبایی کردند.

* * *

تو پیامبران زیادی داشته ای، امّا مقام پنج تن از آنان از همه بالاتر بود، به آنان «أُولُو الْعِزْمِ» می گویند، یعنی پیامبرانی که دارای اراده ای بسیار قوی بودند و بر همه سختی ها صبر کردند.

نام آن ها چنین است: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (علیهم السلام).

دین آنان برای همه انسان های زمان خودشان بود و به مکان خاصی اختصاص نداشت. دین آنان، دین جهانی بود و همه انسان ها باید از آنان پیروی می کردند.

* * *

تو از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی همانند پیامبرانِ أُولُو الْعِزْمِ، صبر کند و برای عذاب کافران شتاب نکند.

این قانون توست: تو به کافران مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، اما از همه کارهای آنان باخبر هستی و در روز قیامت آنان را به خاطر این کارها، کیفر سختی می کنی، آری، جهنّم در انتظار کافران است.

آنان جهنّم را دروغ می پنداشتند و محمد (صلی الله علیه و آله) را دروغگو می خواندند، آنان

می خواستند به شهوت ها و لذت های حیوانی خود برسند و در دنیا خوش باشند، پس با محمد (صلی الله علیه و آله) دشمنی کردند، اما وقتی در میان شعله های سوزان جهنم گرفتار می شوند، احساس می کنند که گویی فقط ساعتی در دنیا بوده اند.

در روز قیامت، دنیا در نظرشان این قدر کوتاه جلوه می کند و پشیمان می شوند و با خود می گویند: چرا به خاطر خوشی دنیا، این عذاب را برای خود خریدیم؟ خوشی دنیا، لحظه ای بیش نبود، خوشی ها تمام شد ولی عذاب ما هرگز تمام نمی شود.

اکنون به انسان ها خبر می دهی که قرآن، برای هدایت آنان کافی است، همه آنچه که آنان برای رستگاری نیاز دارند، در قرآن بیان شده است، کسی که به قرآن ایمان آورد و به آن عمل کند، رستگار می شود و کسی که آن را تکذیب کند از سعادت محروم می شود و این قانون توست: «فقط تبهکاران به هلاکت می رسند»، تبهکارانی که راه کفر را برمی گزینند، سرانجامی جز عذاب جهنم ندارند، اما کسانی که راه ایمان را بپیمایند در بهشت، غرق نعمت های زیبای تو خواهند بود. (۱۰۶)

سوره محمد (صلى الله عليه وآله)

اشاره

ص: ٢٥٧

۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۴۷ قرآن می باشد.

۲ - در آیه دوم این سوره نام «محمد(صلی الله علیه و آله)» ذکر شده است و برای همین این سوره به این نام خوانده شده است.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: تشویق مؤمنان به جهاد و مبارزه با بُت پرستان، پاداش بهشت برای مؤمنان، سرنوشت کافرانی که به عذاب هلاک شدند، روز قیامت، فرا رسیدن قیامت ناگهانی است، انسان ها باید در قرآن تدبّر کنند، حقیقت زندگی دنیا...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳) فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَّا مَنَّا بَعِيدٌ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيُنذِرَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴) سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ (۵) وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ (۶)

بُت پرستان مکه هر قدر می توانستند با محمد (صلی الله علیه وآله) دشمنی کردند و سرانجام تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند، اما تو به محمد (صلی الله علیه وآله) فرمان دادی تا به شهر

مدینه هجرت کند و او را یاری کردی و او توانست به سلامت به مدینه برسد.

با هجرت او به مدینه، روز به روز بر قدرت مسلمانان افزوده شد و محمّد (صلی الله علیه و آله) توانست حکومتی در مدینه تشکیل دهد، این تهدید بزرگی برای بُت پرستان مکه بود، آنان به دنبال فرصتی بودند تا به مدینه حمله کنند و محمّد (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان را به قتل برسانند.

مسلمانانی که به مدینه آمده بودند، شرایط سختی را سپری می کردند، آنان همه ثروت و دارایی خود را در مکه گذاشته بودند و به مدینه هجرت کرده بودند، کافران ثروت و دارایی آنان را به یغما برده بودند.

هر سال، تاجرانی از مکه به شام می رفتند و بعد از خریدن اموال زیاد، به مکه باز می گشتند، این کاروان از آن مشرکان مکه بود. به پیامبر خبر رسید که این کاروان در حال بازگشت به مکه است، کاروانی که بیش از هزار شتر داشت و اموال زیادی را همراه داشت. (۱۰۷)

اینجا بود که تو از محمّد (صلی الله علیه و آله) خواستی برای جنگ با کافران از مدینه بیرون بیاید، محمّد (صلی الله علیه و آله) همراه یاران خود از مدینه حرکت کرد. ابوسفیان، رهبری کاروان تجاری کافران را به عهده داشت، جاسوسان به او خبر کمین مسلمانان را دادند، او با شنیدن این خبر، از مسیر دیگری کاروان را به سوی مکه حرکت داد.

وقتی این خبر به کافران مکه رسید که مسلمانان تصمیم دارند به کاروان آنان حمله کنند، بسیار عصبانی شدند، آنان با سپاهی ۹۵۰ نفری از مکه حرکت کردند، کافران یقین داشتند که در این جنگ پیروز می شوند، زیرا مسلمانان

حدود سیصد نفر بیشتر نبودند و فقط ۲۰ شمشیر داشتند، کافران در این جنگ پول زیادی خرج کردند، بعضی از آنان، ده شتر برای غذای لشکریان کشتند، عده ای از فقیران مکه به طمع جایزه به سپاه آنان پیوستند، آنان فکر می کردند که با این کارها می توانند اسلام را نابود کنند.

اکنون تو این آیات را نازل می کنی و با مسلمانان چنین سخن می گویی:

ای مسلمانان! من اعمال کافران را نابود می کنم، همان کافرانی که مردم را از راه من بازداشتند. من تلاش آنان را بی اثر می کنم. (۱۰۸)

ای مسلمانان! من مؤمنان نیکوکاری را که به قرآن ایمان آوردند، یاری می کنم، همان مؤمنانی که باور دارند این قرآن، حق است و از طرف من نازل شده است. من گناه آنان را می بخشم و کار دنیا و آخرت آنان را اصلاح می کنم.

ای مسلمانان! من تلاش کافران را بی اثر می کنم، زیرا آنان از باطل پیروی کردند، این قرآن، پیام حقی است که از طرف من نازل شده است، مؤمنان با یاری من پیروز می شوند و کافران هم به هدف خود نمی رسند.

ای مسلمانان! وقتی در میدان جنگ با کافران روبرو شدید با آنان بجنگید و جنگ را آن قدر ادامه دهید تا دشمن از پای درآید، پس از آن، اسیران را محکم به بند کشید تا بعداً یا آنان را آزاد کنید یا برای آزادی آنان، فدیة بگیریید. بدانید که این برنامه شماست، با کافران بجنگید تا زمانی که قدرت آنان در هم شکسته شود.

ای مسلمانان! از سختی جنگ شانه خالی نکنید، بدانید اگر من می خواستم

ص: ۲۶۱

خودم کافران را مجازات کنم، زلزله یا صاعقه ای بر آنان می فرستادم و همه را نابود می کردم، اما من می خواهم شما را امتحان کنم تا میزان ایمان شما آشکار گردد.

ای مسلمانان! بدانید کسانی که در راه من کشته می شوند، هرگز اعمالشان را بی پاداش نمی گذارم، من در روز قیامت آنان را به بهشت راهنمایی می کنم و کارشان را اصلاح می کنم و از گناهانشان می گذرم، من آنان را به بهشتی وارد می کنم که قبلاً آن را برای آنان بازگو کرده ام، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است.

* * *

در اینجا از جنگ با کافران سخن گفتم و مسلمانان همراه با پیامبر به جنگ کافران رفتند و تو آنان را یاری کردی و آنان توانستند هفتاد نفر از بزرگان مکه را به قتل برسانند، یکی از آنان، ابوجهل بود، همان کسی که مسلمانان را شکنجه می داد و تعدادی از مسلمانان را به شهادت رسانده بود، همچنین مسلمانان هفتاد نفر از کافران را اسیر کردند و آنان را به مدینه آوردند.

سال ها پیش وعده چنین پیروزی را به مسلمانان داده بودی، تو به وعده ات عمل نمودی. این یک پیروزی بزرگ بود.

تو درباره اسیران به مسلمانان اختیار دادی که یا بر آنان منت نهند و آنان را آزاد کنند یا این که به خویشاوندان آنان که در مکه بودند خبر بدهند تا پولی برای آزادی آنان بفرستند و در مقابل آن پول آنان را آزاد کنند. مسلمانان در آن زمان در شرایط سخت اقتصادی بودند و برای همین راه دوم را انتخاب

ص: ۲۶۲

نمودند و با دریافت پول، آن اسیران را آزاد نمودند.

اگر لشکر مسلمانان و سپاه کافران روبروی هم قرار گیرند، یکی از دو حالت وجود دارد:

الف. دفاع

وقتی کافران به مسلمانان حمله کنند و مسلمانان از خود دفاع می کنند، در این صورت مسلمانان وظیفه دارند تا با آنان مقابله کنند و از خود و ناموس و آیین خود دفاع کنند و دست دشمن متجاوز را قطع کنند.

ب. جنگ

وقتی که کافران جنگ را آغاز نکرده اند، بلکه این مسلمانان هستند که جنگ را آغاز می کنند.

مسلمانان با شرایط خاصی می توانند برای ریشه کن کردن کفر و بُت پرستی با کافران و بُت پرستان بجنگند. این جنگ برای خدا و در راه اوست و بر خلاف جنگ های دیگر، اصول اخلاقی در آن رعایت می شود، زیرا پیامبر و یا امام معصوم رهبری آن را به عهده دارد.

جنگ با کافران فقط در صورتی جایز است که پیامبر و یا امام معصوم فرماندهی آن را به عهده داشته باشد، چون پیامبر یا امام معصوم از هر خطایی به دور است، برای همین هرگز این جنگ برای به دست آوردن غنیمت یا کشورگشایی نیست، بلکه هدف آن نجات انسان ها از بُت پرستی است.

در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) به ما رسیده به این نکته تأکید شده است که جنگ با کافران اگر به فرمان امام معصوم نباشد، حرام است و گناه بزرگی

اگر به تاریخ اسلام مراجعه کنیم، می بینیم که علی (علیه السلام) در زمان پیامبر در جنگ های مختلفی شرکت نمود و با شجاعت های خود سبب پیشرفت اسلام و نابودی شرک و بُت پرستی شد، اما پس از وفات پیامبر، مسلمانان، ابوبکر و عمر و عثمان را به عنوان خلیفه، انتخاب نمودند، در زمان این سه خلیفه، مسلمانان، گروه گروه به کشورهای دیگر حمله کردند و به اسم جنگ با کافران، آن کشورها را تصرف کردند و به غنیمت های زیادی رسیدند.

اکنون سؤال مهمی برای همه مطرح است: علی (علیه السلام) که در زمان پیامبر در صف اول همه جنگ ها بود، چرا حتی برای یک بار در این جنگ ها شرکت نکرد؟

هیچ کدام از امامان معصوم (علیهم السلام) در جنگ های این چنینی شرکت نکردند، زیرا می دانستند که این جنگ ها برای خدا و در راه خدا نیست. آنان پیروان خود را از شرکت در این جنگ ها منع می کردند و این نکته بسیار مهمی است که باید به آن توجه کنیم.

هر کسی اجازه ندارد به اسم گسترش اسلام و مبارزه با بُت پرستی، اسلحه در دست بگیرد و به جنگ کافران برود، اگر کافران به ما کاری نداشتند و به ما حمله نکردند، نباید جنگ را با آنان آغاز کنیم، آری، اگر پیامبر یا امام معصوم، فرمان جنگ با کافران را دادند، باید مسلمانان اطاعت کنند.

محمد: آیه ۱۲ - ۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُذْهِبْ أَسْفَاكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَالَّذِينَ أَصَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲)

اگر کسی دین تو را یاری کند، تو هم او را یاری می کنی و گام های او را در راه ایمان، محکم و ثابت می نمایی.

پیروزی از آن مؤمنان است. نابودی در انتظار کافران است زیرا آنان از قرآنی که تو نازل کرده ای نفرت به دل دارند، آنان از آیین یکتاپرستی رو برگردانده اند و بُت ها را می پرستند، تو همه اعمال آنان را محو و نابود می کنی و تلاش های آنان را بی نتیجه می گردانی.

آنان قرآن را دروغ می شمارند و به آن ایمان نمی آورند، به راستی چرا در زمین گردش نمی کنند تا سرنوشت کسانی که پیامبران تو را دروغگو شمردند، ببینند؟ تو به کافران مهلت دادی، اما وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذابی آسمانی بر آنان نازل کردی و آنان را هلاک کردی، آنان به خشم تو گرفتار شدند، چنین سرنوشتی در انتظار کافران است، هر کس که راه کفر را برگزیند عذاب تو در انتظار اوست، روز قیامت برای او روز سختی خواهد بود.

تو کافران را به عذاب جهنم گرفتار می کنی و آنان نتیجه کفر خود را می بینند

و مؤمنان را در بهشت خود جای می دهی.

در روز قیامت، هرگز مؤمنان با کافران یکسان نخواهند بود، زیرا در آن روز، تو یار و یاور مؤمنان هستی و کافران هیچ یار و یآوری ندارند، در آن روز تو بُت ها را نابود می کنی، آن وقت است که کافران ناامید می شوند، آنان فکر می کردند که بُت ها می توانند به آنان نفعی برسانند و از خطرهای نجاتشان بدهند، اما وقتی می بینند که این بُت ها، نابود می شوند، امیدشان از دست می رود، آنان در دنیا با چه شور و عشقی، بُت ها را می پرستیدند، اما در آن روز می فهمند که چقدر ضرر کرده اند، آنان سرمایه وجودی خویش را در پای بت ها ریختند و اکنون بُت ها، هیچ شده اند.

تو مؤمنان نیکوکار را به بهشت هایی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، وارد می کنی، اما کافران در این دنیا از لذت های زودگذر آن بهره می برند و همچون چهارپایان به خوردن و خوابیدن مشغول می شوند ولی سرانجام آنان آتش جهنم خواهد بود.

* * *

محمد: آیه ۱۳

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَوْمٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَوْمِكَ الَّذِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳)

کافران مکه با محمد (صلی الله علیه و آله) دشمنی زیادی کردند تا آنجا که او مجبور شد از شهر مکه به مدینه هجرت کند، اکنون با محمد (صلی الله علیه و آله) چنین سخن می گویی: «ای محمد! کافران تو را از شهر مکه بیرون کردند، اما آنان از عذاب من در امان نیستند، من قبل از این مردم شهرهای زیادی را هلاک کردم که آنان از مردم

ص: ۲۶۶

شهر مکه قدرت بیشتری داشتند، وقتی عذاب من فرا رسید، آنان هیچ یار و یابوری نداشتند و همگی هلاک شدند».

این سخن تو پیام بزرگی برای کافران داشت. آنان منافع خود را در بُت پرستی می دیدند و وقتی محمد(صلی الله علیه و آله) را از شهر مکه بیرون کردند، خوشحال بودند زیرا فکر کردند که آیین بُت پرستی در مکه باقی خواهد ماند، اما چنین نیست، تو به زودی آیین بُت پرستی را در شهر مکه از بین می بری، این وعده توست. مردم مکه به قدرت و ثروت خود می نازند، اما این قدرت در برابر قدرت تو هیچ است، تو به زودی محمد(صلی الله علیه و آله) را یاری خواهی کرد و او با سپاهی بزرگ به مکه خواهد آمد و همه بُت ها را نابود خواهد کرد.

* * *

محمد: آیه ۱۵ - ۱۴

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَتِيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيْمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵)

هرگز مؤمن و کافر یکسان نیستند، مؤمن به سوی هدایت می رود و کافر به سوی گمراهی!

مؤمن دلیل روشنی از سوی تو دارد و راه و هدف خود را به روشنی می بیند و به سوی رستگاری می رود، امّا کافر در گمراهی است، زشتی عمل او در چشمش زیبا جلوه می کند و از هوس های خود پیروی می کند. سرانجام

ص: ۲۶۷

مؤمن بهشت است و سرانجام کافر جهنم.

اکنون تو بهشتی را که به مؤمنان پرهیزکار وعده داده ای، وصف می کنی: بهشت، باغ بسیار بزرگ و باصفایی است که در آنجا چهار نوع نهر وجود دارد:

نهر آب زلال و گوارا که هیچ گاه بدبو نمی شود.

نهری از شیر خالص که طعم آن هرگز تغییر نمی کند.

نهری از شراب پاک که مایه لذت هر کسی است که از آن بنوشد.

نهری از عسل که صاف و خالص می باشد.

در بهشت انواع میوه ها وجود دارد، این ها گوشه ای از نعمت هایی است که تو در آنجا برای مؤمنان آماده کرده ای، بالاتر از همه این ها، آمرزش توست که شامل حال آنان می شود.

به راستی آیا این مؤمنان با کافران برابرند؟ همان کافرانی که برای همیشه در آتش جهنم می سوزند و وقتی تشنه می شوند آبی سوزان به آنان داده می شود که اندرون آنان را متلاشی می کند.

پس از مدتی، بار دیگر جسم کافران به حالت اول باز می گردد تا دوباره آن آب جوشان به آنان داده شود، در جهنم از مرگ خبری نیست و آنان برای همیشه این گونه عذاب می شوند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَآذَا قَالَ أَنْفَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷)

وقتی تاریخ را می خوانم می بینم که در زمان پیامبر، افرادی در مدینه بودند که نزد پیامبر می آمدند و می گفتند که ما به تو ایمان آورده ایم، اما آنان دروغ می گفتند، دل و زبان آن ها یکی نبود، زبان آن ها، چیزی می گفت و قلب آن ها چیز دیگر، تو آن ها را «منافق» نامیدی.

منافقان به مسجد می آمدند و به سخنان پیامبر گوش می دادند ولی وقتی از مسجد بیرون می رفتند به مؤمنان می گفتند: «آیا شما فهمیدید که این مرد چه گفت؟»، تو بر دل آنان مهر زدی و آنان از هوس های خود پیروی کردند.

تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا

نمایند، امّا آنان راه نفاق و دورویی را انتخاب کردند، این بود که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش شد. این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج دهد و بهانه جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود.

ولی مؤمنان وقتی سخن پیامبر را می شنیدند آن را با تمام وجود می پذیرفتند و تو هر چه بیشتر آنان را هدایت کردی و به آنان توفیق پرهیزکاری عطا کردی.

تو کسی را که در راه تو تلاش می کند، تنها نمی گذاری و او را به راه های معرفت، لطف و رحمت خویش راهنمایی می کنی، تو این گونه هر چه بیشتر آنان را هدایت می کنی.

چه مژده ای از این بهتر و زیباتر!

کسی که تو او را راهنما باشی، هرگز گمراه نمی شود، او به سر منزل سعادت و رستگاری رهنمون می شود و از همه فتنه ها رهایی می یابد. تو به او بصیرتی می دهی تا بتواند در میان همه تاریکی ها، راه راست را انتخاب کند.

آری، تو همراه و همیار او هستی، این گونه است که یأس ها به امید تبدیل می شود، او دیگر احساس تنهایی نمی کند. او همیشه دست یاری تو را همراه خود می بیند، در اوج تنهایی ها و سختی ها، همچون کوهی استوار می ایستد و خم به ابرو نمی آورد.

* * *

محمد: آیه ۱۸

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸)

ص: ۲۷۰

منافقان وقتی که با مؤمنان روبرو می شدند، می گفتند که ما به خدا و پیامبر ایمان داریم، اما آنان می خواستند مؤمنان را فریب دهند، آنان هرگز ایمان نیاورده بودند.

دل و زبان باید با هم همسو باشد، اما منافقان گرفتار دوگانگی شده بودند، به زبان می گفتند که به قرآن ایمان آورده ایم، ولی دل های آنان از نور ایمان خالی بود و مخفیانه با اسلام دشمنی می کردند.

اکنون تو با آنان سخن می گویی: «چه زمانی می خواهید ایمان بیاورید و دست از دورویی بردارید؟ آیا انتظار دارید ناگهان قیامت برپا شود و شما قیامت را با چشم خود ببینید و آن گاه ایمان آورید؟ اگر منتظر قیامت هستید، بدانید که اکنون نشانه های قیامت آمده است. این قانون من است: وقتی قیامت فرا رسد، دیگر ایمان آوردن شما سودی نخواهد داشت، در آن وقت، توبه هیچ کس قبول نمی شود».

آری، ایمانی که از روی ترس و اجبار باشد، ارزش ندارد، فقط ایمانی ارزش دارد که انسان با اختیار، آن را برگزیند، هنگام برپایی قیامت، خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، آن وقت دیگر فرصت به پایان می رسد، اگر کسی آن لحظه ایمان آورد، ایمانش پذیرفته نمی شود.

* * *

در این آیه چنین می خوانم: «اکنون نشانه های قیامت آمده است». قرآن از نشانه هایی سخن می گوید که در آن زمان فرا رسیده بودند.

در اینجا سه نشانه را ذکر می کنم:

ص: ۲۷۱

الف. پیامبری محمد (صلی الله علیه وآله).

ب. نزول قرآن.

ج. معجزه «شَقُّ الْقَمَرِ» یکی دیگر از آن ها می باشد. «شَقُّ الْقَمَرِ» یعنی به دو نیم شدن ماه که این یکی از معجزات محمد (صلی الله علیه وآله) می باشد.

اکنون سؤال مهمی را باید پاسخ دهم: چگونه ممکن است این سه از نشانه های قیامت باشند، در حالی که نزدیک به هزار و چهارصد سال از آن زمان می گذرد و هنوز قیامت بر پا نشده است؟

فاصله ظهور اسلام تا قیامت چقدر است؟

فاصله خلقت دنیا تا زمان ظهور اسلام چقدر است؟

در آسمان، کهکشان‌های وجود دارد که به آن کهکشان «تار عنکبوت» می گویند، این کهکشان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد، نور می تواند در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، این نور وقتی از آن ستارگان جدا می شود، ده میلیارد سال طول می کشد تا به زمین برسد. وقتی من امشب به این کهکشان نگاه می کنم، در واقع به ده میلیارد سال قبل نگاه می کنم! نور ستارگانی که می بینم ده میلیارد سال قبل، از کهکشان جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است! آری، حداقل این کهکشان ده میلیارد سال پیش خلق شده است. (هیچ کس نمی داند این کهکشان چه زمانی خلق شده است، فقط ما می دانیم که نوری که از آن به ما می رسد برای ده میلیارد سال قبل است).

وقتی قیامت برپا شود آسمان ها و زمین در هم پیچیده می شود، قرآن ظهور محمد (صلی الله علیه وآله) را از نشانه های قیامت می داند.

از ظهور محمد (صلی الله علیه وآله) نزدیک به ۱۵ قرن می گذرد، هیچ کس نمی داند قیامت چه

ص: ۲۷۲

زمانی بر پا می شود، اگر قیامت صد هزار سال بعد از ظهور محمد (صلی الله علیه و آله) واقع شود، باز هم ظهور محمد (صلی الله علیه و آله)، نزدیک زمان قیامت است!

اگر عمر جهان را ده میلیارد سال حساب کنیم، به چه نتیجه ای می رسیم؟

قبل از ظهور محمد (صلی الله علیه و آله)، جهان ۹ میلیارد و ۹۹۹ میلیون و ۹۰۰ هزار سال عمر کرده است.

اگر قیامت صد هزار سال بعد از ظهور محمد (صلی الله علیه و آله) بر پا شود، باز صد هزار سال نسبت به این رقم، زمان کمی است!

صد هزار سال کجا و ۹ میلیارد و ۹۹۹ میلیون و ۹۰۰ هزار سال کجا؟

من می خواهم برای روشن شدن مطلب، «سال» را تبدیل به «ثانیه» کنم، من ده میلیارد سال را به ده میلیارد ثانیه تبدیل می کنم و صد هزار سال را هم به صد هزار ثانیه تبدیل می کنم.

ده میلیارد ثانیه = ۳۰۰ سال.

صد هزار ثانیه = ۲۷ ساعت.

حالا به این مثال من توجه کنید: فرض کنید من سوار ماشین خود بشوم و به شهری بروم که ده میلیارد ثانیه با من فاصله دارد (ده میلیارد ثانیه بیش از ۳۰۰ سال می شود).

من شبانه روز و بدون استراحت به پیش می روم، وقتی که فقط ۲۷ ساعت به پایان سفر مانده باشد، پسرم خسته می شود، پسرم به من می گوید: «بابا! من خسته شدم، کی به مقصد می رسیم؟» من به او می گویم: «دیگر راهی نمانده است».

آیا من دروغ گفته ام؟

نه. من از او می خواهم فقط ۲۷ ساعت دیگر صبر کند، ۲۷ ساعت در مقایسه

با ۳۰۰ سالی که گذشته است، زمان بسیار کوتاهی است!

اکنون معلوم می شود که چرا قرآن، ظهور محمد (صلی الله علیه وآله) را نشانه برپایی قیامت می داند.

محمد: آیه ۱۹

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹)

سخن از منافقان بود که نور ایمان به دل های آنان وارد نشده است، درست است که آنان در مدینه و در جمع مسلمانان هستند، اما آنان با پیامبر دشمنی می کنند، اکنون تو با پیامبر خود چنین سخن می گویی: «ای محمد! بدان که خدایی جز من نیست پس بر این راه ثابت قدم باش، از گناه خود و گناه مردان و زنان با ایمان طلب بخشش کن و بدان که من از همه حالات شما باخبر هستم، هیچ چیز از من پنهان نیست، من نهان و آشکار شما را می بینم». (۱۱۰)

آری، تو از محمد (صلی الله علیه وآله) می خواهی که به راه خود ادامه دهد و برای مؤمنان دعا کند و منافقان را به تو واگذار کند، تو از همه کارهای آن منافقان باخبر هستی، تو به آنان مهلت می دهی، اما سرانجام مهلت آنان به پایان می رسد و به عذاب سختی گرفتار می شوند.

لازم است در اینجا دو نکته را بنویسم:

* نکته اول: گناه پیامبر

در این آیه خدا به پیامبرش چنین می گوید: «برای گناه خود و گناه مؤمنان طلب بخشش کن».

ص: ۲۷۴

ما اعتقاد داریم که پیامبر، معصوم است و هرگز گناهی نداشته است، تأکید می‌کنم که خدا در این آیه با پیامبر سخن گفته است، اما منظور خدا این است که مسلمانان از گناه خود و گناه دوستانشان طلب بخشش کنند.

مسلمانانی که این آیه را شنیدند، فهمیدند که وظیفه آنان چیست، آنان نباید ذهن خود را مشغول منافقان کنند، بلکه باید به راه خود ادامه دهند و برای خود و دوستانشان طلب بخشش کنند. وقتی کسی نماز شب می‌خواند مستحب است که برای چهل مؤمن طلب بخشش کند و از خدا بخواهد گناه آنان را ببخشد.

* نکته دوم: استغفار پیامبر

روشن شد که پیامبر، گناهی نداشته است و او معصوم بوده است، اما پیامبر هر روز، صد بار «استغفر الله» می‌گفتند. (۱۱۱)

چه رازی در این کار پیامبر بود؟

پیامبر برای آن که بتواند وحی را دریافت کند، باید همواره به یاد خدا باشد و لحظه‌ای از این مهم غافل نشود.

از طرف دیگر او باید مردم را به سوی خدا هدایت می‌کرد و با آنان سخن می‌گفت و با آنان در تماس می‌بود، گاهی سخن گفتن با مردم مانع می‌شد تا او همه توجهش به خدا باشد.

ارتباط با مردم، خوب و پسندیده بود، اما توجه کامل به خدا، بهتر بود!

پیامبر از این که ذهن و فکرش از آن کارِ بهتر غافل می‌شد، «استغفر الله» می‌گفت. این راز استغفار پیامبر بود.

* * *

ص: ۲۷۵

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ (۲۰) طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرَ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱)

منافقان در میان جامعه اسلامی زندگی می کردند و کسی از نفاق آنان خبر نداشت، در اینجا می خواهی نشانه ای را بیان کنی که مؤمنان از منافقان شناخته شوند.

مؤمنان کسانی هستند که از جهاد با کافران هراسی به دل ندارند، آنان مشتاقانه به میدان جنگ می آیند و با دشمنان می جنگند و در آرزوی شهادت هستند، اما منافقان حاضر نیستند در جهاد شرکت کنند و از مرگ هراس دارند.

مؤمنان نزد پیامبر می آمدند و به او می گفتند: «ای پیامبر! چه شده است که سوره ای که در آن حکم جهاد باشد، نازل نشده است؟ ما آماده ایم تا با دشمنان جهاد کنیم و جان خویش را در راه خدا فدا کنیم».

وقتی تو سوره ای را نازل می کردی که در آن حکم جهاد آمده بود، منافقان بیمار دل نگران و مضطرب می شدند و مانند کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته است به پیامبر نگاه می کردند.

آری، منافقان از شنیدن نام جهاد، چنان می ترسیدند که نزدیک بود از ترس جان بدهند، آنان از آمدن به میدان جنگ خودداری می کردند و به یاری پیامبر نمی آمدند، آری، آنان از مرگ می ترسیدند.

اگر آنان از پیامبر اطاعت می کردند و سخن نیکو می گفتند برای آنان بهتر بود،

هنگامی که پیامبر فرمان جهاد می داد، آنان بهانه های واهی می آوردند و از جنگ فرار می کردند، اگر از راه صدق و صفا درمی آمدند، برای آنان بهتر بود و به سعادت دنیا و آخرت می رسیدند.

* * *

محمد: آیه ۲۲ - ۲۳

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳)

اگر منافقان از فرمان تو و پیامبر تو روی گردان شوند، روی زمین فساد و خونریزی می کنند و پیوند خویشاوندی خود را با دیگران قطع می کنند، کسی که از قرآن فاصله بگیرد به شیطان نزدیک می شود و شیطان زشتی ها را در نظر او زیبا جلوه می دهد و او دست به ظلم و ستم می زند.

آن منافقان کسانی هستند که تو آنان را از رحمت خود دور کرده ای و آنان را لعنت نموده ای و گوش دل آنان را کر و چشم دلشان را کور کرده ای.

کسی که گوش دلش، کر شده است و از حقیقت روی برمی گرداند، دیگر نمی شود سخن حق را به او فهماند!

کسی که چشم دلش کور شده است را نمی توان هدایت کرد!

این قانون توست: تو هرگز کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی. منافقان حق را شناختند اما آن را انکار کردند، آنان اسیر لجاجت شده اند، حق را می شناسند اما تصمیم گرفته اند به آن ایمان نیاورند، این که چشم دل آنان کور و گوش دلشان کر شده است، نتیجه اعمال خود آنان است، خودشان راه لجاجت را برگزیدند و دیگر امیدی برای

هدایت آنان نیست.

محمد: آیه ۲۴

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴)

چرا آن منافقان در قرآن اندیشه نمی کنند؟ آیا بر دل های آنان قفل زده شده است؟ تو قرآن را نازل کردی تا همه به پیام های آن فکر کنند و راه خود را بیابند، اگر آنان در قرآن اندیشه می کردند، حجاب ها از دل های آنان برطرف می شد، شیفتگی آنان به دنیا کم می شد و آنان می توانستند راه سعادت را بیمایند، اما آنان قرآن را رها کردند و به سوی هوس خود رفتند.

امروز هم گروه زیادی از مسلمانان فقط قرآن را تلاوت می کنند و در آن اندیشه نمی کنند، گروهی فقط به زیبایی صوت اهمیت می دهند، گروهی هم فقط به دنبال ثواب هستند و قرآن را همچون الفاظی که معنای آن را نمی دانند، می خوانند و رد می شوند.

قرآن، کتاب زندگی است، در قرآن، برنامه زندگی انسان بیان شده است، افسوس که عده ای فقط به الفاظ آن بسنده کرده اند، قرآن را می خوانند و معنای آنچه را می خوانند نمی دانند.

محمد: آیه ۲۸ - ۲۵

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ (۲۵) ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

ص: ۲۷۸

إِسْرَارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْتُهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸)

آنان کسانی هستند که حق را شناختند، اما شیطان زشتی ها را برای آنان زیبا جلوه داد و آنان را با آرزوهای واهی فریب داد، پس آنان از حق روی برگرداندند.

کار منافقان به کجا رسید؟ آنان به ظاهر مسلمان بودند و به مسجد می آمدند و نماز می خواندند، اما مخفیانه با کافران مکه ارتباط داشتند و برای آنان این پیام را فرستادند: «ای بُت پرستان مکه! درست است که شما بُت ها را می پرستید و ما از بُت پرستی دست کشیده ایم، اما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم».

* * *

منافقان در چه چیزی از بُت پرستان مکه پیروی می کردند؟

جواب مشخص است: «در دشمنی با قرآن، در دشمنی با محمد (صلی الله علیه و آله)».

گویا آنان در پیام خود به بُت پرستان مکه چنین گفتند: از ما انتظار نداشته باشید که در مدینه بُتی برای خود درست کنیم و بر آن سجده کنیم، ما هرگز نمی توانیم چنین کاری کنیم، زیرا آبروی ما می رود و همه می فهمند که ما مسلمان نیستیم، ما باید ظاهر را حفظ کنیم، به مسجد برویم و با مسلمانان نماز بخوانیم، باید همه خیال کنند که ما هم مانند بقیه مسلمان هستیم، پس ما هرگز بُت پرست نمی شویم، اما حاضر هستیم با شما در راه دشمنی با محمد همکاری کنیم، شما سپاهی را فراهم کنید و به مدینه حمله کنید، ما در اینجا روحیه مسلمانان را تضعیف می کنیم و آنان را از قدرت شما می ترسانیم و

ص: ۲۷۹

نمی گذاریم آن ها به یاری محمد (صلی الله علیه و آله) بروند.

* * *

منافقان این گونه به بُت پرستان مکه پیام دوستی فرستادند و در نماز جماعت هم حاضر می شدند و پشت سر پیامبر نماز می خواندند، آنان خیال می کردند که کسی از کار آنان باخبر نمی شود، این خیال باطلی بود، تو از همه کارهای آنان باخبر بودی و به آنان مهلت دادی و در عذاب آنان شتاب نکردی، اما سرانجام این مهلت به پایان می رسد و مرگ به سراغ آنان می آید.

در لحظه مرگ، فرشتگان بر صورت و پشت آنان، تازیانه می زنند و جان آنان را می گیرند. در آن لحظه، فرشتگان پرده از چشم آنان برمی دارند و آن ها شعله های آتش جهنم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله های جهنمیان را می شنوند، گرزهای آتش و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می آید که گفتنی نیست. (۱۱۲)

این عذاب ها به خاطر آن است که آنان از آنچه تو را به خشم می آورد، پیروی کردند و از آنچه سبب خشنودی تو بود، بیزاری جستند، تو هم همه کارهای خوب آنان را نابود و «حبط» کردی.

* * *

در اینجا از «حبط» سخن به میان آمده است، «حبط» به معنای «نابودی اعمال نیک انسان» است.

«حبط» واژه ای عربی است، در زمان های قدیم، شتر نقش مهمی در زندگی مردم عرب داشت، گاهی اوقات، شتر، بیمار می شد و همه اعضای درونی او عفونت می کرد، اما ظاهر شتر هیچ علامت و نشانی نداشت، این بیماری بعد از مدتی شتر را می کشت، عرب ها به این بیماری، «حبط» می گفتند، یک

ص: ۲۸۰

بیماری که از درون شتر را از پا در می آورد.

منافقان نماز می خواندند و گاهی به فقیران کمک می کردند، اما چون راه نفاق را پیمودند، همه کارهای خوب آنان نابود شد، روز قیامت که فرا رسد، آنان به پرونده اعمال خود نگاه می کنند و هیچ عمل خوبی را نمی بینند.

* * *

محمد: آیه ۳۱ - ۲۹

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۲۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسَيِّمَاتِهِمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۰) وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَنَّكُمْ (۳۱)

منافقان در مسجد مدینه حاضر می شدند و پشت سر پیامبر نماز می خواندند، اما با دشمنان اسلام همکاری داشتند و برای ضربه زدن به اسلام نقشه می کشیدند، آنان خیال می کردند که برای همیشه می توانند چهره درونی خود را از پیامبر مخفی نگاه دارند.

آنان به مرض نفاق و دورویی مبتلا شده بودند و بر این خیال بودند که تو کینه ها و دشمنی های آنان را آشکار نمی کنی، تو اکنون به پیامبر خود چنین می گویی: «ای محمد! اگر بخواهم می توانم آنان را به تو نشان دهم تا آنان را به قیافه هایشان بشناسی، هر چند تو می توانی آنان را از روش سخن گفتنشان بشناسی. من به کردار پنهان و آشکار بندگان خود آگاهم، من بندگان خود را امتحان می کنم تا برای همه معلوم شود جهادگران و صابران واقعی چه کسانی هستند، من بندگانم را امتحان می کنم تا معلوم شود چه کسی راست می گوید و چه کسی دروغ».

ص: ۲۸۱

آری، منافقان وقتی در میان مسلمانان بودند از ایمان و فداکاری سخن می گفتند، آنان زیبا سخن می گفتند، اما وقتی زمان عمل فرا می رسید و جنگی آغاز می شد، بهانه می آوردند و در میدان جنگ شرکت نمی کردند. تو قدرت داشتی که وقتی سپاه کفر به سوی مدینه حمله می کرد، آنان را با صاعقه ای آسمانی نابود کنی، اما چنین کاری نکردی، زیرا می خواستی مؤمنان از منافقان جدا شوند، میدان جنگ، میدان امتحانی است که راستگویان از دروغگویان جدا می شوند، وقتی همه جا آرامش است خیلی ها ادعای ایمان می کنند، ولی وقتی سختی جنگ فرا رسد، معلوم می شود که دینداران واقعی چه کسانی هستند.

* * *

آیه ۳۰ را یک بار دیگر می خوانم، خدا به پیامبرش چنین می گوید: «ای محمد! اگر بخواهم می توانم آنان را به تو نشان دهم هر چند تو می توانی آنان را از روش سخن گفتنشان بشناسی».

پیامبر چگونه می توانست منافقان را از روش سخن گفتنشان بشناسد؟

ممکن نیست که انسان مطلبی را در دل داشته باشد و بتواند آن مطلب را برای مدت طولانی پنهان کند. سرانجام آن مطلب در لابه لای سخنان او آشکار می شود.

منافقان به مسجد می آمدند و پشت سر پیامبر نماز می خواندند، اما دشمنی اسلام را به دل داشتند، آنان تلاش می کردند که این مطلب را مخفی کنند، ولی آنان به مسلمانان کنایه و زخم زبان می زدند. آنان همواره مردم را از کافران می ترساندند و به مسلمانان می گفتند: «کافران قدرت و نیروی زیادی دارند، ما هرگز نمی توانیم آنان را شکست بدهیم، جنگ با کافران، کاری بیهوده

ص: ۲۸۲

است».

وقتی منافقان این گونه سخن می گفتند، راز دل آنان آشکار می شد، هر کس که کمی دقت می کرد می فهمید که آنان همان منافقانی هستند که قرآن درباره آنان سخن گفته است.

منافقان فقط در زمان پیامبر نبودند، در هر زمانی افرادی پیدا می شوند که برای منافع دنیایی خود، از دین دم می زنند اما دل های آنان از نور ایمان خالی است و به مرض نفاق مبتلا شده اند.

روزی امام صادق(علیه السلام) برای یکی از یاران خود آیه ۳۰ این سوره را خواند و سپس به او چنین فرمود: «خدا به پیامبر خبر داد که او می تواند منافقان را از روش سخن گفتنشان بشناسد، منظور از روش سخن گفتن آنان، همان بغض و کینه علی(علیه السلام) می باشد». (۱۱۳)

آری، منافق کسی است که نماز می خواند، روزه می گیرد اما بغض و دشمنی علی(علیه السلام) را به دل دارد، چنین کسی از رحمت خدا دور است.

راه علی(علیه السلام)، راه امامت است.

امامت هم ادامه راه توحید و نبوت است، هر کس از این راه روی برتابد، بر باطل است و هرگز سعادت مند نخواهد شد.

محمد: آیه ۳۲

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُجِطُّ أَعْمَالُهُمْ (۳۲)

ص: ۲۸۳

سخن از منافقان بود، این منافقان به ظاهر مسلمان بودند ولی راهی را که می پیمودند به کفر می رسید، آنان مردم را از راه تو بازداشتند و پس از آن که حق را شناختند به مخالفت با محمد (صلی الله علیه و آله) پرداختند و با او دشمنی کردند و در این راه تلاش زیادی نمودند.

البته آنان نمی توانند به دین تو ضربه ای بزنند، تو تلاش های آنان را بی نتیجه می کنی، آنان ممکن است اعمال خوبی هم انجام دهند، امّا تو همه آن کارهای خوب آنان را نابود می کنی و در روز قیامت وقتی آنان به پرونده اعمال خود نگاه می کنند، هیچ کار خوبی را نمی بینند، تو عذاب سختی را برای آنان آماده کرده ای، آتش جهنّم در انتظار آنان است. (۱۱۴)

* * *

محمد: آیه ۳۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳)

اکنون از مؤمنان می خواهی تا از فرمان تو و فرمان پیامبر تو پیروی کنند و اعمال نیک خود را با کفر و نفاق تباه نکنند. بعضی از آن منافقان، کارهای شایسته ای انجام داده بودند، نماز خوانده بودند، به فقیران کمک کرده بودند و... امّا وقتی راه نفاق را در پیش گرفتند سر از کفر درآوردند و همه کارهای خوب آنان نابود شد و به خشم و غضب تو گرفتار شدند، مؤمنان باید از سرنوشت آنان درس بگیرند.

* * *

محمد: آیه ۳۴

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا

ص: ۲۸۴

وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴)

مرگ چند نفر از آن منافقان فرا رسید و آنان از دنیا رفتند، مؤمنان به فکر فرو رفتند و با خود گفتند: «خدا بخشنده و مهربان است، آیا آن منافقان را می بخشد؟ آنان کارهای خوبی هم انجام داده بودند، آیا خدا به خاطر کارهای خوبشان از گناهشان می گذرد؟».

اکنون تو به این سؤال پاسخ می دهی: «کسانی که راه کفر را برگزیدند و مردم را از دین من بازداشتند و تا پایان عمر، توبه نکردند، من گناهشان را نمی بخشم».

آری، در لحظه مرگ، درهای توبه بسته می شود، منافقانی که مردم را گمراه کردند و با حق دشمنی کردند، دیگر بخشیده نمی شوند، راهی که آنان برگزیدند، سرانجام به کفر رسید. آری، راه نفاق به کفر می رسد، تو آنان را نمی بخشی، همه کارهای خوب آنان را نابود می کنی و آتش جهنم در انتظار آنان است.

* * *

محمد: آیه ۳۵

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ (۳۵)

منافقان همواره مسلمانان را از رفتن به میدان جنگ می ترساندند و به آنان می گفتند: «چرا باید با کافران جنگ کنیم؟ ما می توانیم با آنان به توافق برسیم و صلح را تجربه کنیم».

تو حقیقت منافقان را آشکار کردی و به همه گفتی که راه منافقان، راه کافران

ص: ۲۸۵

است، اکنون به مسلمانان چنین فرمان می دهی: «هرگز هنگام جهاد سستی نکنید، دشمنان را به صلحی که شما را خوار کند، دعوت نکنید. شما برتر هستید، نهراسید که من پشتیبان شما هستم و تلاش های شما را بدون اجر نمی گذارم و به شما پاداشی بس بزرگ عطا می کنم».

اگر صلح به معنای تسلیم شدن باشد و از سستی و زبونی سرچشمه گرفته باشد، نتیجه ای خطرناک دارد.

اگر در آن سال مسلمانان با کافران صلح می کردند، کافران آنان را غافلگیر می کردند و همه آنان را نابود می نمودند. کافران می خواستند هیچ نامی از اسلام باقی نماند.

صلح بسیار خوب است اما در جای خود!

قرآن در این آیه مسلمانان را از صلح نابجا نهی می کند، این صلحی است که منافقان از آن دم می زدند و معلوم است که آنان نقشه ای کشیده اند و توطئه ای در کار است، صلحی که منافقان پیشنهاد می کنند، خطرناک است.

قرآن در آیه ۶۱ سوره انفال از صلحی که به جا باشد، سخن می گوید و به پیامبر چنین فرمان می دهد: «اگر دشمنان تقاضای صلح و آشتی داشتند، تقاضای آنان را بپذیر». خدا به پیامبر دستور داد تا اگر پیامبر تشخیص داد صلحی منافع مسلمانان را تأمین می کند، آن را بپذیرد.

محمد: آیه ۳۸ - ۳۶

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهُوَ وَإِنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶) إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ

ص: ۲۸۶

تَبْخُلُوا وَيُخْرِجَ أَضْغَانَكُمْ (۳۷) هِيَ أَنْتُمْ هَوْلَاءِ تَدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ
الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

وقتی دشمنان برای نابودی اسلام به مدینه حمله کنند، پیامبر نیاز به نیروهایی دارد که به یاری او بیایند، اگر کسی شیفته دنیا باشد، نمی تواند از دنیا دل بکند، تو می دانی که سرگرم شدن به زندگی دنیا مانع می شود مسلمانان به جهاد بروند، پس حقیقت زندگی دنیا را در اینجا بیان می کنی و چنین می گویی: «ای مسلمانان! زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و سرگرمی نیست، اگر شما مؤمن و پرهیزکار باشید، من به شما در روز قیامت، پاداش می دهم».

* * *

تو از مسلمانان خواستی از مال خود در راه دین تو هزینه کنند، دفاع از اسلام همان اندازه که به مردان کارآموده نیاز دارد به مال و ثروت هم احتیاج دارد، اسلحه مناسب و تجهیزات جنگی، بسیار مهم است. سربازانی که اسلحه و تجهیزات نداشته باشند، نمی توانند در مقابل دشمن ایستادگی کنند و شکست می خورند. از ثروتمندان خواستی تا قدری از ثروت خود را به پیامبر بدهند تا او بتواند اسلحه برای جهادگران تهیه کند، اما گروهی از ثروتمندان از این کار خودداری کردند.

تو خدای بی نیاز هستی و هرگز به مال و ثروت آنان نیاز نداری، اگر به ثروتمندان چنین فرمانی دادی، نفع آن به خود آنان برمی گردد، این کار باعث می شود تا دشمن نتواند به مسلمانان حمله کند و جان خود آنان حفظ

ص: ۲۸۷

چرا آنان این قدر شیفته ثروت خود شده اند؟ چرا محبت دنیا قلب آنان را از آن خود کرده است؟

اگر تو فرمان دهی که مقداری از ثروت خود را در راه تو انفاق کنند، بخل میورزند و خشم و کینه پیامبر را به دل می گیرند، تو خشم و کینه آنان را برای همه آشکار می کنی.

تو به مسلمانان فرمان می دهی تا انفاق کنند، اما عده ای بخل میورزند و هر کس که بخل بورزد در واقع به ضرر خود بخل ورزیده است و خود را از رحمت تو محروم کرده است و گرنه تو خدای یگانه ای و به هیچ کس و هیچ چیز نیاز نداری، این انسان ها هستند که به تو نیاز دارند و فقیر در گاه تو هستند.

اگر مسلمانان مدینه از فرمان تو سرپیچی کنند، تو گروه دیگری را به جای آنان می آوری که آن گروه همانند آنان نخواهند بود، بلکه آنان با سخاوت و اشتیاق در راه تو از ثروت خود انفاق خواهند کرد و از فرمان تو پیروی خواهند نمود.

در اینجا چنین می خوانم: گروهی از مردم مدینه بخل ورزیدند و به دستور خدا عمل نکردند، خدا این آیه را نازل کرد و به آنان گفت: «اگر از فرمان من سرپیچی کنید، من گروه دیگری را به جای شما می آورم که همانند شما نیستند».

وقتی پیامبر این آیه را خواند، عده ای به فکر فرو رفتند، آنان می خواستند بدانند که منظور خدا از آن گروه چه کسانی می باشند، آنان نزد پیامبر رفتند و

از او این سؤال را پرسیدند. پیامبر سلمان فارسی را صدا زد و دست روی شانه او گذاشت و فرمود: «قسم به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، گروهی از مردم فارس آن را به چنگ می آورند».

همه با شنیدن این سخن دانستند که ایرانیان همان گروهی هستند که خدا از آنان در این آیه تعریف کرده است.

آری، این وعده توست: گروهی از ایرانیان در راه دین فداکاری زیادی می کنند و از مال و جان و هستی خویش مایه می گذارند و به قرآن و سخنان پیامبر عمل می کنند. (۱۱۵)

ص: ۲۸۹

سوره فتح

اشاره

ص: ۲۹۱

۱ - این سوره «مدنی» است یعنی در زمانی نازل شده است که پیامبر به مدینه هجرت کرده بود و سوره شماره ۴۸ قرآن می باشد.

۲ - در آیه اول این سوره خدا از پیروزی بزرگی سخن می گوید، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند. منظور از این پیروزی بزرگ، ماجرای صلح حُدیبیّه است که باعث شد که مسلمانان بتوانند آزادانه به همه جا رفت و آمد کنند و از این فرصت برای تبلیغ اسلام استفاده کنند. این پیروزی باعث شد تا دو سال بعد مسلمانان، شهر مکه را فتح کنند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: پیروزی بزرگ، خدا مؤمنان را امتحان می کند، عذاب منافقان، بیعت با پیامبر، نکوهش کسانی که به یاری پیامبر نیامدند، جهاد، مؤمنان با یکدیگر مهربان هستند اما با کافران با شدت برخورد می کنند...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (۱)

پیامبر در شهر مدینه است، سال ششم هجری است، شهر مکه در دست بُت پرستان است، آنان کعبه را پر از بُت کرده اند و به مسلمانان اجازه نمی دهند کعبه را زیارت کنند، همه مسلمانان آرزوی زیارت خانه تو را دارند، آنان دوست دارند لباس سفید احرام بر تن کنند و دور کعبه طواف کنند و در کنار کعبه، تو را عبادت کنند.

یک شب پیامبر در خواب دید که او همراه با مسلمانان وارد شهر مکه شدند و طواف خانه خدا را به جا آوردند.

پیامبر این خواب خود را برای مسلمانان بیان کرد و به آنان گفت: «به زودی ما موفق به زیارت خانه خدا خواهیم شد».

مدتی گذشت، تو به پیامبر فرمان دادی تا همراه با مسلمانان به سوی مکه حرکت کند و مراسم عُمرة را به جا آورد.

کسی که به زیارت کعبه می رود، اگر در ماه ذی الحِجَّه در مکه باشد، مراسم حج را به جا می آورد (طواف کعبه انجام می دهد و به سرزمین عرفات و منا می رود)، اما اگر کسی در وقت دیگری (غیر از ماه ذی الحِجَّه) به مکه برود، طواف کعبه انجام می دهد و دیگر لازم نیست به سرزمین عرفات برود. به این اعمال او عُمره می گویند.

در شهر مدینه شور و شوقی بر پا بود، پیامبر دستور داده بود که مسلمانان غیر از شمشیر، هیچ اسلحه دیگری با خود برندارند، هیچ کس حق نداشت تیر و کمان و نیزه همراه خود بیاورد، معمولاً هر مسافری در آن زمان با خود شمشیر داشت تا بتواند از خود دفاع کند، زیرا ممکن بود در مسیر رفت و برگشت، غارتگران به آنان حمله کنند.

کاروان مسلمانان آماده حرکت شد، در مدینه گروهی پیر یا مریض بودند که نمی توانستند به این سفر بیایند، آنان نزد پیامبر آمدند و پیامبر از آنان خواست که در مدینه بمانند، اما عده ای هم بودند که جوان و نیرومند بودند اما پیامبر را همراهی نمی کردند، آنان همان منافقان بودند که از مرگ می ترسیدند و به وعده هایی که قرآن به مسلمانان داده بود، باور نداشتند.

آن منافقان با خود گفتند: «این مردم می خواهند بدون هیچ اسلحه ای به مکه بروند، گویا آنان فراموش کرده اند که اهل مکه دشمن آنان هستند و سه جنگ بدر، احد و خندق بین آنان واقع شده است. به خدا قسم این مردم به سوی مرگ می روند و هیچ کدامشان زنده بر نمی گردند».

منافقان در مدینه ماندند و پیامبر را همراهی نکردند، پیامبر با ۱۲۰۰ نفر به

سوی مکه حرکت کردند، آنان لباس سفید احرام بر تن کردند و بعضی از آنان، همراه خود قربانی هم آوردند، پیامبر ۶۶ شتر برای قربانی مشخص کرد. (۱۱۶)

خبر به بُت پرستان مکه رسید، آنان به بُت های خود قسم یاد کردند که نگذارند محمد (صلی الله علیه و آله) و یارانش به مکه بیایند، آنان سپاهی را آماده کرده و به بیرون شهر مکه فرستادند تا راه را بر مسلمانان ببندند و اگر لازم شد با آنان جنگ کنند.

پیامبر به سرزمینی به نام «حُدیبیه» رسید، آنجا روستایی کوچک بود که تا مکه فقط بیست کیلومتر فاصله داشت. پیامبر دستور داد تا همه در آنجا متوقف شوند، بعد از آن پیامبر تصمیم گرفت یکی از یارانش را که با ابوسفیان (رئیس شهر مکه) فامیل بود به مکه بفرستد. پیامبر «عثمان» را برای این کار انتخاب کرد و از او خواست تا به مکه برود و این پیام را به بُت پرستان برساند که مسلمانان برای زیارت خانه خدا آمده اند و قصد جنگ ندارند.

عثمان به سوی مکه حرکت کرد، مدتی گذشت، بازگشت عثمان طول کشید، مسلمانان فکر کردند که بُت پرستان او را کشته اند، آنان بسیار عصبانی شدند و آماده جنگ با بُت پرستان شدند. اینجا بود که همه با پیامبر بار دیگر بیعت کردند که تا آخرین قطره خون خود، مقاومت کنند و پیامبر را یاری کنند. این بیعت مهم زیر درختی شکل گرفت. در زبان عربی به درخت، «شجره» می گویند، برای همین این بیعت مهم به نام «بیعت شجره» معروف شد.

لحظاتی گذشت، عثمان به سلامت نزد مسلمانان بازگشت و معلوم شد که خبر کشته شدن او شایعه ای بیشتر نبوده است.

بُت پرستان یک نفر از بزرگان خود را که «سُهیل» نام داشت نزد پیامبر فرستادند، سهیل به پیامبر گفت:

___ ای محمّد! مردم مکه قسم خورده اند که مانع ورود تو به مکه شوند، چرا می خواهی خود و پیروانت را به کشتن دهی؟

___ ای سُهیل! من همراه با پیروان خود به اینجا آمده ام تا خانه خدا را زیارت کنیم و طواف به جا آوریم و قربانی های خود را در راه خدا قربانی کنیم. ما قصد جنگ نداریم.

سهیل وقتی این سخن را شنید به مکه بازگشت تا این سخن پیامبر را به بزرگان مکه برساند، مدّتی گذشت، سهیل از مکه بازگشت و دوباره نزد پیامبر آمد و به پیامبر گفت:

___ ای محمّد! مردم مکه می گویند اگر ما امسال مسلمانان را به شهر خود راه دهیم، نزد همه خوار می شویم و همه فکر می کنند که ما از روی ضعف و ترس از سخن خود برگشته ایم! اکنون من پیشنهادی دارم.

___ چه پیشنهادی؟

___ ای محمّد! از همین جا به مدینه بازگرد و سال دیگر با پیروانت به مکه بیا و سه روز در مکه بمان و طواف کعبه به جای آور!

___ این سخن تو را می پذیرم.

پس از این سخنان قرار شد پیمان صلحی بین مسلمانان و بُت پرستان نوشته شود. در این پیمان نامه این موارد ذکر شده بود:

۱ - مسلمانان امسال به مدینه باز می گردند، آن ها می توانند سال بعد برای زیارت کعبه به مکه بیایند و سه روز در مکه بمانند.

ص: ۲۹۶

۲ - به مدت ده سال بین مسلمانان و بُت پرستان، آتش بس برقرار می شود.

۳ - مسلمانانی که در مکه زندگی می کنند در آزادی کامل هستند و بُت پرستان حق ندارند آنان را اذیت کنند.

۴ - عده ای از بردگانی که در مکه زندگی می کنند، مسلمان شده اند، آن بردگان حق ندارند بدون اجازه ارباب خود به مدینه هجرت کنند، اگر یکی از آنان به مدینه هجرت کرد، باید به مکه بازگردانده شود. (۱۱۷)

۵ - مسلمانان می توانند آزادانه در همه جا رفت و آمد کنند و جان و مال آنان در امن و امان است.

۶ - بُت پرستان حق ندارند به کسانی که با مسلمانان هم پیمان هستند، حمله کنند و با آنان جنگ نمایند.

پیمان نامه صلح در دو نسخه نوشته شد و به تأیید دو طرف رسید. بعد از آن سهیل به مکه بازگشت تا این پیمان نامه را به بزرگان مکه تحویل دهد، یک نسخه از این پیمان نامه نزد پیامبر به عنوان سندی مهم باقی ماند.

* * *

زیارت کعبه قوانین خاصی دارد، هر کس می خواهد کعبه را زیارت کند، باید لباس احرام به تن کند و ذکر «لَبَّيْكَ» بگوید.

تو می دانی انسان ها از مرگ می ترسند، برای همین فرمان داده ای تا آن ها لباس احرام که همان کفن است به تن نمایند، از همه دنیا دل بکنند.

وقتی کسی لباس احرام بر تن کرد و لَبَّيْكَ گفت، باید از لذت های دنیایی چشم بپوشد، او نباید عطر بزند، نباید با همسر خود رابطه ای داشته باشد، نباید مو و ناخن خود را کوتاه کند... همه این ها بر او حرام می شود. وقتی او به مکه رفت و طواف کعبه و بقیه اعمال را به جا آورد، این ها بر او حلال می شود.

ص: ۲۹۷

مسلمانانی که همراه پیامبر به حدیبیه آمده بودند، همگی لباس احرام پوشیده بودند، آنان نتوانستند به مکه بروند، آیا باید تا سال بعد در حالت احرام می ماندند؟ آیا باید یک سال تمام، موی سر خود را کوتاه نکنند، ناخن نگیرند؟

اینجا بود که تو به پیامبر فرمان جدیدی دادی.

پیامبر یاران خود را جمع کرد و به آنان دستور داد تا در همان سرزمین حدیبیه، قربانی های خود را قربان کنند، (شترها و گوسفندهایی را به عنوان قربانی بکشند و گوشت آن را در راه خدا به دیگران بدهند و موی سر خود را بتراشند یا مقداری از آن را کوتاه کنند و لباس احرام را از تن بیرون آورند و بعد از آن به سوی مدینه حرکت کنند.

آری، هر کس که لباس احرام به تن کرد و به عشق زیارت کعبه حرکت کرد، اگر به هر دلیل نتوانست به شهر مکه برود، باید در همان جا، گوسفندی را قربانی کند و سر خود را بتراشد یا این که مقداری از موی سرش را کوتاه کند و از لباس احرام بیرون بیاید، وقتی او این کار را کرد همه چیزهایی که بر او حرام شده بود بر او حلال می شود. این قانون توست و برای همه زمان ها می باشد.

* * *

مسلمانان به سوی مدینه حرکت کردند، روحیه آنان ضعیف شده بود، خستگی سفری بدون نتیجه! از مدینه ده روز راه آمده بودند و به بیست کیلومتری مکه رسیده بودند، اما مجبور شدند که بدون دیدن کعبه باز گردند، بعضی از آنان با خود گفتند: «مگر پیامبر خواب ندیده بود که ما طواف خانه خدا به جا می آوریم؟ پس چرا چنین شد؟».

ص: ۲۹۸

مسلمانان در غصّه و اندوه بودند، پیامبر هم خسته راه، ناگهان جبرئیل آمد و این سوره را بر پیامبر نازل کرد و برای او چنین خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ای محمّد! من به تو پیروزی درخشانی عطا کردم...».

* * *

پیامبر بسیار خوشحال شد و رو به یارانش کرد و فرمود: «خدا سوره ای را بر من نازل کرده است که من آن را از تمام دنیا بیشتر دوست دارم».

مسلمانان همه مشتاق شدند تا این سوره را بشنوند، پیامبر این سوره را برای همه خواند، اینجا بود که مسلمانان فهمیدند که این صلح، لطفی از طرف تو بوده است و یک پیروزی بزرگ است.

* * *

سؤالی ذهن مرا مشغول کرده است. آیا کسی پاسخ مرا می دهد؟

مسلمانان بدون این که به زیارت کعبه بروند به مدینه بازگشتند، این چه پیروزی است؟

مگر صلح حدیبیه چه پیامدهایی برای مسلمانان داشت که قرآن آن را پیروزی بزرگ نامید؟

باید بیشتر مطالعه کنم...

وقتی این موضوع را بررسی می کنم به پنج نکته می رسم:

* نکته اول

در سال ششم تعداد لشکریان اسلام ۱۲۰۰ نفر بود، محمّد (صلی الله علیه و آله) در مدت ۱۹ سال فقط توانسته بود این تعداد نیرو داشته باشد (حاصل سیزده سال تلاش در مکه و شش سال تلاش در مدینه، ۱۲۰۰ نفر بود. به طور متوسط سالی ۶۳ نفر.

ص: ۲۹۹

ولی از سال ششم تا سال هشتم تعداد نیروهای اسلام به ده هزار نفر رسید (پیامبر در سال هشتم با لشکری ده هزار نفری به سوی مکه رفت).

از سال ششم تا سال هشتم، هشت هزار و هشتصد نفر به آمار لشکر اسلام اضافه شد، یعنی سالی چهارهزار و چهارصد نفر.

آمار رشد اسلام از سالی ۶۳ نفر به سالی چهارهزار و چهارصد نفر رسید و رشد اسلام نزدیک به هفتاد برابر شد.

این ها نتیجه صلح حدیبیه بود.

آیا این پیروزی بزرگ نیست؟

هدف محمد (صلی الله علیه و آله) که کشورگشایی نبود، هدف او هدایت انسان های گمراه بود. رشد ایمان آوردن گمراهان از یک به هفتاد رسید، این همان پیروزی بزرگ است.

* نکته دوم

پیامبر با صلح به مردم مکه و دیگران نشان داد که قصد کشتار و خونریزی ندارد و به کعبه احترام می گذارد، این مسأله سبب شد تا دل های آنان به اسلام علاقه مند شود. همه فهمیدند که محمد (صلی الله علیه و آله) با پیروانش برای زیارت کعبه آمد و دین او، ادامه دین ابراهیم (علیه السلام) است، مردم آن روزگار، کعبه را یادگار ابراهیم (علیه السلام) می دانستند هر چند به بُت پرستی مبتلا شده بودند.

* نکته سوم

بزرگان مکه با امضای پیمان نامه صلح، ثابت کردند که اسلام و مسلمانان را به رسمیت می شناسند و این هم نکته ای مهم برای مسلمانان بود.

* نکته چهارم

پس از امضای پیمان نامه، مسلمانان می توانستند آزادانه به همه جا رفت و

ص: ۳۰۰

آمد کنند و جان و مالشان در امان بود. مسلمانان از این فرصت استفاده کردند و به تبلیغ اسلام پرداختند و مردم زیادی را با این دین آسمانی آشنا نمودند.

* نکته پنجم

یکی از دشمنان سرسخت مسلمانان، یهودیانی بودند که در سرزمین خبیر زندگی می کردند، آنان بارها با مسلمانان دشمنی کرده بودند، مسلمانان بعد از این که با اهل مکه پیمان صلح را امضاء کردند، می توانستند از فرصت استفاده کنند و آن یهودیان را تسلیم خود کنند.

بعد از این که پیامبر به مدینه رسید، خدا به او فرمان داد تا او به سوی خبیر حرکت کند و پیروزی دیگری نصیب مسلمانان شد و آن سرزمین فتح شد.

* * *

فَتْح: آیه ۳ - ۲

لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲) وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا (۳)

در آیه اول از پیروزی بزرگی که به محمد (صلی الله علیه وآله) عطا نمودی، سخن گفتمی، اکنون سخن خود را این گونه کامل می کنی: «ای محمد! من به تو پیروزی درخشانی عطا کردم تا به برکت این پیروزی، گناهان گذشته و آینده تو را ببخشم و نعمت خود را بر تو تمام کنم و تو را بر راه راست ثابت قدم گردانم و به تو پیروزی شکست ناپذیری عطا نمایم».

تو در اینجا از پیروزی دیگری در آینده سخن می گویی، تو به محمد (صلی الله علیه وآله) وعده فتح مکه را می دهی.

* * *

ص: ۳۰۱

این سوره از دو پیروزی سخن می گوید:

* پیروزی آشکار (آیه اول)

وقتی پیامبر از حدیبیه به سوی مدینه باز می گشت، این سوره نازل شد، پیروزی آشکار همان، صلح حدیبیه است. صلح حدیبیه در سال ششم هجری روی داد.

* پیروزی شکست ناپذیر (آیه سوم)

خدا به محمد (صلی الله علیه و آله) وعده ای می دهد و آن پیش بینی فتح مکه بود. به برکت صلح حدیبیه، محمد (صلی الله علیه و آله) خواهد توانست در سال هشتم، شهر مکه را فتح کند و همه بت ها را نابود کند.

من آیه ۲ را بار دیگر می خوانم و به فکر فرو می روم، خدا به پیامبر می گوید: من این پیروزی را به تو دادم تا گناهان گذشته و آینده تو را ببخشم.

مگر پیامبر، گناهی انجام داده بود؟

باور من این است که همه پیامبران، معصوم بودند و از گناهان به دور بوده اند، پیامبران الگوی انسان ها بوده اند و خدا آنان را از همه زشتی ها پاک گردانیده است. من همواره شنیده بودم که محمد (صلی الله علیه و آله) بهترین پیامبران است و هرگز گناهی نداشته است، پس چرا این آیه می گوید: «محمد (صلی الله علیه و آله) گناه داشته است»؟

چه کسی پاسخ این سؤال مرا می دهد؟

من برای فهمیدن این آیه، نیاز به کمک دارم... (۱۱۸)

به مطالعه و بررسی می پردازم، به سخنی از امام رضا (علیه السلام) می رسم، این سخن را می خوانم، خدا را شکر می کنم، زیرا گمشده خود را پیدا کرده ام، به راستی که

ص: ۳۰۲

قرآن را باید با توجه به سخنان اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر کرد، کسانی که از اهل بیت (علیهم السلام) فاصله گرفتند، هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند.

امام رضا (علیه السلام) درباره این آیه چنین فرمود: «نزد بُت پرستان مگه، هیچ کس به اندازه پیامبر گناهکار نبود، زیرا پیامبر آنان را به یکتاپرستی فراخواند و از عبادت بُت ها نهی کرد، آنان خیال می کردند که پیامبر گمراه است و با سرزنشی که از بُت ها می کند، گناهکار است، وقتی که پیامبر بر بُت پرستان پیروز شد، آن ها فهمیدند که راه پیامبر، راه درست بوده است».

مناسب می بینم خاطره ای را در اینجا بنویسم: من تصمیم گرفته بودم که ماشین خود را بفروشم، باید به اداره راهنمایی و رانندگی می رفتم و برگه خلافی ماشین را دریافت می کردم. وقتی برگه خلافی را گرفتم، تعجب کردم، دیدم که در آن برگه مبلغ ۲۰۰ هزار تومان جریمه ثبت شده است، جالب این بود آدرس خلافی مرا چنین نوشته بود: «شیراز، بلوار دانشجو».

تعجب کردم من هرگز به شهر شیراز نرفته ام، ماشین را هم به کسی نداده بودم که به شیراز برود. نزد افسر مربوطه رفتم، اتفاقاً او از دوستان دوران مدرسه من بود، من به او گفتم: «آخر من در عمرم هرگز شیراز را ندیده ام، چطور این جریمه برای من ثبت شده است؟». او آن برگه را از من گرفت و به من قول داد موضوع را پیگیری کند. پس از سه روز، پیامکی از طرف او برای من آمد که نوشته بود: «جریمه شما که از شیراز بود، پاک شد».

منظور او روشن بود، سخن از آن جریمه ای بود که به صورت اشتباهی در سابقه ماشین من ثبت شده بود، یعنی آن جریمه پاک شده است.

آیا منظور آن افسر این بود: «تو خلافی در شیراز داشتی و برای همین

جریمه شدی ولی جریمه پاک شد؟

نه.

منظور او این بود که آن جریمه ای که به من نسبت داده بودند، پاک شد.

قرآن می خواهد بگوید: «ای محمد! گناهان تو پاک شد».

آیا منظور قرآن این است که محمد(صلی الله علیه و آله) گناه انجام داده است؟

نه.

منظور قرآن این است: «ای محمد! گناهانی که به تو نسبت داده بودند، پاک شد».

مردم مکه بُت ها را دختران خدا می دانستند، آنان پرستش بُت ها را از پدران خود به ارث برده بودند و بُت ها را بسیار مقدّس می دانستند تا آنجا که بعضی از آنان، فرزندان خود را برای بُت ها قربانی می کردند و تصوّر می کردند که با این کار به خدا نزدیک می شوند.

در چنین جامعه ای، محمد(صلی الله علیه و آله) ظهور کرد، او به مردم می گفت که دست از بُت پرستی بردارند، محمد(صلی الله علیه و آله) به آنان گفت: «همه بُت ها و بُت پرستان در روز قیامت در آتش جهنّم خواهند سوخت»، این سخن برای آنان بسیار سخت بود و خیال می کردند که محمد(صلی الله علیه و آله) گمراه شده است و به دختران خدا اهانت می کند، آنان هر روز منتظر بودند که محمد(صلی الله علیه و آله) به خشم بُت ها گرفتار شود و به یکدیگر می گفتند: «به زودی بُت ها بر محمد خشم می گیرند و او کشته خواهد شد». آنان منتظر بودند تا این اتفاق بیفتد تا فریاد برآورند: «نگفتیم که به بُت ها اهانت نکنید، برسید از این که به خشم دختران خدا مبتلا شوید، محمد سزای کارهایش را دید و نابود شد». آنان در انتظار چنین روزی بودند.

ص: ۳۰۴

ولی تو محمد(صلی الله علیه و آله) را یاری کردی و روز به روز، آوازه او زیاد و زیادتر شد، به فرمان تو او به مدینه رفت و در آنجا حکومت تشکیل داد، بُت پرستان سه بار به جنگ او رفتند (جنگ بدر، اُحد، خندق)، اما تو او را یاری کردی و بُت پرستان نتوانستند مدینه را تصرف کنند، در سال ششم هجری او با ۱۲۰۰ نیروی خود تا نزدیکی مکه آمد و پیمان نامه صلح را امضاء نمود، همه این ها به لطف یاری تو بود. پس از صلح حدیبیه بُت پرستان مکه به فکر فرو رفتند، اگر راه محمد(صلی الله علیه و آله) اشتباه است پس چرا او روز به روز به سوی موفقیت پیش می رود؟ پس خشم بُت ها چه شد؟

بعد از صلح حدیبیه، رشد اسلام هفتاد برابر شد، در سال هشتم هجری، لشکر اسلام به ده هزار نفر رسید و تو به محمد(صلی الله علیه و آله) فرمان دادی تا به مکه برود و آن شهر را از بُت ها پاک کند، محمد(صلی الله علیه و آله) به شهر مکه آمد و بدون هیچ خونریزی آن شهر را فتح نمود و همه بُت هایی که در آنجا بود را شکست و نابود کرد، آن روز بود که گروه زیادی از بُت پرستان به محمد(صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند، آنان گروه گروه مسلمان شدند.

مسلمان شدن آنان چه معنایی داشت؟

آنان اعتراف کردند که محمد(صلی الله علیه و آله) پیامبر خدا و بنده برگزیده اوست، آن روز بود که فکرهای باطلی که قبلاً درباره محمد(صلی الله علیه و آله) داشتند از ذهن آنان پاک شد و حقیقت را فهمیدند. پیروزی محمد(صلی الله علیه و آله) سبب شد تا آن تصوّرات غلط از بین برود.

خدا محمد(صلی الله علیه و آله) را یاری کرد، همه پیروزی های بعدی به برکت صلح حدیبیه بود، صلح حدیبیه سبب شد که فرصتی عالی برای رشد اسلام فراهم شود.

این خدا بود که این فرصت را برای محمد(صلی الله علیه و آله) فراهم کرد و با رشد اسلام و

پیروزی های بعدی، بُت پرستان فهمیدند که محمّد(صلی الله علیه وآله) گمراه نیست.

اکنون وقت آن است که آیه ۲ را بار دیگر بخوانم. معنای این آیه چنین است: «ای محمّد! من این پیروزی را به تو دادم تا گناهان گذشته و آینده ای که بُت پرستان به تو نسبت می دادند، ببخشم و حقانیت تو را ثابت کنم».

* * *

در این آیه از دو نوع گناه سخن به میان آمده است:

* گناه گذشته

بُت پرستانی که به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان آوردند، قبلاً پیامبر را گمراه می دانستند، آنان فهمیدند که اشتباه کرده اند و از سخنان خود توبه کردند و مسلمان شدند. منظور از «گناهان گذشته»، همین تصوّرات اشتباهی است که قبلاً آنان نسبت به پیامبر داشتند.

* گناه آینده

عده ای از بُت پرستان حاضر نشدند مسلمان شوند، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) مکه را فتح کرد، آنان اسیر خرافات عجیبی شده بودند و به این راحتی نمی توانستند دست از آن خرافات بردارند، آنان یک عمر بُت پرستیده بودند و حتّی فرزندان خود را برای این بُت ها قربانی کرده بودند، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) همه آن بت ها را شکست، آنان بسیار ناراحت شدند.

پیامبر از آنان خواست تا مکه را ترک کنند زیرا مکه دیگر جای بُت پرستان نیست. آنان هنوز هم خیال می کردند که بُت ها قداست دارند و فکر می کردند به زودی محمّد(صلی الله علیه وآله) و پیروانش به خشم بُت ها گرفتار خواهند شد. آنان هنوز هم محمّد(صلی الله علیه وآله) را گمراه می دانستند و خود را بر راه حقّ می دانستند، آری، شیطان بُت پرستی را برای آنان زیبا جلوه داده بود، تصوّرات باطلی که آنان از

ص: ۳۰۶

پیامبر داشتند، همان «گناهان آینده» بود. خدا به پیامبر وعده داد کاری کند که این تصوّرات باطل هم از بین برود و آنان هم حقیقت را بفهمند.

مدّتی گذشت، گروه زیادی از آن بُت پرستان فرصت پیدا کردند و به فکر فرو رفتند، هیجان های آنان فروکش کرد، وقتی آنان پیروزی های پی در پی محمّد(صلی الله علیه وآله) را دیدند، فهمیدند که او پیامبر خداست و از تصوّرات باطل خود توبه کردند.

آری، این وعده خدا بود، امروز تاریخ، محمّد(صلی الله علیه وآله) را با عظمت و بزرگی یاد می کند، هر انسانی که اهل فکر و اندیشه باشد، (اگر چه مسلمان هم نباشد) می داند که محمّد(صلی الله علیه وآله) با خرافات و جهالت ها مبارزه کرد پس به محمّد(صلی الله علیه وآله) احترام می گذارد.

* * *

فَتْح: آیه ۴

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْأَبُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴)

اکنون از آرامشی که بر دل های مؤمنان نازل کردی، سخن می گویی، مسلمانان به امید زیارت کعبه این همه راه را آمده بودند و در سرزمین حدیبیه منزل کرده بودند، آنان منتظر بودند تا همراه پیامبر به شهر مکه بروند و طواف کعبه را به جا آورند، اما وقتی پیامبر تصمیم گرفت به مدینه بازگردد، آنان سخنش را پذیرفتند، این گونه بود که تو آرامش را بر قلب آنان نازل کردی و بر ایمان آنان افزوده شد.

همه لشکریان آسمان ها و زمین از آن توست، همه فرشتگان آسمان ها و

زمین گوش به فرمان تو هستند، تو به آنان فرمان دادی و آنان آرامش را بر دل های مؤمنان نازل کردند. آری، تو به حال بندگان خود آگاه هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

* * *

فَتْح: آیه ۵

لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا
(۵)

تو آرامش را به قلب مؤمنان نازل کردی و ایمان آنان افزون گشت، تو چنین اراده کردی تا زنان و مردان مؤمن را پاداشی بزرگ دهی، به آنان توفیق ایمان بیشتر دادی تا در روز قیامت آنان را به باغ های بهشتی وارد کنی، باغ هایی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، آنان در بهشت جاودان خواهند ماند.

آری، تو از گناهان مؤمنان چشم می پوشی و آنان را مهمان نعمت های زیبای خود می نمایی. در روز قیامت که همه انسان ها در پیشگاه تو حاضر می شوند، وارد شدن به بهشت، رستگاری بزرگی است.

* * *

فَتْح: آیه ۶-۷

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۶) وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۷)

ص: ۳۰۸

وقتی محمّد (صلی الله علیه وآله) می خواست از مدینه به سوی مکه حرکت کند، دستور داد تا مسلمانان غیر از شمشیر، هیچ اسلحه دیگری با خود برندارند، هیچ کس حقّ نداشت تیر و کمان و نیزه همراه خود بیاورد. عده ای از منافقان که از مرگ می ترسیدند با خود گفتند: «این مردم می خواهند بدون هیچ اسلحه ای به مکه بروند، گویا آنان فراموش کرده اند که اهل مکه دشمن آنان هستند و سه جنگ بدر، اُحد و خندق بین آنان واقع شده است. به خدا قسم این مردم به سوی مرگ می روند و هیچ کدامشان زنده بر نمی گردند».

منافقان در مدینه ماندند و پیامبر را همراهی نکردند، آنان به وعده های تو باور نداشتند و به تو گمان بد بردند و فکر کردند که تو مسلمانان را به سوی قتلگاه می فرستی!

همین طور بُت پرستان وقتی خبر آمدن مسلمانان را شنیدند خوشحال شدند و با خود گفتند: «این بهترین فرصت است، آنان با خود تیر و کمان و نیزه ندارند، به آنان حمله می کنیم و همه را می کشیم»، آنان هم خیال کردند که تو مؤمنان را تنها می گذاری. آن بُت پرستان هم به تو گمان بد بردند.

تو منافقان و کافران را عذاب خواهی کرد، همان کافرانی که به تو گمان بد بردند. روزگار مصیبت باری در انتظار آنان است، تو بر آنان خشم گرفته ای و آنان را از رحمت خود دور کرده ای، روز جهنّم برای آنان روز بسیار سختی خواهد بود، تو جهنّم را که مکان بسیار بدی است برای مجازات آنان آماده کرده ای، تو قدرت و توانایی عذاب آنان را داری زیرا لشکریان آسمان ها و زمین از آنِ توست، همه فرشتگان آسمان ها و زمین گوش به فرمان تو هستند، تو توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

* * *

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۸) لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۹)

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را فرستادی و او اعمال مردم را می بیند و در روز قیامت به آن اعمال گواهی می دهد، محمد (صلی الله علیه و آله) را فرستادی و از او خواستی تا همگان را به بهشت بشارت دهد و از عذاب جهنم بترساند، تو از همه می خواهی تا به یگانگی تو و پیامبری محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آورند و از او پیروی کنند و او را یاری نمایند و هر صبح و شام تو را تسبیح گویند و تو را از همه بدی ها و نقص ها پاک بدانند و همه خوبی ها را از تو بدانند.

خدا در روز قیامت برای هر امتی، گواه و شاهی از خود آنان می آورد و محمد (صلی الله علیه و آله) را گواه بر مسلمانان قرار می دهد.

به راستی چه کسی در روز قیامت می تواند بر اعمال دیگران گواهی و شهادت دهد؟ کسی که از آن اعمال باخبر باشد، این نشان می دهد که تو علمی به محمد (صلی الله علیه و آله) داده ای که او می تواند از همه اعمال مسلمانان باخبر باشد.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰)

اکنون از «بیعت شجره» یاد می‌کنی، وقتی مسلمانان در سرزمین حدیبیه بودند، خبری به گوش آنان رسید که بُت پرستان، فرستاده پیامبر را کشته اند، مسلمانان با شنیدن این خبر، بسیار عصبانی شدند و آماده جنگ با بُت پرستان شدند.

آنان با پیامبر بار دیگر بیعت کردند که تا آخرین قطره خون خود، مقاومت کنند و پیامبر را یاری کنند. این بیعت مهم زیر درختی شکل گرفت و به نام «بیعت شجره» معروف شد، البته بعد از ساعاتی معلوم شد که فرستاده پیامبر، کشته نشده است.

کسانی که با محمد (صلی الله علیه و آله) بیعت کردند در حقیقت با تو بیعت نمودند، چون

محمد(صلی الله علیه و آله) پیامبر توست و بیعت با او، بیعت با توست. دست تو بالای دست مؤمنان است، هر کس که پیمانش را بعد از این بیعت بشکند، به زیان خود عمل کرده است و کسی که به عهده‌ی که با تو بسته است، وفا کند، تو به او پاداش بزرگی خواهی داد.

* * *

یک بار دیگر این جمله را در آیه ۱۰ می‌خوانم: «دست خدا، بالای دست مؤمنان است».

من می‌دانم که خدا، جسم نیست و از صفات و ویژگی‌های مخلوقات خود به دور است، او دست ندارد، پس چرا در این آیه، «دست خدا» ذکر شده است؟ منظور از این سخن چیست؟

من باید به بررسی روزگاری که این آیه نازل شده، پردازم:

در آن روزگار، در بین عرب‌ها رسم بود که با رئیس قبیله خود بیعت می‌کردند، هر بار که رئیس قبلی از دنیا می‌رفت و رئیس جدید انتخاب می‌شد، این بیعت انجام می‌شد.

آنان برای بیعت کردن دو روش داشتند:

روش اول برای وقتی بود که جمعیت قبیله کم بود، در این صورت، همه آن‌ها نزد رئیس قبیله می‌رفتند و با او دست می‌دادند و بیعت می‌کردند.

روش دوم برای وقتی بود که جمعیت آنان زیاد بود و نمی‌شد همه با رئیس جدید، دست بدهند. در این صورت رئیس قبیله در جای بلندی می‌ایستاد، او دست راستش را بالا می‌آورد، پشت دست او به سوی خودش بود و کف دست او به سمت جمعیت بود. مردم هم دست راست خود را بالا می‌آوردند به صورتی که کف دست آنان به سوی رئیس قبیله بود.

ص: ۳۱۲

نکته مهم این بود که دست رئیس قبیله از همه دست‌ها بالاتر بود و همه می‌توانستند او و دست او را ببینند، مردم نیز دستشان را به نشانه بیعت تکان می‌دادند و رئیس قبیله دست خود را به نشانه قبول بیعت آنان تکان می‌داد.

وقتی مسلمانان در حدیبیه تصمیم گرفتند با پیامبر بیعت کنند، از روش دوم استفاده کردند، زیرا جمعیت آنان ۱۲۰۰ نفر بود و فرصت زیادی هم نداشتند، هر لحظه ممکن بود که جنگ آغاز شود.

اگر من در آن لحظه بیعت بودم می‌دیدم که ۱۲۰۰ نفر دست خود را بالا گرفته بودند، اما دست پیامبر بالای همه دست‌ها بود، زیرا پیامبر بر بالای بلندی ایستاده بود (بلندی که برای پیامبر با چند جهاز شتر درست کرده بودند). آری، دست پیامبر بالاتر از همه بود.

اکنون خدا این لحظه را حکایت می‌کند و می‌گوید: «دست خدا بالای همه دست‌های مؤمنان است».

خدا دست ندارد، اما دستی که آن روز بالای همه دست‌ها بود، دست پیامبر خدا بود، آن بیعت، فقط بیعت با پیامبر نبود، بلکه بیعت با خدا بود، اراده پیامبر، اراده خداست، او از خودش سخن نمی‌گوید، سخن او، سخنی است که خدا به او گفته است، او خودش دستش را بالا نیاورد، این خدا بود که به او فرمان داد و دستش را بالا آورد تا مؤمنان با او بیعت کنند، این خدا بود که دست او را حرکت می‌داد. بیعت با او، بیعت با خداست. (۱۱۹)

* * *

فَتْح: آیه ۱۲ - ۱۱

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

ص: ۳۱۳

قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱) بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيَّنَ ذَلِكُمْ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲)

وقتی محمد(صلی الله علیه وآله) می خواست از مدینه به سوی مکه حرکت کند، عده ای از منافقان که از مرگ می ترسیدند او را همراهی نکردند و گفتند: «به خدا قسم این مردم به سوی مرگ می روند و هیچ کدامشان زنده بر نمی گردند».

اکنون محمد(صلی الله علیه وآله) در راه بازگشت به سوی مدینه است، تو به او پیروزی بزرگی دادی، صلح حدیبیه، زمینه رشد اسلام را فراهم می کند، مسلمانان همگی به سلامت به مدینه بازگشتند و اکنون روزگار بالندگی اسلام فرا می رسد.

تو می دانی وقتی محمد(صلی الله علیه وآله) به مدینه برسد، آن منافقان نزد محمد(صلی الله علیه وآله) می آیند و از او عذرخواهی می کنند، تو این آیات را زودتر از این که او به مدینه برسد بر او نازل می کنی و حقیقت را آشکار می نمایی.

این سخن تو با محمد(صلی الله علیه وآله) است:

ای محمد! به زودی منافقانی که از آمدن با تو سر باز زدند نزد تو خواهند آمد و چنین خواهند گفت: «ای پیامبر! ما گرفتار مال و زن و بچه شدیم و نتوانستیم همراه تو بیاییم، اکنون عذر ما را بپذیر و برای ما از خدا طلب بخشش کن».

ای محمد! بدان که آنان در این سخن خود هم دروغ می گویند، زبان و دل

آنان یکی نیست، آنان از کار خود پشیمان نیستند.

تو به آنان چنین بگو: «اگر خدا بخواهد به شما ضرر یا نفعی برساند، هیچ کس نمی تواند مانع اراده او شود، بدانید که خدابر همه کارهای شما آگاه است. شما خیال کردید که من و مسلمانان هرگز به مدینه باز نمی گردیم، این خیال در دل شما به خطا جلوه کرد و شما به خدا گمان بد بردید و سرانجام در دام شیطان افتادید و خود را از سعادت محروم کردید و شایسته هلاکت شدید.»

فتح: آیه ۱۴ - ۱۳

وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳) وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۴)

هر کس که به یگانگی تو و پیامبری محمد (صلی الله علیه وآله) ایمان نیاورد، کافر است و تو برای کافران آتش جهنم را آماده نمودی.

فرمانروایی زمین و آسمان از آن توست، هر که را بخواهی می بخشی و هر که را بخواهی کیفر می کنی. تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

فتح: آیه ۱۵

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَانِمِ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵)

ص: ۳۱۵

محمد(صلی الله علیه وآله) همراه با مسلمانان به سوی مدینه به پیش می رود، وقتی او به مدینه برسد، بعد از مدتی به او فرمان می دهی تا به سوی سرزمین خیبر حرکت کند، در خیبر، یهودیان زندگی می کردند و آنجا سرزمین آبادی بود و مردم آنجا بسیار ثروتمند بودند.

وقتی پیامبر بخواهد به خیبر برود تو به او فرمان خواهی داد که فقط کسانی را همراه خود ببرد که در ماجرای حدیبیه شرکت داشته اند.

تو از آینده خبر داشتی. می دانستی که وقتی پیامبر به سوی خیبر حرکت کند، منافقان دوست خواهند داشت به خیبر بیایند، آنان به حدیبیه نیامدند اما چون می دانند در خیبر غنیمت های زیادی وجود دارد به فکر دست یابی به غنیمت ها می افتند و تقاضا می کنند همراه پیامبر به خیبر بیایند.

هنوز پیامبر در راه مدینه است و به آن شهر نرسیده است، هنوز زمان حرکت به سمت خیبر فرا نرسیده است، اما تو از ماجرای که در آینده روی می دهد، سخن می گویی.

آری، تو از محمد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به منافقانی که می خواهند همراه او به خیبر بیایند، چنین بگویی: «هرگز شما نباید همراه ما بیایید، خدا قبلاً به من دستور داده است که شما را همراه خود نبرم».

وقتی منافقان این سخن پیامبر را می شنوند می گویند: «شما نسبت به ما بخل و حسد میورزید و نمی خواهید ما از غنیمت های خیبر بهره مند شویم»، آنان این سخن را از روی نادانی می گویند و جز اندکی فهم ندارند.

فتح: آیه ۱۷ - ۱۶

قُلْ لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّعُونَ إِلَيَّ قَوْمٌ

ص: ۳۱۶

أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسِيلُوهُمْ فَإِنَّ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (١٦)
لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (١٧)

هنوز پیامبر به مدینه نرسیده است تو می دانی وقتی پیامبر به مدینه برسد، منافقان به او خواهند گفت که ما می خواهیم دین خدا را یاری کنیم، برای همین از پیامبر می خواهی تا به آنان بگویی: «اگر راست می گوئید و می خواهید دین خدا را یاری کنید قدری صبر کنید. خدا از من خواسته است شما را همراه خود به جنگ خیبر ببرم، اما ناراحت نباشید، پس از جنگ خیبر، برای فتح مکه به سوی این شهر خواهیم رفت، در آن جنگ ما با مردمی جنگجو روبرو خواهیم شد که باید با آنان بجنگیم تا مسلمان شوند، اگر شما در آن جنگ شرکت کنید، خدا به شما پاداشی نیکو خواهد داد، اما اگر نافرمانی کنید همان گونه که قبلاً نافرمانی کردید، خدا شما را به عذاب سختی گرفتار خواهد نمود».

از طرف دیگر تو می دانی عده ای از مؤمنان که بیمار و ناتوان بودند در مدینه ماندند و همراه پیامبر به حدیبیه رفتند، آنان در این مدتی که پیامبر در مدینه نبود، بارها خود را سرزنش کرده اند که چرا نتوانسته اند پیامبر را یاری کنند، برای همین تو چنین می گویی: «اگر نابینا یا لنگ یا مریض به جهاد نیاید بر او هیچ گناهی نیست، هر کس که از من و پیامبر من اطاعت کند، من او را به

باغ های بهشتی وارد می کنم که در زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است. هر کس هم از فرمان من و فرمان پیامبر من، سرپیچی کند به عذاب دردناکی مبتلا می شود».

* * *

در آیه ۱۶ دَقَّتْ می کنم، می بینم که این آیه از دو جنگ سخن می گوید، جنگی که منافقان حَقَّ ندارند در آن شرکت کنند و آن جنگ خیبر است، امّا جنگ دوم، جنگی است که منافقان می توانند در آن شرکت کنند و در آن جنگ مسلمانان با جنگجویانی دلاور روبرو خواهند شد، آن جنگ، جنگ «حنین» است.

اکنون مناسب است درباره این دو جنگ، توضیح کوتاهی بدهم:

* جنگ اوّل: جنگ خیبر

پیامبر از حدیبیه به مدینه آمد، نزدیک به دو ماه گذشت، سال هفتم هجری فرا رسید. در سال هفتم یهودیان قلعه خیبر تصمیم گرفتند تا به مدینه حمله کنند، امّا پیامبر از تصمیم آن ها باخبر شد و خدا به او فرمان داد تا با سپاه بزرگی به سوی خیبر حرکت کند. قلعه خیبر به محاصره نیروهای اسلام در آمد.

سپاه اسلام به سوی قلعه نزدیک شد، امّا برق شمشیر «مَرْحَب» ، پهلوان یهود، همه را فراری داد. سپاه اسلام مجبور به عقب نشینی شد و سرانجام پیامبر تصمیم گرفت تا علی (علیه السلام) را به جنگ پهلوان یهود بفرستد. (۱۲۰)

صدای علی (علیه السلام) در فضای میدان طنین افکند: «من آن کسی هستم که مادرم مرا

ص: ۳۱۸

و جنگ سختی میان این دو پهلوان در گرفت و سرانجام «مَرَحَب» به قتل رسید. علی (علیه السلام) به قلعه حمله کرد و آن را فتح کرد.

خیبر منطقه آبادی بود، نخل های خرما و زمین های سرسبزی داشت و پیامبر همه غنیمت های این سرزمین را در میان رزمندگان اسلام تقسیم کرد. (۱۲۲)

* جنگ دوم: جنگ حنین

در سال هشتم خدا به پیامبر دستور داد تا برای فتح مکه حرکت کند، منافقان هم اجازه داشتند در فتح مکه شرکت کنند، فتح مکه بدون خونریزی انجام شد و پیامبر همه بُت های مکه را نابود نمود.

پانزده روز از فتح مکه گذشت، پیامبر هنوز در شهر مکه بود که به او خبر رسید تعداد زیادی از بُت پرستانی که در «طائف» زندگی می کنند، تصمیم دارند به مسلمانان حمله کنند. پیامبر با دوازده هزار نفر به سوی حنین حرکت کرد، آن روز مسلمانان مغرور شدند، به جای آن که به تو توکل کنند، به جمعیت زیاد خود اعتماد کردند، آنان تصوّر می کردند که دیگر هیچ کس نمی تواند شکستشان بدهد.

دشمن از حرکت سپاه اسلام باخبر شد و در منطقه ای به نام «حنین» برای آنان کمین گذاشت. حنین، درّه ای بود که سپاه اسلام باید از آن عبور می کرد و تقریباً سی کیلومتر با مکه فاصله داشت، وقتی مسلمانان به درّه «حنین» رسیدند، ناگهان بُت پرستان از بالای کوه هجوم آوردند و مسلمانان را با حمله

ناگهانی خود غافلگیر کردند، اینجا بود که منافقان فرار کردند و پیامبر را تنها گذاشتند، این امتحانی بزرگ برای آنان بود.

آری، عدّه زیادی از مسلمانان فرار کردند و نظم سپاه اسلام به هم ریخت، آنان بی پناه به هر سو فرار می کردند و هیچ پناهگاهی برای خود نمی یافتند.

در این میان افرادی همچون علی(علیه السلام) مقاومت نمودند، عباس عموی پیامبر بر سر مسلمانان فریاد زد و آنان را به پایداری و استقامت فرا خواند. پیامبر دست به دعا برداشت و از خدا طلب یاری کرد، اینجا بود که خدا آرامش را بر دل پیامبر و مؤمنان نازل کرد و فرشتگان را به یاری آنان فرستاد و مسلمانان پیروز شدند.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹) وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَيْدَةً وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰) وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱)

بار دیگر از «بیعت شجره» یاد می‌کنی، پیمانی که مسلمانان در سرزمین حدیبیه در زیر درخت با پیامبر بستند.

تو در آن روز از مؤمنانی که با پیامبر زیر آن درخت بیعت کردند، راضی و خشنود شدی، تو از ایمان و صداقتی که در دل های آنان نهفته بود باخبر بودی، پس آرامش را بر دل هایشان نازل کردی و اراده کردی که پیروزی

نزدیکی را به عنوان پاداش نصیب آنان کنی.

این پیروزی، همان جنگ خیبر است، مسلمانان در راه بازگشت به مدینه اند، آنان از حدیبیه می آیند، وقتی به مدینه برسند و مدتی بگذرد تو به پیامبر فرمان می دهی تا با پیروانش به خیبر بروند و آنجا را فتح نمایند، در این جنگ، آنان به غنیمت های فراوانی دست پیدا می کنند. این وعده توست، تو خدای توانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است.

آری، تو به مسلمانان وعده دادی که اگر بر سختی ها صبر کنند، پیروزی از آنان است و به غنیمت های فراوانی می رسند، تو در جنگ خیبر یکی از آن غنیمت ها را زودتر برای مسلمانان فراهم ساختی. تو آنان را یاری کردی و دست تجاوز دشمنان را از آنان دور ساختی. در ماجرای حدیبیه، مسلمانان بدون تیر و کمان و نیزه به سوی مکه رفتند، تعداد آنان کمتر از کافران بود، اما تو آنان را حفظ نمودی و شرّ دشمنان را از آنان کوتاه کردی. این ماجرا نشانه ای از رحمت تو برای مؤمنان بود. این قانون توست: هر کس در راه تو قدم بردارد، تو او را در راه راست پایدار می سازی.

غیر از جنگ خیبر و پیروزی آن، پیروزی های دیگر در راه است، پیروزی هایی که مسلمانان توانایی آن را ندارند، اما قدرت تو بر آن چیرگی دارد، به راستی که تو بر هر کاری توانا هستی، تو به زودی شهر مکه را به دست مسلمانان آزاد می کنی، آن شهر از بُت ها پاک می گردد، روزی که گروهی از مسلمانان مجبور شدند از شهر مکه هجرت کنند، باور نمی کردند که روزی بیاید که بتوانند این شهر را آزاد کنند، اما تو چنین اراده کرده ای و تو بر هر کاری توانا هستی، ایران، روم و مصر هم فتح خواهد شد، ندای اسلام به همه جای جهان خواهد رسید.

فَتْح: آیه ۲۴ - ۲۲

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲) سُنَّهَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳) وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴)

مسلمانان از حدیثه برگشته اند و به سوی مدینه می روند، بعضی از آنان پیش خود چنین گفتند: «چقدر خوب شد که جنگ نشد، اگر جنگ می شد، ما چه می کردیم؟ ما که نه تیر و کمان داشتیم و نه نیزه. تعداد ما هم که خیلی کمتر از کافران بود، اگر جنگی پیش می آمد، حتماً شکست می خوردیم».

تو جواب این سخن آنان را می دهی: «فکر نکنید اگر کافران با شما جنگ می کردند، شما شکست می خوردید. نه. این کافران بودند که شکست می خوردند و از میدان جنگ فرار می کردند و هیچ یار و یابوری نمی یافتند».

آری، این قانون و سنت توست و همیشه چنین بوده است و هرگز قانون تو تغییر نمی کند: اگر مؤمنان با قلبی پاک به جهاد در راه تو برخیزند و در این جهاد با دشمنان سستی نکنند، تو آنان را یاری می کنی.

تو چنین اراده کردی که در مکه، جنگی میان کافران و مسلمانان نباشد، تو خواستی که صلح برقرار گردد، در زمانی که کافران آماده جنگ می شدند و با خود فکر می کردند بهترین فرصت برای انتقام از مسلمانان فراهم شده است، تو زمینه صلح را فراهم کردی، چیزی که کافران فکر آن را نکرده بودند.

در جنگ های قبلی (مثل جنگ بدر) مسلمانان را بر کافران پیروز کردی، اما

در این سفر اراده کردی که صلح برقرار شود، این صلح، پیروزی بزرگی برای مسلمانان در پی خواهد داشت. تو همه رفتارهای بندگان خود را می بینی و از آن آگاه هستی و بر صلاح و مصلحت آنان آگاهی داری، این بار اراده کردی که با صلح حدیبیه، مسلمانان را یاری کنی و به پیروزی بزرگی برسانی.

* * *

فَتْح: آیه ۲۵

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءُ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيْبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵)

این سخن تو بود: «اگر جنگ آغاز می شد، این کافران بودند که شکست می خوردند و نابود می شدند».

عده ای از مسلمانان با خود فکر کردند: «اگر ما پیروز می شدیم، پس چرا صلح کردیم؟ اگر شکست کافران حتمی بود، پس چرا خدا با صلح، مانع این جنگ شد؟ چقدر خوب بود که جنگ می شد و ما همه کافران را به سزای اعمالشان می رساندیم؟ آیا خدا خواسته بود به کافران رحم کند؟ خدا که با کافران دشمن است، پس چرا آنان را از مرگ حتمی نجات داد؟».

تو اکنون می خواهی به این سؤال آنان پاسخ دهی: «تو دشمن کافران هستی و هرگز به آنان رحم نمی کنی، آنان کسانی هستند که حق را شناختند و آن را انکار کردند و راه کفر را پیمودند. آنان مانع شدند تا بندگان تو به زیارت کعبه بیایند و مراسم «عمره» را انجام دهند و طواف کعبه را به جا آورند و

ص: ۳۲۴

قربانی های خود را در مکه قربان کنند».

آری، تو با کافران دشمن هستی، تو مانع جنگ نشدی تا کافران را از مرگ نجات دهی، بلکه تو مانع جنگ شدی تا جان مؤمنان را نجات دهی.

کدام مؤمنان؟

در صلح حدیبیه پیامبر با کافران پیمان بست و در آن پیمان نامه چنین ذکر شد: «مسلمانانی که در مکه زندگی می کنند می توانند آزادانه مراسم دینی خود را برگزار کنند، هیچ کس حق ندارد آنان را اذیت و آزار کند».

آری، قبل از صلح حدیبیه، شرایط مسلمانان مکه بسیار سخت بود. کافران وقتی می فهمیدند کسی مسلمان شده است، او را اذیت می کردند و خانه اش را به آتش می کشیدند، برای همین عده ای از مردم مکه، مخفیانه مسلمان شده بودند، اما هیچ کس از راز دل آنان باخبر نبود، آنان وقتی در خانه خود بودند، نماز می خواندند، ولی وقتی به میان مردم می آمدند، مانند آنان رفتار می کردند و همه مردم، آن ها را بت پرست می دانستند.

اگر در این سفر جنگی درمی گرفت، کافران با شدت عمل وارد میدان می شدند، در این میان آن کسانی که مخفیانه مسلمان شده بودند، نیز کشته می شدند، چون هیچ راهی برای شناسایی آنان وجود نداشت، آنان در میان کافران بودند و مانند آنان زندگی می کردند.

اگر جنگ واقع می شد و تعدادی از آن افراد کشته می شدند، گناه و ننگ کشته شدن آنان با چه کسی بود؟

لشکر اسلام.

تو نمی خواستی لشکر اسلام، هیچ مسلمانی را بکشد هر چند آن مسلمانان مخفیانه اسلام آورده باشند، برای همین بود که صلح را پیش آوردی تا

ص: ۳۲۵

مسلمانان مکه را با رحمت خود حفظ کنی و جانشان را نجات دهی.

تو با این صلح به کافران رحم نکردی، بلکه رحمت خویش را بر مسلمانان مکه نازل کردی و جانشان را نجات دادی.

فضای مکه به گونه ای بود که مسلمانان نمی توانستند آزادانه اسلام خود را اعلام کنند. پس آن روز، معلوم نبود که چه کسی مسلمان است و چه کسی کافر، برای همین تو صلح را پیش آوردی، اگر مسلمان از کافر جدا شده بود، تو فرمان جنگ می دادی و همه کافران را نابود می کردی زیرا آنان راه زیارت کعبه را بر مؤمنان بسته بودند و این گناه بزرگی بود.

صلح حدیبیه در سال ششم هجری واقع شد، بعد از این صلح، مسلمانان مکه آزادی عمل پیدا کردند، دیگر لازم نبود کسی اسلام خود را مخفی کند، آنان آزادانه کنار کعبه می آمدند و نماز می خواندند. هر کس مسلمان بود همه او را می شناختند. دو سال گذشت، سال هشتم هجری فرا رسید، پیامبر با ده هزار نفر به سوی مکه حرکت کرد تا آن شهر را فتح کند، درست است که در فتح مکه، هیچ خونی ریخته نشد و بُت پرستان تسلیم شدند، امّا اگر بر فرض، درگیری آغاز می شد، همه مسلمانان مکه قبلاً شناخته شده بودند، آنان مجبور نبودند در سپاه کافران شرکت کنند، چون طبق پیمان نامه حدیبیه آنان آزادی عمل داشتند.

فتح: آیه ۲۶

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ

ص: ۳۲۶

كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲۶)

اکنون می خواهی از لطفی که در حق مسلمانان نمودی، سخن بگویی، به راستی چگونه شد که در این سفر، پیمان صلح بین مسلمانان و کافران بسته شد؟

کافران با دل هایی سرشار از تعصب جاهلیت با مسلمانان روبرو شدند و نگذاشتند که مسلمانان خانه تو را زیارت کنند، کافران به بُت های خود سوگند یاد کردند که مانع ورود مسلمانان به مکه شوند.

گروهی از مسلمانان با خود گفتند: «مگر ما از آنان چه می خواهیم؟ ما می خواهیم خانه خدا را زیارت کنیم و برگردیم؟ چرا آنان این گونه با ما رفتار می کنند؟».

اینجا بود که تو آرامش و خویشتن داری را بر پیامبر و مؤمنان نازل کردی و روحیه تقوا را که شایسته آن بودند، همراه آنان قرار دادی تا در آن لحظات سخت، گرفتار خشم و عصبانیت نشوند، به راستی که آنان بیش از هر کس سزاوار و شایسته تقوا بودند.

اگر در آن لحظات حساس و مهم، مسلمانان نیز خشمناک می شدند، جنگی سخت در می گرفت و گروهی از مسلمانانی که مخفیانه ایمان آورده بودند و کسی آن ها را نمی شناخت، کشته می شدند. تو آرامش را بر قلب یاران پیامبر نازل کردی و این گونه بود که پیمان صلح میان کافران و مسلمانان امضا شد و این مقدمه ای برای یک پیروزی بزرگ تر شد، تو خدایی هستی که به همه چیز آگاه هستی و آینده را می دانی، تو می دانستی که این پیمان صلح چه برکت های

ص: ۳۲۷

زیادی برای مسلمانان دارد. آنان در آن لحظات حساس، صبر کردند و به پیروزی بزرگ، دست یافتند.

ص: ۳۲۸

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷)

قبل از این که مسلمانان از مدینه به سوی مکه حرکت کنند، پیامبر در خواب دید که او همراه با مسلمانان وارد شهر مکه شدند و طواف خانه خدا را به جا آوردند.

پیامبر خواب خود را برای مسلمانان تعریف کرد و به آنان گفت: «به زودی ما موفق به زیارت خانه خدا خواهیم شد».

بعد از آن که پیمان صلح حدیبیه امضاء شد، مسلمانان از حدیبیه به مدینه باز گشتند، آنان نتوانستند کعبه را زیارت کنند و دور آن طواف کنند. اکنون در مسیر بازگشت به مدینه هستند، بعضی از آنان با خود می گویند: «پس خواب پیامبر چه شد؟ آیا خواب پیامبر دروغ بود؟».

در این آیه جواب آنان را می دهی، آنچه را تو در خواب نشان پیامبر خود داده ای راست است.

به خواست تو، آنان با امتیّت کامل وارد مسجدالحرام می شوند.

ان شاءالله در آینده ای نزدیک، آنان دور کعبه طواف می کنند و سپس سر خود را می تراشند و ناخن های خود را کوتاه می کنند در حالی که از هیچ دشمنی، ترسی به دل ندارند. تو بر چیزهایی آگاهی داری که مسلمانان نمی دانند، این که امسال آنان کعبه را زیارت نکردند، مصلحتی بزرگ داشت، این صلح حدیبیه برای آنان پیروزی های بزرگی به همراه دارد، البتّه تو برای آنان یک پیروزی در آینده بسیار نزدیک قرار می دهی، چند ماه بعد، آنان به سوی خیبر (سرزمین یهودیان) می روند و در جنگ با آنان پیروز می شوند و به غنیمت های زیادی می رسند.

* * *

در اینجا مناسب است سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل

پیامبر در سال ششم هجری برای انجام «عمره» همراه با یاران خود به سوی مکه رفت، کافران مانع ورود آن ها به مکه شدند و ماجرای صلح حدیبیه پیش آمد. در پیمان نامه چنین نوشته شد که مسلمانان به مدینه بازگردند و در سال بعد (سال هفتم) به مکه بیایند و سه روز آزادانه اعمال خود را انجام دهند.

وقتی سال هفتم فرا رسید، در ماه ذی القعدة پیامبر با یارانش به سوی مکه رفتند و سه روز در مکه ماندند و اعمال عمره انجام دادند.

به این عمره، «عمره قضا» می گویند، یعنی مسلمانان در سال ششم نتوانستند عمره انجام دهند، ولی در سال هفتم، قضای آن را به جا آوردند و آن را جبران

ص: ۳۳۰

کردند.

انجام این عمره، فرصت بسیار بزرگی برای مسلمانان بود، مردم مکه با چشم خود دیدند که مسلمانان به کعبه احترام می گذارند و آن را یادگار ابراهیم (علیه السلام) می دانند. درست است که در سال هشتم پیامبر برای فتح مکه بازگشت، اما بذر فتح مکه در زمان انجام این عمره کاشته شد، این عمره، هم عبادت بود و هم نمایش قدرت و رشادت مسلمانان.

* نکته دوم

کسی که به زیارت کعبه می رود، اگر در ماه ذی الحجّه در مکه باشد، مراسم حج را به جا می آورد (طواف کعبه انجام می دهد و به سرزمین عرفات و منا می رود)، اما اگر کسی در وقت دیگری (غیر از ماه ذی الحجّه) به مکه برود، طواف کعبه انجام می دهد و دیگر لازم نیست به سرزمین عرفات برود. به این اعمال او عمره می گویند.

کسی که می خواهد عمره به جا آورد، در خارج از مکه، لباس احرام به تن می کند و ذکر «لَبَّيْكَ» را می گوید، با این کار، چند کار بر او حرام می شود، او باید از لذت های دنیایی چشم پوشد: او نباید عطر بزند، نباید با همسر خود رابطه جنسی داشته باشد، نباید مو و ناخن خود را کوتاه کند... همه این ها بر او حرام می شود.

وقتی او به مکه رفت، باید هفت بار دور خانه خدا طواف کند، بعد باید نماز طواف را بخواند و سپس «سعی» انجام دهد. سعی یعنی هفت بار بین کوه «صفا» و کوه «مروه» را بپیماید. این دو کوه نزدیک کعبه می باشند. بعد از آن، او باید موی سر خود را کوتاه کند یا آن را تیغ بزند. بهتر است او ناخن خود را هم کوتاه کند. (به این عمل، تقصیر می گویند).

ص: ۳۳۱

وقتی او این کار را انجام داد باید یک بار دیگر طواف انجام دهد، هفت بار دور خانه خدا بچرخد، به این کار، «طواف نساء» می گویند که آخرین مرحله از اعمال عمره است. وقتی او این اعمال را انجام داد دیگر چیزهایی که بر او حرام شده بود بر او حلال می شود (می تواند عطر بزند، با همسر خود رابطه جنسی داشته باشد و...).

این آیه از لحظه ای که مسلمانان در سال هفتم سرهای خود را تراشیده اند و ناخن های خود را کوتاه کرده اند، سخن می گوید.

* نکته سوم

وقتی پیامبر در سال ششم (قبل از حرکت به سوی حدیبیه) آن خواب را دید، آن را برای مسلمانان تعریف کرد و به آنان گفت: «خواب دیده ام که همه ما خانه خدا را زیارت می کنیم و دور آن طواف می نمایم». پیامبر به آنان نگفت که این خواب کی تعبیر می شود، این مسلمانان بودند که خیال کردند این خواب در سال ششم تعبیر می شود. آنان چنین خیال کردند، اما خدا اراده کرده بود که این خواب در سال هفتم تعبیر شود و همین اتفاق هم افتاد. مسلمانان با کمال امتیاز به مکه وارد شدند و سه روز در آنجا ماندند و اعمال عمره خود را انجام دادند.

* * *

در تاریخ می خوانیم که در سال هشتم هجری، پیامبر با لشکری که ده هزار نفر جنگجو داشت به سوی مکه حرکت کرد تا آنجا را فتح کند، از طرف دیگر در پیمان نامه حدیبیه ذکر شده بود که بین مسلمانان و بُت پرستان به مدت ده سال، آتش بس خواهد بود.

طبق این پیمان نامه، پیامبر باید تا سال ۱۶ هجری به مکه حمله نمی کرد، او

ص: ۳۳۲

باید ده سال صبر می کرد، پس چرا فقط دو سال صبر کرد؟ چرا به سوی بُت پرستان لشکرکشی کرد؟

این سؤالی است که ذهن مرا مشغول کرده بود، وقتی بیشتر مطالعه کردم به این نتیجه رسیدم که این بُت پرستان بودند که این پیمان نامه را زیر پا نهادند.

زمانی یک پیمان نامه ارزش دارد که دو طرف به آن عمل کنند، اما اگر بُت پرستان بر خلاف آن عمل کردند، چه لزومی دارد که پیامبر یک طرفه به آن پای بند باشد؟ تا زمانی که بُت پرستان به پیمان صلح پای بند بودند، پیامبر هم به آن عمل کرد.

در پیمان صلح حدیبیه ذکر شده بود: «بُت پرستان حق ندارند به کسانی که با مسلمانان هم پیمان هستند، حمله کنند و با آنان جنگ نمایند».

قبیله «خزاعه» با پیامبر هم پیمان بودند و به دین اسلام پیوسته بودند، آنان در اطراف مکه زندگی می کردند، در سال هشتم، بُت پرستان به این قبیله حمله کردند و تعدادی از آنان را مظلومانه به خاک و خون کشیدند.

اینجا بود که قبیله خزاعه گروهی را به مدینه فرستادند و ماجرا را برای پیامبر تعریف کردند، پیامبر با قبیله خزاعه پیمان بسته بود که در مقابل دشمنان آن ها را یاری کند.

بُت پرستان مکه خودشان پیمان نامه حدیبیه را زیر پا نهادند. وقتی آنان مسلمانانی که هم پیمان پیامبر بودند را به خاک و خون کشیدند، پیامبر تصمیم گرفت لشکر اسلام را به سوی مکه حرکت بدهد.

پیامبر پیامی را برای مردم مکه فرستاد: «هر کس به کعبه پناه ببرد، در امان است، هر کس به خانه خود برود و در خانه اش را ببندد، در امان است».

لشکر پیامبر به سوی مکه پیش رفت، یکی از یاران پیامبر پرچی را در

دست گرفت و سوار بر اسب به سوی شهر رفت و فریاد برآورد: «امروز، روز انتقام است».

پیامبر از این ماجرا باخبر شد، او از علی (علیه السلام) خواست تا زود خود را به مکه برساند و پرچم را از او بگیرد و در شهر فریاد بزند: «امروز روز مهربانی است».

درست است که مردم این شهر به پیامبر بارها سنگ زدند، او را جادوگر و دیوانه خواندند و بر سرش خاکستر ریختند و یارانش را شکنجه کردند، اما او پیامبر مهربانی است، اگر آنان پشیمان شوند و از دشمنی با حق دست بردارند، او همه را می بخشد.

این گونه بود که مکه بدون خون ریزی، فتح شد و این شهر از همه بُت ها پاک شد.

* * *

فَتْح: آیه ۲۸

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸)

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را با قرآن که کتاب هدایت است و دین اسلام که دین حق است، فرستادی و به او وعده دادی که دین او را بر همه ادیان برتری دهی. تو به وعده خود عمل می کنی و نیاز به هیچ شاهد و گواهی نیست، زیرا تو خود گواه و شاهد بر این سخن هستی و روزی فرا می رسد که در همه جهان، ندای اسلام، طنین انداز می شود.

ص: ۳۳۴

به راستی آن روز چه روزی است؟

آن روز، روزگار ظهور مهدی (علیه السلام) است.

مهدی (علیه السلام)، امام دوازدهم و حجت تو روی زمین است و اکنون از دیده ها نهان است، او سرانجام ظهور می کند و در سر تا سر جهان، حکومت عدل را برقرار می سازد، آن روز، روز پیروزی اسلام بر همه ادیان می باشد.

آن روزگار همه با دین حق آشنا می شوند و در مسیر توحید، نبوت و امامت می باشند، آنان پیرو امام زمان خویش هستند. آن روزگار، روزگار ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است. (۱۲۳)

آری، روزگار ظهور، شکوه زیبایی ها و روز نعمت ها می باشد، اکنون تو را سپاس می گویم که مرا مشتاق آن روزگار کرده ای، من چشم به راه آمدن مهدی (علیه السلام) هستم تا او را یاری کنم.

فتح: آیه ۲۹

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

اکنون می خواهی درباره محمد (صلی الله علیه و آله) و پیروان او سخن بگویی: محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر توست و پیروان او در برابر کافران سخت می گیرند اما با یکدیگر مهربانند، آنان کانونی از محبت و عاطفه نسبت به مؤمنان هستند و همچون آتشی سخت و سوزان در برابر کافران می باشند. آنان به نماز می ایستند و رکوع می روند و در مقابل عظمت تو به سجده می افتند و همواره فضل و خشنودی تو را می طلبند. آنان از مردم انتظار پاداش ندارند، بلکه در انتظار فضل و رحمت تو هستند، هر کس به چهره آنان نگاه کند، می فهمد که آنان پاسی از شب را بیدار بوده اند، رنگ چهره آنان، زرد است، زیرا شب ها به نماز می ایستند و با تو راز و نیاز می کنند.

آنچه ذکر شد، نشانه های پیروان محمد (صلی الله علیه و آله) است که در کتاب تورات ذکر شده است. تو در کتاب موسی (علیه السلام) از آنان این گونه یاد کردی.

همچنین تو در کتاب انجیل از آنان یاد کردی. تو انجیل را بر عیسی (علیه السلام) نازل کردی و در آن از یاران محمد (صلی الله علیه و آله) سخن گفتی.

انجیل آنان را همانند دانه ای می داند که سر از خاک بیرون می آورد و در آغاز، شاخه ای نازک و بسیار ضعیف است، اما کم کم رشد می کند و نیرو می گیرد تا قوی می شود و بر ساق خود محکم می ایستد و کشاورزان را به شگفتی وادار می دارد.

آری، این مثالی برای پیروان محمد (صلی الله علیه و آله) است که در انجیل ذکر شده است،

محمد (صلی الله علیه و آله) و یاران او روز به روز قوی تر می شوند تا آنجا که کافران را از قدرت و نیروی خود به خشم می آورند. مسلمان واقعی هرگز از پا نمی افتد، بلکه همیشه رو به جلو حرکت می کند، او همواره رشد می کند و پرورش می یابد و بارور می شود.

آری، تو کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند وعده می دهی که گناهان آنان را ببخشی و به آنان پاداشی بس بزرگ عطا کنی، این وعده توست و تو به وعده ات عمل می کنی، آری در روز قیامت جایگاه مؤمنان، بهشت جاویدان است، بهشتی که نهرهای آب در میان باغ های آن جاری است.

* * *

در این آیه قرآن یکی از نشانه های مسلمانان را «اثر سجده» می داند، به راستی منظور از «اثر سجده» چیست؟

در یکی از ترجمه های قرآن چنین خواندم: «نشانه مسلمانان، جای مُهر نماز بر پیشانی آنان می باشد». (۱۲۴)

وقتی تاریخ را می خوانیم می بینیم که در زمان پیامبر، مُهر نماز به شکل امروزی مرسوم نبوده است، مسلمانان برای سجده، پیشانی خود را بیشتر بر روی خاک می گذاشتند.

ممکن است یک نفر، تمام عمر خود بر روی خاک سجده کند، در این صورت، هیچ اثری بر پیشانی او نمی ماند.

ص: ۳۳۷

به راستی معنای «اثر سجده» در این آیه چیست؟

اکنون وقت آن است که سخن امام صادق(علیه السلام) را بنویسم. آن حضرت درباره این آیه چنین فرمودند: «مؤمنان شب ها به نماز می ایستند و آثار این بیداری شب در چهره آنان آشکار است».

آری، امام صادق(علیه السلام) «اثر سجود» را زردی چهره می داند که بر اثر عبادت در شب ایجاد می شود. امام صادق(علیه السلام) در سخن خود به «جای مهر در پیشانی» اشاره نمی کند و این مطلب مهمی می باشد.

وقتی پانزده سال داشتم، روزی استادم به من گفت: «به مهری که برای سجده انتخاب می کنی، دقت کن، سطح آن، صاف باشد». من اکنون معنای سخن او را فهمیدم. ممکن است کسی بیش از همه نماز بخواند، امّا هرگز در پیشانی او، علامت سجده نباشد، زیرا او بر روی خاک نرم یا بر روی مهر صاف سجده می کند. نشانه مؤمنان واقعی این است که شب ها به نماز می ایستند و در خلوت خود با خدا راز و نیاز می کنند، امّا ممکن است در پیشانی آن ها، هیچ اثری از جای مهر نباشد. (۱۲۵)

ص: ۳۳۸

۱. در این آیه دو نشانه برای مشرکان ذکر شده است: پرداخت نکردن زکات و انکار قیامت.

باید دقت کرد که این سوره در مکه نازل شده است، سال ها بعد، زمانی که پیامبر در مدینه بود، حکم واجب بودن زکات نازل شد، برای همین این آیه درباره زکات واجب سخن نمی گوید. هر انسانی وظیفه دارد وقتی فقیری را می بیند به اندازه توان خود به او کمک کند، بزرگان بُت پرستان از ثروتمندان بودند، آنان هرگز به نیازمندان کمک نمی کردند. آنان اسلام را قبول نمی کردند زیرا می دانستند که اسلام از مسلمانان می خواهد تا به نیازمندان کمک کنند، آنان وابستگی شدیدی به ثروت خود داشتند و برای همین حاضر نبودند چنین کاری را انجام بدهند.

۲. در ابتدای آیه ۱۱ واژه تُم ذکر شده است. این واژه معمولاً- برای تأخیر در زمان می آید، اما در اینجا به معنای تأخیر در بیان است.

در سوره نازعات آیات ۲۷-۳۳ می خوانیم که خدا ابتدا آسمان ها را خلق نمود و سپس زمین را آفرید، با توجه به این مطلب، ثم در آیه ۱۱ سوره فصّلت به معنای این است که خدا در اینجا ابتدا از آفرینش زمین سخن گفته است و سپس از آفرینش آسمان ها سخن می گوید. این تأخیر در بیان است نه در تأخیر در زمان.

۳. در واقع در آیه ۱۰ کلمه «تتمه» به قرینه، حذف شده است: (قدر فیها اقواتها فی تتمه اربعه ایام).

۴. در آیه ۱۶ این عبارت آمده است: ایام نحسات. بعضی آن را به این صورت معنا کرده اند: روزهای شوم، در حالی که در زبان عربی این واژه به معنای سرما هم استفاده می شود: (قال الضحاک: أی شدیدة البرد حتی كأن البرد عذاب لهم، و أنشد الأصبعی فی النحس بمعنی البرد: كأن سلافه مزجت بنحس: روح المعانی ج ۱۲ ص ۳۶۵).

خلاصه آن که همه روزها، روزهایی هستند که خدا آن ها را آفریده است، هیچ روزی شوم نیست، پس بهتر است عبارت ایام نحسات را به معنای روزهای سرد معنا کنیم.

۵. این وعده خداست که بندگان خوب خود را یاری می کند و آنان را از عذابی که نشانه خشم اوست، نجات می دهد. گاهی زلزله، حادثه ای

طبیعی است، عده ای از مؤمنان ممکن است در آن زلزله از دنیا بروند، اما خدا هرگز آنان را به جهنم نمی برد بلکه آنان را در بهشت مهمان رحمت خود می کند، پس این زلزله، عذاب نیست، حادثه ای طبیعی است. خدا مؤمنان را از عذاب نجات می دهد، قرآن نمی گوید مؤمنان را از حادثه طبیعی نجات می دهد، اگر خدا بر مردم شهر غضب کند و بخواهد عذاب را بر آنان نازل کند، قطعاً مؤمنان را نجات می دهد.

۶. قیل: الجلود هی الجوراج کنی بها عنها: روح المعانی ج ۱۲ ص ۳۶۷.

۷. فرقان: آیه ۱۴-۱۳

۸. و كان المشركون عند قراءته عليه الصلاه والسلام يأتون بالمكاء والصفير والسيح وإنشاد الشعر والأراجيز: روح المعانی ج ۱۲ ص ۳۷۱.

۹. متى تنزل عليهم الملائكة بان لاتخافوا ولاتحزنوا... فقال: عند الموت ويوم القيامة: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۶، البرهان ج ۴ ص ۷۸۸.

۱۰. إذا رضی الله عن عبد قال: یا ملک الموت، اذهب إلى فلان فأتنی بروحه، حسبی من عمله، قد بلوته فوجدته حيث أحب...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۱، معارج اليقين فی أصول الدين ص ۴۸۸.

۱۱. یدخلان جميعاً على المؤمن فيجلس رسول الله عند رأسه، وعلى عند رجلیه، فيكبّ عليه رسول الله فيقول: یا ولی الله أبشر، أنا رسول الله...: المحاسن ج ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸، الکافی ج ۳ ص ۱۲۹

۱۲. لأننا أبرّ بك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضرک، افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله...: الکافی ج ۳ ص ۱۷۸، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۶، أمّیا ما كنت ترجو فقد أعطيتہ، وأمّا كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنّه، ويقال له: انظر إلى مسکنک فی الجنّه...: دعائم الإسلام ج ۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۷۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۱۰.

۱۳. نزل القرآن بایاک اعنی واسمعی یا جاره: الکافی ج ۲ ص ۶۳۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۸۰، مجمع البيان ج ۷ ص ۴۶۵.

۱۴. چرا قرآن به زبان عربی است؟ در پاسخ به این سؤال باید چند نکته را بنویسم:

خدا قدرت داشت که قرآن را به زبان های مختلف نازل کند، اما مصلحت او بر این بود که قرآن به یک زبان نازل شود و محمّد همانند انسان های عادی جلوه کند.

از طرف دیگر، زبان عربی، قابلیت زیادی برای انتقال معنا دارد و زیبایی خاصی در واژگان و ترکیب جملات آن وجود دارد که کسانی در زمینه زبان شناسی تخصص دارند به این نکته اعتراف می کنند.

زبان عربی تنها زبانی است که در این چهارده قرن که از نازل شدن قرآن می گذرد، تغییر نکرده است. این پدیده ای عجیب

است. همه زبان‌ها در گذر تاریخ، تغییر می‌کنند، اما زبان عربی هرگز با گذر زمان تغییر نمی‌کند و این اتفاق بعد از نزول قرآن روی داد.

کسی که امروز زبان عربی را یاد بگیرد، به راحتی می‌تواند متن‌هایی که صدها سال قبل نوشته شده است را به راحتی بخواند، اما یک فارسی‌زبان، به سختی می‌تواند با یک متن فارسی که هزار سال پیش نوشته شده است، ارتباط برقرار کند.

وقتی من این مطلب را بهتر درک می‌کنم که مقداری از کتاب تاریخ بیهقی را بخوانم که حدود هزار سال به فارسی نوشته شده است. در اینجا چند سطر از آن کتاب را نقل می‌کنم:

الف. بوسهل بر خشم خود طاقت نداشت و بلند شد نه تمام و بر خویش می‌ژکید. خواجه احمد او را گفت: در همه کارها ناتمامی. وی نیک از جای بشد: تاریخ بیهقی، ص ۲۸.

ب. دیگر روز، بدرگاه آمدی و با خلعت نبود، که بر عادت روزگار گذشته، قبایی ساخته کرد... مردمان چنان دانستندی که یک قباست و گفتندی: سبحان الله! این قبا از حال بنگردد؟: تاریخ بیهقی ص ۱۹۱.

این دو متنی که در اینجا ذکر کرده‌ام، امروز دیگر برای فارسی‌زبانان، زیبایی و جذابیت ندارد، زیرا زبان فارسی در طول این هزار سال، تغییر زیادی کرده است. خدا قرآن را به زبانی نازل کرد که می‌دانست این زبان، این استعداد را دارد که در طول زمان، دچار تغییر نشود.

فهم قرآنی که چهارده قرن پیش نازل شده است برای انسان های امروز و آینده (که با زبان عربی آشنا هستند)، آسان است.

این پدیده ای عجیب است: ساختار جمله و معانی واژه های عربی در مدّت چهارده قرن گذشته، تغییری نکرده است و در آینده هم تغییر نمی کند.

اگر من قدری زحمت بکشم و با زبان عربی آشنا بشوم، همان زیبایی را از قرآن درک می کنم که مردم هزار و چهارصد سال پیش درک می کردند.

آری، زیبایی اعجاز آمیز قرآن هرگز از بین نمی رود، همواره بشر از این زیبایی قرآن بهره خواهد برد و این ویژگی خاصّ زبان عربی است.

۱۵. گرمارودی، کاویانپور، فولادوند، روان جاوید، تفسیر آسان، آیتی، ارفع، اشرفی، الهی قمشه ای، انصاریان، بروجردی، پاینده، تفسیر آسان، حلبی، رضایی، رهنما، روشن، سراج، شعرانی، ظاهری، گلی از بوستان هدایت...

۱۶. ترجمه المیزان.

۱۷. اولئك يُنادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ: لقله أفهامهم. يقال للرجل الذي لا يفهم: أنت تنادي من مكان بعيد: غريب القرآن لابن قتيبه ج ۱ ص ۳۳۶.

۱۸. اسراء آیه ۱۰۰.

۱۹. أن الآيات قد تضمنت ضربين من طغیان جنس الإنسان فالأول فی بیان شده حرصه علی الجمع و شده جزعه علی الفقد... و الثاني فی بیان طیشه المتولد عنه إعجابه و استكباره عند وجود النعمه...: روح المعانی ج ۱۳ ص ۷.

۲۰. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۷ ص ۷۲، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۱۲۰، التفسير الصافي ج ۴ ص ۳۶۴، جامع البيان ج ۲۵ ص ۷، تفسير السمرقندی ج ۳ ص ۲۲۲، تفسير الثعلبي ج ۸ ص ۲۹۶، تفسير السمعاني ج ۵ ص ۶۰، معالم التنزيل ج ۴ ص ۱۱۸، زاد المسير ج ۷ ص ۶۷، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۱۱۹، تفسير البحر المحيط ج ۷ ص ۴۶۱، فتح القدير ج ۴ ص ۵۲۳، روح المعانی ج ۱۴ ص ۲۵۶.

۲۱. يَتَفَطَّرُونَ: يتشققن من جلال الله تعالى و عظمته: غريب القرآن لابن قتيبه ج ۱ ص ۳۳۸.

۲۲. بقره: آیه ۴۱-۴۳

۲۳. حج: آیه ۴۷

۲۴. رعد آیه ۵.

٢٥. انما نزلت فينا خاصه، في علي وفاطمه والحسن والحسين، اصحاب الكساء: الكافي ج ٨ ص ٩٣، تفسير الصافي ج ٤ ص ٣٧٢، البرهان ج ٤ ص ٨١٥.

٢٦. (من يقترب حسنه نزد له فيها حسنا)، قال: الاقتراف: التسليم لنا والصدق علينا...: الكافي ج ١ ص ٣٩١، بحار الأنوار ج ٢ ص ١٦٠، مراه العقول ج ٤ ص ٢٨١.

٢٧. ما حمل رسول الله على ترك ما عرضنا عليه الا ليحثنا على قرابته، ان هو الا شىء افتراه في مجلسه...: الامالي للصدوق ص ٦٢١، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢٨، تفسير الصافي ج ٤ ص ٣٧٥، البرهان ج ٤ ص ٨١٩.

٢٨. جاء شيخ فدنا من نساء الحسين عليه السلام وعياله وهم في ذلك الموضوع وقال: الحمد لله الذي قتلكم وأهلككم وأراح البلاد من رجالكم، وأمكن أمير المؤمنين منكم...: بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٢٩، وراجع: جامع البيان ج ٩ ص ٧٢ و ج ١٣ ص ٢٥.

٢٩. فلمّا انقضى كلامه، قال له علي بن الحسين عليه السلام: إني قد أنصت لك حتى فرغت من منطقتك، وأظهرت ما في نفسك من العداوه والبغضاء، فانصت لي كما أنصت لك... الاحتجاج، ج ٢، ص ١٢٠، ح ١٧٢، بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٦٦، ح ٩، تفسير فرات، ص ١٥٣، ح ١٩١.

ص: ٣٤١

۳۰. یا شیخ، هل قرأت القرآن؟ فقال: نعم قد قرأته، قال: فعرفت هذه الآية: (قُلْ لَا أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ)؟ قال الشيخ: قد قرأت ذلك، قال علي بن الحسين عليه السلام: فنحن القربى يا شيخ: الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۹، مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمي، ج ۲، ص ۶۱.

۳۱. احزاب: ۲۳.

۳۲. قال الشيخ: قد قرأت ذلك، فقال عليه السلام: نحن أهل البيت الذين خصنا الله بآيه الطهاره يا شيخ: بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹.

۳۳. فرغ الشامى يده إلى السماء، ثم قال: اللهم إني أتوب إليك - ثلاث مرات - اللهم إني أبرأ إليك من عدو آل محمد، ومن قتله أهل بيت محمد... الأمالى، للصدوق، ص ۲۳۰، ح ۲۴۲، روضه الواعظين، ص ۲۱۰.

۳۴. قال الشيخ: قد قرأت ذلك، فقال عليه السلام: نحن أهل البيت الذين خصنا الله بآيه الطهاره يا شيخ: بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹.

۳۵. فقال له: نعم، إن تبت تاب الله عليك وأنت معنا، فقال: أنا تائب. فبلغ يزيد بن معاويه حديث الشيخ، فأمر به فقتل: اللهوف، ص ۱۰۳.

۳۶. سوره ص، آيه ۳۰.

۳۷. وفسر الدابه بالناس و الملائكه: روح المعانى ح ۱۳ ص ۳۹.

لازم به ذکر است که این روایت از امام صادق (ع) از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است: (هذه النجوم التى فى السماء مدائن مثل المدائن التى فى الارض: تفسير القميح ج ۲ ص ۲۱۹، البرهان ج ۴ ص ۵۹۱)، در ادامه روایت چنین می خوانیم: (مربوطه كل مدينه الى عمود من نور)، به نظر می رسد که این روایت در بیان امری ملکوتی است و چه بسا منظور از آن کثرت جمعیت فرشتگان است.

۳۸. آيه ۳۰ سوره نبا اشاره به این نکته دارد: يا ليتنى كنت تراباً.

۳۹. سوره نمل آيه ۱۸ و ۲۱.

۴۰. ان الله قضى قضاءً حتماً لا ينعم على عبد بنعمه فيسلبها اياه...: الكافي ج ۲ ص ۲۷۳، وسائل الشيعه ج ۱۵ ص ۳۰۳، بحار الأنوار ج ۶ ص ۵۶، جامع احاديث الشيعه ج ۱۳ ص ۳۴۱، البرهان ج ۳ ص ۲۳۷.

۴۱. اذا فشا الزنا ظهرت الزلزله و اذا فشا الجور فى الحكم احتبس القطر...: الكافي ج ۲ ص ۴۴۸، وسائل الشيعه ج ۱۶ ص ۲۷۵، جامع احاديث الشيعه ج ۱۳ ص ۳۷۸، البرهان ج ۴ ص ۳۵۲.

٤٢. أكبر الكبائر الإشراك بالله يقول الله مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ...: الكافي ج ٢ ص ٢٨٥، علل الشرايع ج ٢ ص ٣٩١، عيون اخبار الرضا ج ١ ص ٢٥٧، من لا يحضره الفقيه ج ٣ ص ٥٦٣، وسائل الشيعه ج ١٥ ص ٣١٨، بحار الأنوار ج ٧٦ ص ٦، جامع احاديث الشيعه ج ٤ ص ٧٥.

٤٣. ما شقى عبد قط بمشوره و لا سعد باستغناء راى: مسند شهاب ج ٢ ص ٦، كشف الخفاء ح ١ ص ٤٢٢، تفسير السمرقندى ج ١ ص ٢٨٥، تفسير الثعلبى ج ٣ ص ١٩١.

٤٤. أَوْ يَزُوجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنِاثًا، أى يجعل بعضهم بنين، و بعضهم بنات. تقول العرب: زوجت إبلى، إذا قرنت بعضها ببعض. و زوجت الصغار بالكبار: إذا قرنت كبيرا بصغير: غريب القرآن ج ١ ص ٣٤٠.

٤٥. قالت قريش: ألا تكلم الله تعالى و تنظر إليه إن كنت نبيا صادقا كما كلم جل و علا موسى و نظر إليه تعالى...: روح المعانى ج ١٣ ص ٥٦.

٤٦. لقد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لدن ان كان فطيماً، اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم...: نهج البلاغه ج ٢ ص ١٥٧، مناقب آل ابى طالب ج ٢ ص ٢٨، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٢٧٥.

٤٧. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٧ ص ١١٤، التفسير الصافى ج ٤ ص ٣٨٢، البرهان ج ٤ ص ٨٣٥، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٥٨٩، جامع البيان ج ٢٥ ص ٥٩، تفسير السمرقندى ج ٣ ص ٢٣٧، تفسير الثعلبى ج ٨ ص ٣٢٥، تفسير السمعانى ج ٥ ص ٨٨، زاد المسير ج ٧ ص ٨٧، تفسير البيضاوى ج ٥ ص ١٣٧، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٤٨٥، روح المعانى ج ١٨

ص: ٣٤٢

٤٨. فوالله ما عَلِمْتُكَ الا بالله عليمًا وفي ام الكتاب علينا حكيماً وان الله في صدرك عظيم...: الغارات ج ٢ ص ٨٩٤، الاختصاص ص ٧٩، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢١١، البرهان ج ٤ ص ٨٤٦.

٤٩. یکی از یاران امام صادق از آن حضرت درباره این آیه سؤال کرد، او می خواست معنای دیگر این آیه را بداند، امام به او پاسخ داد: منظور از علی در این آیه، امیرالمؤمنین می باشد. آن روز بود که او با حقیقت بزرگی آشنا شد: ساله سائل عن قول الله عزوجل (وأنه في ام الكتاب لدينا لعلی حکیم) قال: هو امیر المومنین: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢١٠، البرهان ج ٤ ص ٨٤٧.

٥٠. ثم اتخذوا العزى، وسُمي بها عبد العزى بن كعب، وكان الذي اتخذها ظالم بن أسعد: خزانه الأدب ج ٤ ص ١١٦ و ص ٢٠٩، كانت العزى أحدث من اللات، وكان الذي اتخذها ظالم بن سعد بوادي نخله...: فتح الباری ج ٨ ص ٤٧١، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٩، وراجع: تاج العروس ج ٨ ص ١٠١.

٥١. ثم اتخذوا اللات بالطائف، وكانت صخره مربعه، وكان يهودى يلت عندها السويق، وكانت سدنتها من ثقيف بنو عتاب بن مالك، وكانوا بنوا عليها بناء...: كتاب المحبر ص ٣١٥، وراجع: فتح الباری ج ٨ ص ٤٧١، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٩.

٥٢. فكان أقدمها مناه، وسُميت العرب عبد مناه وزيد مناه. وكان منصوباً على ساحل البحر: خزانه الأدب ج ٧ ص ٢٠٨.

٥٣. وكانت أعظم الأصنام عند قريش، وكانت تطوف بالكعبه وتقول: واللات والعزى ومناه الثالثه الأخرى...: خزانه الأدب ج ٧ ص ٢٠٩، وراجع: معجم البلدان ج ٤ ص ١١٦، جامع البيان للطبري ج ٢٧ ص ٧٧، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ١٠٠، بحار الأنوار ج ٩ ص ١٥٧، فتح الباری ج ٨ ص ١٩٣.

٥٤. الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ٤٨، الفصول المهمه للحزب العامل ج ١ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٥٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٧.

٥٥. وأما ما ذكر في القرآن من إبراهيم وأبيه آذر وكونه ضالاً- مشركاً فلا- يقدر في مذهبننا، لان آذر كان عم إبراهيم: بحار الانوار ج ٣٥ ص ١٥٦، كما انه ذكر نسب ابراهيم كذا: ابراهيم بن تارخ راجع: مناقب آل ابي طالب ج ١ ص ١٣٥، بحار الانوار ج ١٥ ص ١٠٦، روض الجنان ج ١٣ ص ٨٨، تفسير المحيط ج ١ ص ٥٣٦، تاريخ الطبري ج ١ ص ١٦٢، الكامل في التاريخ لابن الاثير ج ١ ص ٩٤، قصص الانبياء لابن كثير ج ١ ص ١٦٧.

٥٦. هم الائمة الاثنا عشر الذين ذكرهم الله في قوله تعالى: (وجعلها كلمه باقيه في عقبه): كفايه الاثر ص ٨٧، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ٣١٥، البرهان ج ٤ ص ٨٥٦.

٥٧. إن الإمامه هي منزله الأنبياء، وإرث الأوصياء، إن الإمامه خلافة الله وخلافه الرسول، ومقام أمير المؤمنين...: الكافي ج ١ ص ٢٠٠، الأمالي للصدوق ص ٧٧٥، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٩٧، معاني الأخبار ص ٩٨، تحف العقول ص ٤٣٩، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٢٣.

۵۸. من مات و لم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهليه: وسائل الشيعه ج ۱۶ ص ۲۴۶، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۸۷، اقبال الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۲۶ ص ۵۶، الغدير ج ۱۰ ص ۱۲۶.

۵۹. ان الدنيا لو عدلت عند الله جناح بعوضه ما سقى الكافر منها شربه من ماء: مكارم الاخلاق ص ۴۳۹، وراجع: بحار الأنوار ج ۷۰ ص ۱۲۴، ۷۴ ص ۵۴، جامع احاديث الشيعه ج ۱۴ ص ۳۸.

۶۰. فاذا واقعها دقت عليه و على الشيطان وجاذبه الشيطان بالسلسه...: الاختصاص ص ۳۶۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۲۱، البرهان ج ۴ ص ۱۶۳.

۶۱. مشرقين در اينجا به معنای شرق و غرب است، همانگونه که شمسين به معنای ماه و خورشيد و والدين به معنای پدر و مادر است.

۶۲. در اين آيه تفسير ديگري هم وجود دارد که به آن بطن قرآن می گوييم. طبق اين تفسير، معنای آيه چنين می شود: اين قرآن، ذکر است برای پیامبر و قوم پیامبر، منظور از قوم پیامبر، دوازده امام می باشند و اين دوازده امام معصوم، مورد سؤال واقع می شوند. مردم وظيفه دارند

ص: ۳۴۳

سوالات خود را از دوازده امام پیرسند. در واقع این آیه به آیه ۷ سوره انبیا اشاره دارد: فأسالوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون اشاره دارد: (قال: نحن اهل الذکر: الکافی ج ۱ ص ۲۱۰، دعائم الاسلام ج ۱ ص ۲۸، تفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۰۱، البرهان ج ۳ ص ۴۲۳. حضر الرضا علیه السلام مجلس المامون بمرور... أنما عنی بذلک اليهود و النصارى... الامالی للصدوق ص ۶۲۴، تحف العقول ص ۴۳۵، وسائل الشیعه ج ۲۷ ص ۷۳، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۱۷۳، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۳۲، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۶۳، بشاره المصطفی ص ۳۵۸).

۶۳. حشر الله عزوجل ذکره الاولین والآخرین من النبیین و المرسلین ثم امر جبرئیل فاذن شفعا...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۳۳، تفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۹۲، البرهان ج ۴ ص ۸۷۰، نور الثقلین ج ۳ ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۸۴.

۶۴. فوافی أربعة آلاف وأربعمئة نبیّ وأربعة عشر نبیاً...: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۷، فجمع ما شاء الله من أنبیائه بیت المقدس: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۸۴.

۶۵. فاستقبل شیخاً فقال: هذا أبوک إبراهيم...: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۸۴، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۷۸.

۶۶. فإذا بناء من فوقی: تقدّم یا محمّد...: یقین للسید ابن طاووس ص ۲۸۸، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۱.

۶۷. فقدّمنی جبرئیل فصلیت بهم...: یقین للسید ابن طاووس ص ۲۸۸، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۱.

۶۸. لما أسرى بی فی ليله المعراج... فأوحى الله تعالى إلیّ: سلهم یا محمّد ماذا بعثتم، فقالوا: بعثنا على شهاده أن لا إله إلا الله، وعلى الإقرار بنبوّتك، والولاية لعلی بن أبی طالب: ینابیع المودّه ج ۲ ص ۲۴۶، شواهد التنزیل ج ۲ ص ۲، غایه المرام ج ۳ ص ۵۵، بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۱۵۵.

۶۹. قدوه للکفار الذین بعدهم یقتدون بهم فی استیجاب مثل عقابهم و نزوله بهم، و الکلام على الاستعاره لأن الخلف یقتدى بالسلف فلما اقتدوا بهم فی الکفر جعلوا كأنهم اقتدوا: روح المعانی ج ۱۳ ص ۹۱.

۷۰. من زعم أنّ الله عزّ وجلّ زال من شیء إلى شیء فقد وصفه صفه مخلوق، إنّ الله عزّ وجلّ لا یستفزّه شیء ولا یغیره: الکافی ج ۱ ص ۱۱۰، التوحید للصدوق ص ۱۶۸، معانی الأخبار ص ۱۹، بحار الأنوار ج ۴ ص ۶۵، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۸۶، إنّ الله تبارک و تعالی لا یأسف کأسفنا، ولكنّه خلق أولیاءً لنفسه یأسفون ویرضون: الکافی ج ۱ ص ۱۴۵، التوحید للصدوق ص ۱۶۹، معانی الأخبار ص ۲۰، بحار الأنوار ج ۴ ص ۶۶، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۹۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۶۰۸.

۷۱. مریم: آیه ۶۳

۷۲. فانظر فیرفع حجب الهاویه فیراها بما فیها من بلايا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۷۳. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان، ج ۱۷ ص ۱۸۳، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۱۴۹، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۴۰۲، البرهان ج ۴ ص ۸۸۸، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۶۱۹، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۲۵۳، تفسیر

الثعلبي ج ٨ ص ٣٤٥، تفسير السمعاني ج ٥ ص ١٢٠، معالم التنزيل ج ٤ ص ١٤٨، زاد المسير ج ٧ ص ١٠٨، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ١٥٦، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٣٠، الدر المنثور ج ٦ ص ٢٤، روح المعاني ج ٢٥ ص ١٠٩.

٧٤. أربعه لا ينظر الله إليهم يوم القيامة: عاق، ومثان، ومكذب بالقدر...: الخصال ص ٢٠٣، بحار الأنوار ج ٨٧، وسائل الشيعة ج ٢٥ ص ٣٣٥.

٧٥. به این مثال توجه کنید: وقتی در جاده رانندگی می کنی، پلیس راه می تواند جلو تو را بگیرد و بگوید: چرا با سرعت زیاد رانندگی کردی؟ اما حق ندارد سؤال کند چرا مثلا ماشین تو، خارجی نیست، پلیس راه فقط حق دارد از چگونگی رانندگی تو سؤال کند نه از نوع ماشین تو که آیا گران قیمت است یا ارزان قیمت. سؤال در مورد چگونگی رانندگی، سؤال از عمل و رفتار توست و پلیس راه می تواند از آن سؤال کند.

٧٦. ما استطعت أن تلوم العبد عليه فهو منه، وما لم تستطع أن تلوم العبد عليه فهو من فعل الله...: بحار الأنوار ج ٥ ص ٥٩، ق إذا كان يوم القيامة وجمع الله الخلائق سألهم عما عهد إليهم ولم يسألهم عما قضى عليهم: الإرشاد ج ٢ ص ٢٠٤، كنز الفوائد ص ١٧١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٢٠، بحار الأنوار ج ٥ ص ٦٠.

ص: ٣٤٤

۷۸. فاما المومن فیصیه زکمه واما الکافر فیصیر مثل السکران یدخل فی منخریه واذنیه...: معجم احادیث الامام المهدي ج ۱ ص ۳۶۱.

۷۹. یونس: آیه ۹۲-۹۰

۸۰. نحل: آیه ۴

۸۱. در اینجا از قوم «تبع» سخن به میان آمده است، آن مردم به عذاب گرفتار شدند، اما «تبع» واژه ای است که به پادشاهان آنان گفته می شده است. برای مثال به پادشاهان ایران، کسری گفته می شود، برای همین می توان ایرانیان را قوم کسری نامید.

قوم تبع یعنی کسانی که پادشاه آنان تبع بود، آن مردم به عذاب گرفتار شدند. پس قوم تبع با تبع فرق می کند، قوم تبع به عذاب گرفتار شدند. شواهد نشان می دهد یکی از پادشاهان آنان انسانی حق جو بوده است که در بعضی از روایات از او مدح و تعریف شده است. این جمله از یکی از آن پادشاهان نقل شده است که وقتی شنید که در آینده محمد (ص) ظهور خواهد کرد، چنین گفت: اگر من زمان او را درک می کردم، کمر به خدمت او می بستم: (ان تبعاً قال لاوس و الخرج:... اما انا لو ادرکت لخدمته: کمال الدین ص ۱۷۰، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۵۱۳).

۸۲. نحن والله الذی یرحم، نحن والله الذی استثنی الله...: مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۵۰۴، بحار الأنوار ج ۴۷ ص ۵۵، تفسیر الصافی ج ۴ ص ۴۰۹، البرهان ج ۵ ص ۱۹.

۸۳. إِنَّ آسِیة بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجه یمشین امام فاطمه کالحجاب لها فی الجنّة: مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۱۰۵، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۷.

۸۴. لفاطمه علیه السلام وقفه علی باب جهنّم، فإذا کان یوم القیامه کُتب بین عینی کلّ رجل مؤمن أو کافر...: کشف الغمّه ج ۲ ص ۹۱، الجواهر السنیة ص ۲۴۷، بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۱ و ج ۴۳ ص ۱۴.

۸۵. السَّلَامُ عَلَیْكَ یا ابا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ یا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ یا خَیْرَةَ اللَّهِ...: مصباح المتهجّد ص ۷۷۲ ۷۷۸، وراجع: کامل الزیارات ص ۳۲۶، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۵۰۹، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۳۱۶، المصباح للكفعمی ص ۴۸۲، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۹۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۴۱۴.

۸۶. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۷ ص ۱۹۸، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۱۵۷، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۴۱۱، البرهان ج ۵ ص ۲۲، جامع البیان ج ۲۵ ص ۱۸۰، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۲۶۱، تفسیر الثعلبی ج ۸ ص ۳۵۵، تفسیر السمعی ج ۵ ص ۱۳۳، معالم التنزیل ج ۴ ص ۱۵۶، زاد المسیر ج ۷ ص ۱۱۹، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۱۱۶، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۳۲، فتح القدر ج ۴ ص ۵۸۰، روح المعانی ج ۲۵ ص ۱۳۷.

۸۸. به عبارت «من ورائهم» توجه کنید، بعضی ها این را به معنای پشت سر گرفته اند، اما در زبان عربی «وراء» به معنای جلو و پشت استفاده می شود: (معناه قدامهم و من بین أيديهم كقوله وَ كَانَ وَّرَاءَهُمْ مَلِكٌ و وراء اسم يقع على القدام و الخلف فيما توارى عنك فهو وراؤك خلفك كان أو أمامك: مجمع البيان ج ۹ ص ۱۱۱).

۸۹. ایام الله عز و جل ثلاثه: يوم يقوم القائم، يوم الكره و يوم القيامة: الخصال ص ۱۰۸، معانی الاخبار ص ۳۶۶، روضه الواعظین ص ۳۹۲، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۷ ص ۶۱، جامع احادیث الشیعه ج ۹ ص ۴۹۴.

۹۰. لا يجد الرجل منكم يومئذ موضعاً لصدقته ولا لبرّه ، لشمول الغنى جميع المؤمنين: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۴، بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۸۴، يطلب الرجل منكم من يصله... فلا يجد أحداً يقبل منه: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۷.

۹۱. ليرفع عن الملل والأديان الاختلاف ، ويكون الدين كله واحداً...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۰، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۴.

۹۲. سوره انعام آیه ۲۰.

۹۳. نزل القرآن بایاک اعنی واسمعی یا جاره: الکافی ج ۲ ص ۶۳۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۸۰، مجمع البیان ج ۷ ص ۴۶۵.

۹۴. سجده: آیه ۵

۹۵. نحل: آیه ۴

۹۶. نستسخ: ای نکتب: غریب القرآن ج ۱ ص ۳۴۸.

۹۷. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۷ ص ۲۳۴، التفسير الأصفی ج ۲ ص ۱۱۶۳، التفسير الصافی ج ۵ ص ۱۰، البرهان ج ۵ ص ۳۲، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۷، جامع البیان ج ۲۵ ص ۲۰۶، تفسير السمرقندی ج ۳ ص ۲۶۹، تفسير الثعلبی ج ۸ ص ۳۶۱، تفسير السمعی ج ۵ ص ۱۴۶، معالم التنزیل ج ۴ ص ۱۶۲، زاد المسیر ج ۷ ص ۱۲۹، تفسير البيضاوی ج ۵ ص ۱۷۴، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۴۲، روح المعانی ج ۲۶ ص ۲.

۹۸. یونس: آیه ۲۸-۲۹

۹۹. سوره فضلت، آیه ۲۱ و ۲۲.

۱۰۰. فرقان: آیه ۱۹-۱۷

۱۰۱. و تحقیقه أنه نزل ما سيكون منزله الواقع و لهذا عطف شهيد و ما بعده على قوله تعالى: كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... فلو لم يؤمن لم يكن عالما بما في التوراه و هذا يصلح جوابا مستقلا من غير نظر إلى الأول فافهم: روح المعانی ج ۱۳ ص ۱۷۰.

۱۰۲. در آیه ۲۳۳ سوره بقره به این نکته اشاره شده است که دوران شیرخوارگی ۲۴ ماه است، در اینجا دوران حمل و دوران شیرخوارگی با هم به مدت ۳۰ ماه ذکر شده است، این نشان می دهد که کمترین زمان برای حاملگی انسان، شش ماه می باشد.

۱۰۳. بعضی ها نوشته اند که این آیه درباره عبدالرحمن بن ابی بکر نازل شده است، اما این مطلب صحیح به نظر نمی رسد، گویا وقتی عبدالرحمن بن ابی بکر با خلافت معاویه مخالفت کرد، این مطلب را برای او ساخته اند.

۱۰۴. تعبیر «غیر الحق» در این اینجا برای تأکید است.

۱۰۵. ولقد اقبل اليه احد وسبعون الفاً منهم، فبايعوه على الصوم والصلاه والزكاه والحج... الاحتجاج ج ص ۳۳۰، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۴۴، البرهان ج ۵ ص ۴۹، نور الثقلين ج ۵ ص ۲۰.

۱۰۶. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۷ ص ۲۵۹، التفسير الأصفی ج ۲ ص ۱۱۷۰،

التفسير الصافي ج ٥ ص ١٨، البرهان ج ٥ ص ٤٩، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٢٢، تفسير السمعاني ج ٥ ص ١٦٤، معالم التنزيل ج ٤ ص ١٧٦، زاد المسير ج ٧ ص ١٣١، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ١٨٦، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٥٤، الدر المنثور ج ٥ ص ٢٨٨، فتح القدير ج ٥ ص ٢٧، روح المعاني ج ٢٦ ص ٣٤.

١٠٧. وقال ابن عباس: هم أي الذين كفروا و صدوا على الوجه الثاني في (صِدُّوا)، المطعون يوم بدر الكبرى: روح المعاني ج ١٣ ص ١٩٤.

١٠٨. المعنى أبطل جلّ و علا ما عملوه من الكيد لرسول الله صلّى الله عليه و سلّم كالإنفاق الذي أنفقوه في سفرهم إلى محاربه عليه الصلاه و السلام و غيره بنصر رسوله صلّى الله عليه و سلّم و إظهار دينه على الدين كله، و لعله أوفق بما بعده: روح المعاني ج ١٣ ص ١٩٥.

١٠٩. إنّي رأيت في المنام أنّي قلت لك: إنّ القتال مع غير الإمام المفروض طاعته حرام مثل الميتة و الدم و لحم الخنزير...: الكافي ج ٥ ص ٢٣، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ١٣٤، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٤٥، بحار الأنوار ج ٥٨ ص ٢٣٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٤٨، تذكره الفقهاء ج ٩ ص ١٩، منتهى المطلب ج ٢ ص ٩٠٠، الوافي ج ١٥ ص ٧٨، جواهر الكلام ج ٢١ ص ١١.

١١٠. المراد يعلم جميع أحوالكم فلا يخفى عليه سبحانه شيء منها: روح المعاني ج ١٣ ص ٢٢١.

١١١. اني لاستغفر الله في اليوم مائة مره: نور الثقلين ج ٥ ص ٣٨، مسند احمد ج ٥ ص ٢٩٧، كنز العمال ج ١ ص ٤٨٣، مجمع البيان ج ٩ ص ١٧١.

ص: ٣٤٦

۱۱۲. فانظر فيرفع حجب الهاويه فيراها بما فيها من بلايا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۱۱۳. فهل تدرى ما لحن القول؟ قلت: لا والله، قال: بغض علي بن ابي طالب...: المحاسن ج ۱ ص ۱۶۸، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۲۳۷.

۱۱۴. وقيل: أناس نافقوا بعد أن آمنوا: روح المعاني ج ۱۳ ص ۲۳۳.

۱۱۵. فضرب رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم علي منكب سلمان ثم قال: هذا و قومه و الذي نفسى بيده لو كان الإيمان منوطا بالثريا لتناوله رجال من فارس...: الاختصاص ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۹۵، سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۰، مجمع البيان ج ۹ ص ۱۸۰.

للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۷ ص ۳۰۸، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۱۷۸، التفسير الصافي ج ۵ ص ۳۱، البرهان ج ۵ ص ۷۳، جامع البيان ج ۲۶ ص ۸۴، تفسير السمرقندی ج ۳ ص ۲۹۲، تفسير الثعلبي ج ۹ ص ۳۶، تفسير السمعاني ج ۵ ص ۱۸۷، معالم التنزيل ج ۴ ص ۱۸۷، زاد المسير ج ۷ ص ۱۵۶، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۱۹۷، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۷۰، فتح القدير ج ۵ ص ۴۲، روح المعاني ج ۲۶ ص ۸۲.

۱۱۶. وساق البدن وساق رسول الله ستا وستين بدنه واشعرها عند احرامه...: تفسير القمي ج ۲ ص ۳۱۰، البرهان ج ۵ ص ۷۹.

۱۱۷. من اتى من قريش الى اصحاب محمد بغير وليه يرده اليه...: تفسير القمي ج ۲ ص ۳۱۳، البرهان ج ۵ ص ۸۱، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۳۵۲.

۱۱۸. در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که منظور از گناه پیامبر، گناه شیعیان او می باشد. خدا گناه شیعیان و پیروان پیامبر را ابتدا به پیامبر منتقل می کند و سپس همه آن گناهان را می بخشد. این تفسیر در واقع بیان بطن قرآن می باشد: (ما ان له ذنب ولا هم بذنب، ولكن الله حمّله ذنوب شيعته ثم غفر...: نور الثقلين ج ۵ ص ۵۴).

۱۱۹. بعضی ها واژه «ید» را در اینجا به معنای «قدرت» گرفته اند. با توجه به مطالبی که بیان شد چندان صحیح به نظر نمی رسد. مسلمانان با پیامبر بیعت کردند، در هنگام بیعت، دست پیامبر از دست مسلمانان بالاتر بود. در ماجرای مأمون (خلیفه عباسی) و حضرت رضا(ع) نقل کرده اند که وقتی مردم آمدند با حضرت رضا(ع) برای ولایت عهدی بیعت کنند آنها به سبک مخصوص خودشان بیعت می کردند. حضرت فرمود: «من آنچه از شما بیعت می گیرم که جدم پیغمبر بیعت کرد». آنگاه حضرت دستشان را به گونه ای گرفتند که پشت دست به طرف خودشان بود و روی آن به طرف جمعیت، و دست حضرت بالا قرار می گرفت و دست آنها پایین.

۱۲۰. فقال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: لأعطين الراية غداً رجلاً ليس بفزار، يحبّه الله ورسوله...: الخصال ص ۵۵۵، شرح الأخبار ج ۲ ص ۱۹۲، الإرشاد ج ۱ ص ۶۴، الاحتجاج ج ۲ ص ۶۴، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳، الغدير ج ۳ ص ۲۲، مسند أحمد ج ۴ ص ۵۲، صحيح البخاري ج ۴ ص ۲۰۷، صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵، فضائل الصحابة للنسائي ص ۱۶، فتح الباري

ج ٦ ص ٩٠ ، عمدہ القاری ج ١٤ ص ٢١٣ ، المعجم الكبير ج ٧ ص ٣٦ ، كنز العمال ج ١٠ ص ٤٦٧ ، التاريخ الكبير للبخارى ج ٢ ص ١١٥ ، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٥ ، السيره النبويه لابن كثير ج ٣ ص ٣٥٣ .

١٢١. أنا الذى سمّنى أمى حيدرہ... وضرب رأس مرحب فقتله...: نيل الأوطار ج ٨ ص ٨٧ ، روضه الواعظين ص ١٣٠ ، مقاتل الطالبين ص ١٤ ، شرح الأخبار للقاضى النعمان ص ١٤٩ ، الإرشاد ج ١ ص ١٢٧ ، الأمالى للطوسى ص ٤ ، الخرائج والجرائح ج ١ ص ٢١٨ ، مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ٣٠٥ ، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٤ و ٩ و ١٥ و ١٨ ، مسند أحمد ج ٤ ص ٥٢ ، صحيح مسلم ج ٥ ص ١٩٥ ، المستدرک للحاکم ج ٣ ص ٣٩ ، فتح البارى ج ٧ ص ٣٧٦ ، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٣٨٢ ، المعجم الكبير ج ٧ ص ١٨ ، الاستيعاب ج ٢ ص ٧٨٧ ، شرح نهج البلاغه ج ١٩ ص ١٢٧ ، كنز العمال ج ١٠ ص ٤٦٧ ، تفسير الثعلبى ج ٩ ص ٥٠ ، تفسير البغوى ج ٤ ص ١٩٥ ، روح المعانى ج ١ ص ٣١٢ ، الطبقات الكبرى ج ٢ ص ١١٢ ، تاريخ دمشق ج ٤٢ ص ١٦ ، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٣٠١ ، الكامل فى التاريخ ج ٢ ص ٢٢٠ ، تاريخ الإسلام للذهبى ج ٢ ص ٤٠٩ ، البدايه والنهائيه ج ٤ ص ٢١٣ ، المناقب للخوارزمى ص ٣٧ ، كشف الغمّه ج ١ ص ٢١٤ ، ينابيع المودّه ج ١ ص ١٥٥ .

١٢٢. إنّ النبى صلّى الله عليه وآله أسهم يوم خير للفارس ثلاثه أسهم، وللفرس سهمان، وللراجل سهم: سنن ابن ماجه ج ٢ ص ٩٥٢ ، وراجع: تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٣٠٦ ، البدايه والنهائيه ج ٤ ص ٢٣٠ ، السيره النبويه لابن هشام ج ٣ ص ٨١٠ ، عيون الأثر ج ٢ ص ١٤٤ .

ص: ٣٤٧

١٢٣. . (ليظهره على الدين كله) قال: يظهره على جميع الاديان عند قيام القائم...: الكافي ج ١ ص ٤٣٢، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٣٦، البرهان ج ٥ ص ٩٥.

١٢٤. ترجمه صفار زاده.

١٢٥. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٧ ص ٣٤٨، التفسير الأصفى ج ٢ ص ١١٨٩، البرهان ج ٥ ص ٩٥، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧٨، جامع البيان ج ٢٦ ص ١٤١، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٣٠٥، تفسير الثعلبي ج ٩ ص ٦٤، تفسير السمعاني ج ٥ ص ٢٠٩، زاد المسير ج ٧ ص ١٧٣، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٨٨، الدر المنثور ج ٦ ص ٨٣، روح المعاني ج ٢٦ ص ١٢٣.

ص: ٣٤٨

منابع تحقیق

این فهرست اجمالی منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱. الاحتجاج

۲. إحقاق الحقّ

۳. أسباب نزول القرآن .

۴. الاستبصار

۵. الأصفى فى تفسیر القرآن.

۶. الاعتقادات للصدوق

۷. إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸. أعیان الشیعه .

۹. أمالی المفید .

۱۰. الأمالی لطوسی.

۱۱. الأمالی للصدوق.

۱۲. الإمامه والتبصره

۱۳. أحكام القرآن.

۱۴. أضواء البیان.

۱۵. أنوار التنزیل

۱۶. بحار الأنوار .

۱۷. البحر المحیط .

- ١٨ . البدايه والنهائيه .
- ١٩ . البرهان فى تفسير القرآن .
- ٢٠ . بصائر الدرجات .
- ٢١ . تاج العروس
- ٢٢ . تاريخ الطبرى .
- ٢٣ . تاريخ مدينه دمشق .
- ٢٤ . التبيان .
- ٢٥ . تحف العقول
- ٢٦ . تذكره الفقهاء .
- ٢٧ . تفسير ابن عربى .
- ٢٨ . تفسير ابن كثير .
- ٢٩ . تفسير الإمامين الجلالين .
- ٣٠ . التفسير الأمثل .
- ٣١ . تفسير الثعالبى .
- ٣٢ . تفسير الثعلبى .
- ٣٣ . تفسير السمرقندى .
- ٣٤ . تفسير السمعانى .
- ٣٥ . تفسير العزّ بن عبد السلام .
- ٣٦ . تفسير العياشى .
- ٣٧ . تفسير ابن أبى حاتم .

- ٣٨ . تفسير شبر .
- ٣٩ . تفسير القرطبي .
- ٤٠ . تفسير القمى .
- ٤١ . تفسير الميزان .
- ٤٢ . تفسير النسفى .
- ٤٣ . تفسير أبى السعود .
- ٤٤ . تفسير أبى حمزه الشمالى .
- ٤٥ . تفسير فرات الكوفى .
- ٤٦ . تفسير مجاهد .
- ٤٧ . تفسير مقاتل بن سليمان .
- ٤٨ . تفسير نور الثقلين .
- ٤٩ . تنزيل الآيات
- ٥٠ . التوحيد .
- ٥١ . تهذيب الأحكام .
- ٥٢ . جامع أحاديث الشيعة .
- ٥٣ . جامع بيان العلم وفضله .
- ٥٤ . جمال الأسبوع .
- ٥٥ . جوامع الجامع .
- ٥٦ . الجواهر السنيه .
- ٥٧ . جواهر الكلام .

- ٥٨ . الحدائق الناضره .
- ٥٩ . حليه الأبرار .
- ٦٠ . الخرائج والجرائح .
- ٦١ . خزانه الأدب .
- ٦٢ . الخصال .
- ٦٣ . الدرّ المنثور .
- ٦٤ . دعائم الإسلام .
- ٦٥ . دلائل الإمامه .
- ٦٦ . روح المعاني .
- ٦٧ . روض الجنان .
- ٦٨ . زاد المسير .
- ٦٩ . زبده التفاسير .
- ٧٠ . سبل الهدى والرشاد .
- ٧١ . سعد السعود .
- ٧٢ . سنن ابن ماجه .
- ٧٣ . السيره الحلبيّه .
- ٧٤ . السيره النبويّه .
- ٧٥ . شرح الأخبار .
- ٧٦ . تفسير الصافي .
- ٧٧ . الصحاح .

- ٧٨ . صحيح ابن حبان .
- ٧٩ . عدّه الداعى .
- ٨٠ . علل الشرائع .
- ٨١ . عوائد الأيام .
- ٨٢ . عيون أخبار الرضا .
- ٨٣ . عيون الأثر .
- ٨٤ . غايه المرام .
- ٨٥ . الغدير .
- ٨٦ . الغيبه .
- ٨٧ . فتح البارى .
- ٨٨ . فتح القدير .
- ٨٩ . الفصول المهمّه .
- ٩٠ . فضائل أمير المؤمنين .
- ٩١ . فقه القرآن .
- ٩٢ . الكافى .
- ٩٣ . الكامل فى التاريخ .
- ٩٤ . كتاب الغيبه .
- ٩٥ . كتاب من لا يحضره الفقيه .
- ٩٦ . الكشاف عن حقائق التنزيل .
- ٩٧ . كشف الخفاء .

- ٩٨ . كشف الغمّه .
- ٩٩ . كمال الدين .
- ١٠٠ . كنز الدقائق .
- ١٠١ . كنز العمّال .
- ١٠٢ . لسان العرب .
- ١٠٣ . مجمع البيان .
- ١٠٤ . مجمع الزوائد .
- ١٠٥ . المحاسن .
- ١٠٦ . المحبّر .
- ١٠٧ . المحتضر .
- ١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل .
- ١٠٩ . المزار .
- ١١٠ . مستدرک الوسائل .
- ١١١ . المستدرک علی الصحیحین .
- ١١٢ . المسترشد .
- ١١٣ . مسند أحمد .
- ١١٤ . مسند الشاميين .
- ١١٥ . مسند الشهاب .
- ١١٦ . معاني الأخبار .
- ١١٧ . معجم أحاديث المهدي (عج) .

١١٨ . المعجم الأوسط .

١١٩ . المعجم الكبير .

١٢٠ . معجم مقاييس اللغة .

١٢١ . مكيال المكارم .

١٢٢ . الملاحم والفتن .

١٢٣ . مناقب آل أبي طالب .

١٢٤ . المنتظم فى تاريخ الأمم .

١٢٥ . منتهى المطلب .

١٢٦ . المهذب .

١٢٧ . مستطرفات السرائر .

١٢٨ . النهايه فى غريب الحديث . ١٢٩ . نهج الإيمان .

١٣٠ . الوافى .

١٣١ . وسائل الشيعة .

١٣٢ . ينابيع المودّه .

ص: ٣٥٠

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان (علیه السلام))
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر (صلی الله علیه وآله))
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)
۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلم بن عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کربلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کربلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کربلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کربلا)
۱۲. پروانه های عاشق. (حماسه کربلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کربلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کربلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن (علیه السلام))
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کربلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه (علیها السلام))
۱۸. آسمانی ترین عشق. (فضیلت شیعه)

- ۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)
- ۲۰ . فقط به خاطر تو . (اخلاص در عمل)
- ۲۱ . راز خوشنودی خدا . (کمک به دیگران)
- ۲۲ . چرا باید فکر کنیم . (ارزش فکر)
- ۲۳ . خدای قلب من . (مناجات، دعا)
- ۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)
- ۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)
- ۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان (علیه السلام))
- ۲۷ . لذت دیدار ماه . (زیارت امام رضا (علیه السلام))
- ۲۸ . سرزمین یاس . (فدک، فاطمه (علیها السلام))
- ۲۹ . آخرین عروس . (نرجس (علیها السلام)، ولادت امام زمان (علیه السلام))
- ۳۰ . بانوی چشمه . (خدیجه (علیها السلام)، همسر پیامبر)
- ۳۱ . سکوت آفتاب . (شهادت امام علی (علیه السلام))
- ۳۲ . آرزوی سوم . (جنگ خندق)
- ۳۳ . یک سبد آسمان . (چهل آیه قرآن)
- ۳۴ . فانوس اول . (اولین شهید ولایت)
- ۳۵ . مهاجر بهشت . (پیامبر اسلام)
- ۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی (علیه السلام))
- ۳۷ . گمگشته دل . (امام زمان (علیه السلام))
- ۳۸ . سمت سپیده . (ارزش علم)

۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰. خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲. نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)

۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل یس)

۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)

۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)

۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام)

۴۹. حوادث فاطمه (حضرت فاطمه علیها السلام)

۵۰. تشنه تر از آب (حضرت عباس علیه السلام)

۶۴-۵۱. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵. تحقیق « فهرست سعد » ۶۶. تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷. تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸. تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹. تحقیق « فهرست ابن الولید ». ۷۰. تحقیق « فهرست ابن قولویه ». ۷۱. تحقیق « فهرست الصدوق ». ۷۲. تحقیق « فهرست ابن عبدون ». ۷۳. صرخه النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب أمير المؤمنين (علیه السلام). ۷۶. الصحيح فی فضل الزیارة الرضویه. ۷۷. الصحيح فی البکاء الحسينی. ۷۸. الصحيح فی فضل الزیارة الحسينیه. ۷۹. الصحيح فی کشف بیت فاطمه (علیها السلام).

ص: ۳۵۱

دکتر مهدی خدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰

جهت کسب اطلاع به سایت M12.ir مراجعه کنید.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

